

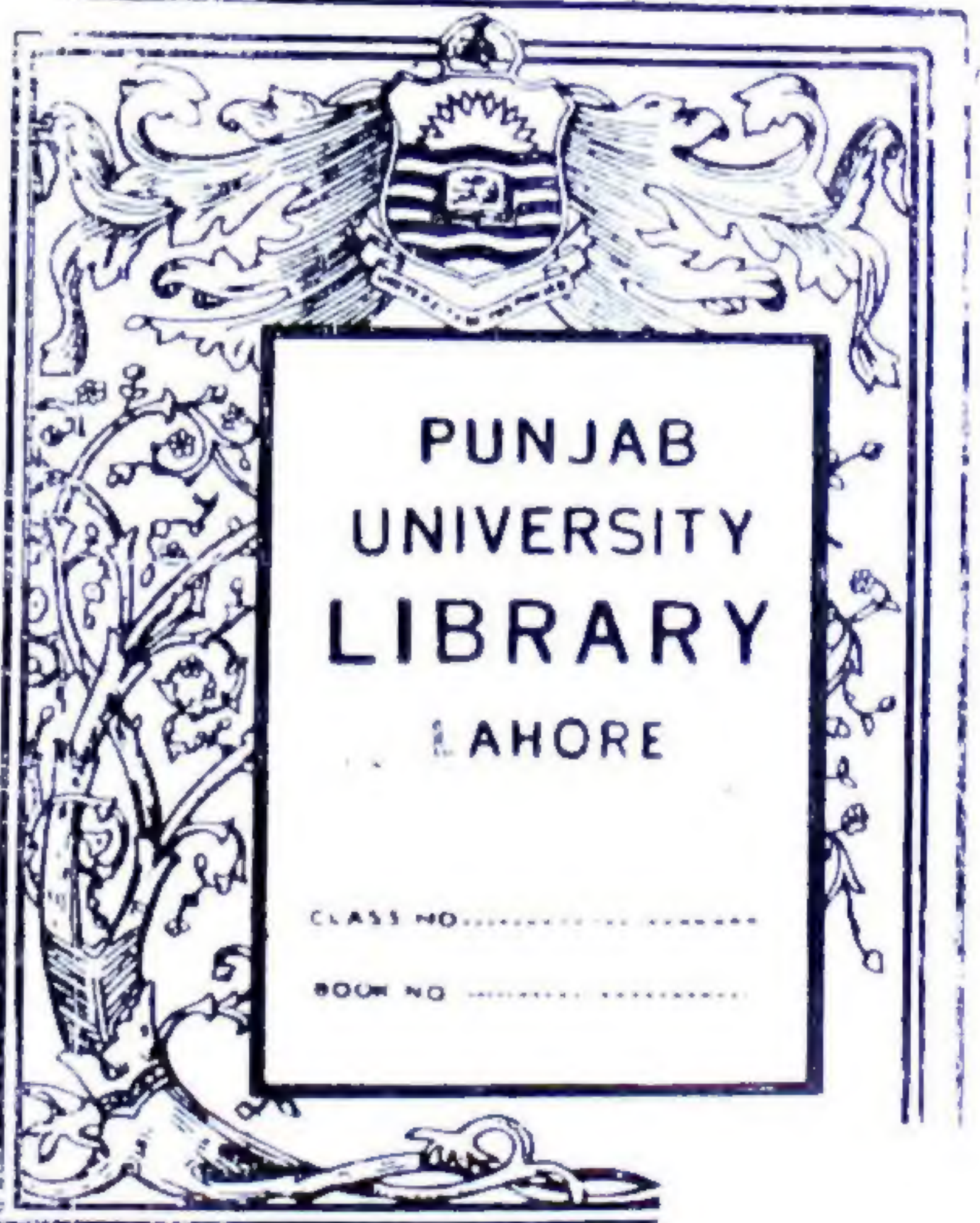
تذکرہ المخلصین



3625
(ب)

ذیہ و جہاد میاں جمیل احمد قوری لکھنؤی مجدی

ج 2001 میں میاں صاحب نے
پنجاب یونیورسٹی لائبریری کو عطا فرمایا



S-369—Punjab University Press—10,000—29-1-2003

فہرست مضامین کتاب ہذا

مضمون	پا	مضمون
ذکر بشارات منامی	۲	وجہ تالیف
وظیفہ حزب البحر	۵	در ذکر آبا و اجداد و اولاد و نشان
ترتیب خواندن و دلائل الخیرات ..	۸	خواجہ الرحمن صاحب
ذکر تعویذات و بعضی اعمال مجربہ ..	۹	ہجرت از خراسان و جہاد و کثرت دست
کیفیت مرید کردن و ملقین ذکر ..	۲۳	واجہ عبد القیوم صاحب
بعضی مجربات طبیہ و نسخہ ہائے معمولہ حضرت ایشہ		اول در حالات ابتدائی و زبانہ
باب سوم در اخلاق حسنہ و شہادت		۵۸ {
شریفہ حضرت ایشہ		ذکر سفر عربستان براہ خٹکی
بنائے مسجد و اجرائے مدارس ..		ذکر واقعہ زلزله در کوسہ بلوچستان
ذکر سفر عربستان براہ خٹکی	۵۸	ذکر غزوات و جہاد و اسباب ایشہ
ذکر واقعہ زلزله در کوسہ بلوچستان	۵۹	اختلاف در بعضی امور سیاسی
ذکر غزوات و جہاد و اسباب ایشہ	۶۶	تقسیم اوقات شب و روزی
اختلاف در بعضی امور سیاسی	۶۹	آداب اکمل و شرک لباس و طعام ..
تقسیم اوقات شب و روزی	۷۰	صلیہ مبارکہ و دیگر عادات شریفہ ..
آداب اکمل و شرک لباس و طعام ..	۷۰	باب چہارم در کیفیت بیماری و ایام آخر
صلیہ مبارکہ و دیگر عادات شریفہ ..	۷۰	کیفیت بیماری و حملہ مرض الموت و معالجات
باب چہارم در کیفیت بیماری و ایام آخر	۷۰	فصل دوم در بیان بعضی اقوال و افعال ایشہ
کیفیت بیماری و حملہ مرض الموت و معالجات	۷۰	خاتمہ در ذکر اولاد و احفاد و بعضی مریدین
فصل دوم در بیان بعضی اقوال و افعال ایشہ	۷۰	مخلصین حضرت ایشہ
خاتمہ در ذکر اولاد و احفاد و بعضی مریدین	۷۰	فصل اول در ذکر ازواج و اولاد و احفاد
مخلصین حضرت ایشہ	۷۰	حضرت ایشہ
فصل اول در ذکر ازواج و اولاد و احفاد	۷۰	فصل دوم در ذکر بعضی مریدان و مخلص
حضرت ایشہ	۷۰	کہ صاحب سلوک و مقامات بودند
فصل دوم در ذکر بعضی مریدان و مخلص	۷۰	بعضی قطعات تاریخیہ و مرثیہ
کہ صاحب سلوک و مقامات بودند	۷۰	تمت
بعضی قطعات تاریخیہ و مرثیہ	۷۰	

بعونه سبحانه وتعالى وحسن

توفیق

ایں کتاب مستطاب

مونس مخلصان و اینس وستان

مسئله بہ

3625

مونس المخلصین

ملقب بہ

أسوۃ حسنۃ

درذکرجالات مبارکات ومقالات وسوانح عمری قدسہ
الکاملین زبدۃ العارفين مجمع الفيوض والبرکات منبع العلوم و
الحسنات ملاذ الفقراء والغرباء والمساكين مشفق ومهربان مخلصان
ودشگیرایندگان شمع انجمن مجددی درونق افروز دردوران محصومی،
سلالة السلف وسیلة الخلف مع لنا و مرشدنا و قبلتنا الحاج الحافظ
خواجہ محمد حسن جان الفاروقی الجلاد دہی
رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

(در مطبع عباسی ریتھوڈ آرٹ پریس کراچی ۵ جمادی الثانی ۱۳۶۶ھ مطبوع گردید)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد و آل محمد

مُحَمَّدًا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَنُصَلِّىْ وَسَلِّمْ عَلَى رَسُوْلِهِ الْكَرِيْمِ وَعَلَى اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِيْنَ
وَعَلَى اَزْدِيَّاءِ اُمَّتِهِ وَاصْفِيَّاءِ مِلَّتِهِ اِلَى يَوْمِ الدِّيْنِ هـ

اما بعد در روز بعد العصر برادرم حافظ باشم جان بمشوره مولوی صاحبان حافظ
عبدالله لائی و مولوی محمد حسین تنوی فقیر را گفتند اگر رسول خ عمری و حالات حیات
طیبه حضرت قبله گاهی فردوس آرام گاهی قدس سره بر طرز و طریق "انیس المریدین" که
حضرت ایشان قدس سره در سوانح عمری و مناقب و حالات حضرت قبله گاه خود نوشته
اند شما هم کتابی بنویسید و عجائب حالات و اخلاق و عادات آن مجمع الکملات و شمه
از فضائل و مقامات آن ستوده صفات که بقیه سلف صاحبین و عجائب روزگار بودند
بزرگارید بهتر خواهد بود. گفتیم من خود همس داعیه در خاطر دارم مگر غفلت و بے خبری ما از
فضائل و کمالات آن یگانه روزگار مانع از اقدام برین کاری شود. افسوس که قدر نعمت
بعد از زوال معلوم می شود انجین نعمت عظمی خزینة علوم و اسرار گنجینه فیوض و برکات در
خانه مامور بود مگر ما از قدر و منزلت آن بے خبر و از متاع غنیمت و بے بهای خود غافل
بودیم باید بود که چهل سال پیش ازین ما این کار میکردیم حالات و واقعات سنویه و یومیه
قلوبند می نمودیم بلکه از ایام ولادت تا آغاز جوانی که حضرت ایشان بخصائل حمیده و اوصاف
جمیده مستعد و موفق شده بودند از بزرگان و هم عصران حضرت ایشان بلکه از خود ایشان
معلوم کرده می نوشتیم تا البته قابل قدر و ذخیره مقتد بهای جمع می شد مگر آن وقت غزنی از
ما و غفلت و سهل انگاری گذشت شنیده را نداشتیم و دیده را نادیده گذاشتیم حالا چه

خواهد شد

گفتند حالا هم خوب است که این واقعه تازه شده است از احباب و مخلصین حالات تشریف

و کرامات عجیبہ شنیدہ میشوند اگر قدرے نوشته جمع کرده شود تا ہم غنیمت است چرا که
 مَا لَا يَدْرِكُ كَلَهَ لَا يَدْرِكُ كَلَهَ خصوصاً احالات ایام بیماری و آخر سنین عمر شریف که پیش
 روی ما است آنهم بعد از تملادی ایام از یاد خواهد رفت خیر بعد ازین تحریر یک گفتگو داعیه
 قلبی قوت گرفت و برخی از ششم درین افکار و خیالات بگذشت و بعضی عنوانهاے مفید
 و مناسبه مقصود بخاطر مرقم گشتند صحیحی قلم برداشتم و غم بالخبرم کرده و در صد و تالیف
 کتاب شدم و مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ -

و همدراں حال بخاطر رنجت که بر تیغ "امیر المردین" نامش "موس" ایں
 مقرر کرده شود و لقب به "اسوه حسنہ" کرده آید لیتا شئی به المخلصون و یستأس
 به المولسون

هر که بجزش ز وصل شد مانع بر رسول و کتاب شد قدا
 بخدمت ناظرین با تکمیل گذارش آنکه ایں چند سطور و اوراق که در بیان
 عادات و اخلاق آل یگانه آفاق نوشته می شوند محمول بر مبالغه و اغراق نہ نمایند
 و مبنی بر پیوند پیری و پیری و جذبه جانبداری ندارند چرا که شکم ما سیر بود قدر نعمت خانگی
 نمی دانستیم آنچه فی الواقع سبب کرامت و کمال و فی الحقیقه موجب حسن و جمال بود
 از جهت لعاد و شاهده یومی و لیل و کثرت مزاولت و مجانست آنهم بنظر ما نمی آید و
 خیال باں نمی کردیم - آری اگر دیگر کسی از مریدین و مخلصین اجنبی ایں کار میکرد
 البته در آل گنجایش و احتمال ایں شبهه می شد اما دریں جا و دریں صورت اغراق و
 مبالغه چه معنی بلکه آنچه حقیقت نفس الامری و صورت حال و واقعات بود از آنهم
 اقل قلیل و عشر عشر بقید تحریر آمده چه جائیکه اغراق و مبالغه کرده شود.

من بحیثیت یک مورخ قلم برداشتم می نگارم فقط قصیده خوانی و مدح سرائی و
 مبالغه طرازی مقصود نیست. لهذا از ذکر کرامات و خوارق عادات که اکثر مخلصان ذکر

می کتبه بالکل اغماض و پہلوئی نمود و ام فقط ذکر عادات و اخلاق کہ موجب اقتدائی
 مخلصین و باعث تتبع دیگران باشد اکتفا می نمایم
 و این رسالہ مشتمل است بر چهار ابواب و فصول متعدده و مقدمہ در ذکر آباد اجداد
 و خاتمہ در ذکر اولاد و احفاد و مریدین و المخلصین
 باب اول در حالات ابتدائی و زمانہ تعلیم و کسب کمالات حضرت ایشان
 باب دوم در ذکر تالیفات و تصنیفات و اوراد و وظائف و مجربات
 طبیہ و بشرات منامی حضرت ایشان
 باب سوم در ذکر اخلاق و عادات و مناقب و فضائل حمیدہ و شمائل
 شریفہ و سجایای مرضیہ حضرت ایشان
 باب چهارم در کیفیت مرض الموت و دیگر حالات آخرین حضرت
 ایشان

حضرت خواجہ عبدالرحمن الدمشقی حضرت ایشاں

مقدمه در ذکر آبا و اجداد دیگر عزیزان خویشان حضرت ایشاں

حضرت ایشاں خلف سعید و فرزند پرشید و جائے نشین قبلہ گاہ خود بمسجد
الفیوض والبرکات قدوة السالکین سراج الاولیاء و عمدة الاولیاء و سنگیر در ماندگان
مقبول بارگاہ حضرت متان جدی و مرشدی حضرت خواجہ عبدالرحمن قدس سرہ
بودند حضرت ایشاں ذکر والد شریف خود در رسالہ تذکرة الاولیاء مجملًا و در انیس
المربدین مفصلاً نوشته اند بہتر آن است کہ من بہ الفاظ حضرت ایشاں از

تذکرة الصالحات تذکرة والد شریف ایشاں بنو لیم بلے ۵
کمال طفل ہنرمند زینت پدر است شود ز آب گہر نام ابر نیساں سبز

فن الصلحاء الذین تشرفت بصحبته سیدی و قبلتی و مرشدی مولانا الوالد
المرحوم قدس سرہ احوال و اوضاع و سوانح عمری و ملفوظات و کرامات حضرت
ایشاں قدس سرہ در کتاب انیس المربدین مطبوع و مشہور است من اراد الاطلاع علی
ذلك فلیرجع الیہ کہ ایں مختصر گنجائش احوال حضرت ایشاں کہ مجموعہ اخلاق محمدی و
غیب اسرار آہی بود ندارد اما چونکہ ایں مختصر نیز مقتضی آن است کہ از ایں خوان نعمت
تہدیدست نرود بطریق اختصار کہ رشتہ از بکار و نمونہ از خروار تو اں گفت ایں قدر نوشته
می شود کہ ولادت حضرت ایشاں در سنہ ایک ہزار و دویست و چہل و چار ہجری در شہر
احمد شاہی مشہور لقبندھار ہو قوع آمد بعد از وصول بسن تمیز علوم متداولہ تا نقطہ آخر
از علمائے آن دیار چہل نمودہ و کسب کمالات باطنی از حضرت والد ماجد خویش خلاصہ
ال معصوم حضرت شیخ عبدالقیوم سرنہدی مجددی قدس سرہ فرمودہ مجاز و مسند لشین
آن قدوہ عارفان گردیدند و بعد از انتقال حضرت ایشاں کہ در سنہ ایک ہزار و دویست و
ہفتاد و یک ہو قوع آمد حضرت ایشاں بکمال استقامت بر سندان شاد شستند و

و فیض بخش طالبان حق گردیدند و خلعت اخلاق محمدی منتظر گردیدند تا وضع و مسکنست و
استقامت شریعت و توکل و صبر و رضا و خدمت فقرار و ترجم بر خلق الله با و غور تقوی
وجود و سخا خاصه حضرت ایشان بود که براس هر خلقی بانی در انیس المردین مذکور است
در حد و سنه یک هزار و دویصد و نود و هفت بمع عیال و اطفال هجرت نمود و تقریباً پنج سال
در حریم الشریفین گذرانیدند. کاتب الحروف که توکدش هم در شهر قندهار در سنه
یک هزار و دویصد و هفتاد و هشت بوقوع آمده درین سفر مبارک حاضر خدمت و هم کاب
حضرت ایشان بود. بعد از مراجعت سفر حریم الشریفین بقیه عمر مبارک در دیار سند
در قریه ساداتان کهنه بسر بردند و مخلصین مریدین سند را فیضها بخشیدند. با وجود
کثرت فتوحات حضرت ایشان در خوراک و پوشاک و مکان سکونت هیچ تکلفی
نفرمودند و بجمال ساده و صغی عمر شریف با خورسانیدند. فتوحات مریدان را اکثر بادی
الحاجات و فقر و مساکین و ذوی القربی اعطای فرمودند و حصه قلیل آل بصرف
عیال و اطفال خود می آوردند چیزی که از متاع دنیوی جمع فرموده بودند بهین کتابها بودند
که از جمیع علوم و فنون هر جا که نام کتابی می شنیدند یا کتاب یا بقیه بدست می آوردند
و داخل کتب خانه می فرمودند در محافظت و مطالعه آل سعی بلیغ می فرمودند و اولاد و احفاد
و متعلقات خود را نصیحت و کوشش علم خواندن می کردند. و از اعمال ظاهری و ریاضات
زیاده کوشش در صفائی باطن و تخلق با خلق الله با و سرور صلی الله تعالی علیه و سلم میفرمودند
و شوق حریم الشریفین دائم العمر صفت لازمی شان بود که هفت مرتبه سفر مبارک را در عمر
خود عمل آورده بودند. و براس مزارات اولیاء از راه های دور و دراز سفر می کردند. و بر
مزارات اولیاء قدس اسرار هم مدتی استقامت می کردند. قسری احوال و پوشیدگی خود
از نظر عیال عادت جلی شان بود. اگر کسی از مریدین و مخلصین بالمشافهه یا بذریعہ کتابت
مع و وصف خود می شنیدند از آل ناراض می گشتند و استفادہ می فرمودند. و از خلعت

فقر و مہمانان نفیس نفس خود و از تہار فتن و بر خاک و بویا خوابیدن و پیادہ رفتن بیچ عار
 نداشتند و خود را مسکین و این مسکین می فرمودند و در خدمت ذوی الحاجات اگر چه مردم
 عوام و خسیس باشد بجا می کوشیدند۔ الحاصل کہ متخلق باخلاق اللہ بودند و در وقت
 خود ثانی نداشتند۔ افسوس کہ قدر انجمنیں در شاہوار و مجموعہ اسرار کسے نہ انست
 و همچنین بار از سربستہ خود محو الوار آہی گردیدند۔ در سنہ یکہزار و سہ صد و پانزدہ دویم ذی قعدہ
 یوم جمعہ وقت ضحوة الکبریٰ، بمرض بواسیر و اطلاق ازیں عالم بے نبات چشم حق بین خود پوشیدہ
 انتقال بر حمت ذی الجلال فرمود۔ در عالم حیات مدت ہفتاد و یک سال قمری عمر شریف
 خود بکمال نیکنامی با خرسا نیدند۔ اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ۔ انتہی
 حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ آنچہ در کتاب ہائے خود شامل و فضائل و مناقب علمی
 و علمی والد شریف خود نوشتہ اند کافی و شافی است اما راز یادہ ضرورت خامہ فرسائی
 نیست لکن قصہ ہجرت کردن ایشان از خراسان بعبستان و احوال تشریف آوری
 ایشان بملک سندھ و کیفیت توطن دین ملک و سکونت مع عیال و اطفال متعلقین
 در شہر مکملہ و انتقال ایشان در اینجا نوشتن ضرورست۔ مخفی نمائند کہ وطن اصلی آبا و اجداد ما
 تاجار پشت در قندھار ملک خراسان است جد خامس راقم الحروف حضرت شاہ غلام
 و والدش حضرت شاہ غلام محمد در پشاور ہستند و در زمانیکہ سلطنت بادشاہان اسلام در
 ہند نوال گرفت و سکھان بر پنجاب مسلط شدند و شہر سرہند شریف را کہ وطن اصلی آبا و
 اجداد ما بود ویران کردند حضرات سرہندیہ اولاد حضرت مجدد در بلاد متفرقہ متفرق شدند
 بعضی برامپور رفتند و بعضی بعبستان و بعضی بخراسان ہجرت کردند۔ اجداد ما حضرت
 شاہ غلام حسن و شاہ غلام حسین ہر دو برادر فرزندان حضرت شاہ غلام محمد حسب استدعای
 احمد شاہ درانی و نیاز مندی نخلصان ولایتی در پشاور کہ ملک اسلام و تبع خراسان بود
 توطن اختیار نمودند۔ جد ما حضرت شاہ غلام حسن و والدش شاہ غلام محمد در پشاور ولایت

کردند و بهمانجا مدفون شدند فرار ایشان بیرون شهر نشاء و متصل چپاؤنی موجوده مشهور و معروف است و احاطه دیوار با حجره های مجاورین بر مقبره ایشان برای آسایش زائرین و مسافرین تعمیر یافته است و تا ایندم موجوده فرزند شاه غلام حسن جد حضرت غلام نبی از ایشان و بقندها آمدند و در آنجا سکونت اختیار کردند و بعد از آنجا رحلت نمودند قبر ایشان در احاطه علیحدہ نزدیک مقبره عم ایشان حضرت شاه غلام حسین مشهور حضرت جی صاحب قندهار و اله مشهور و معروف و زیارت گاه عام و خاص است بعد از آن فرزند ایشان حضرت خواجه فضل الله صاحب بعد از آن فرزند ایشان حضرت شاه عبدالقیوم هم در شهر قندهار عمر بسر بردند و قبرهای ایشان هر سه در جنب یکدیگر اند و ولادت جد حضرت خواجه عبدالرحمن ابن حضرت شاه عبدالقیوم و نشو و نما می حضرت ایشان هم در شهر قندهار واقع شد و والدہ ماجده حضرت ایشان مجد دیه بنت حضرت شاه ضیاء الحق معروف حضرت شهید خواهر عینی حضرت آغا عبدالرحیم صاحب مٹاری و اله بود شاه ضیاء الحق و شاه فضل الله هر دو برادر عینی فرزندان شاه غلام نبی بودند یعنی والدہ حضرت خواجه عبدالرحمن بنت العم والد ماجد ایشان بود پس حضرت آغا صاحب مٹاری و اله خالوی ایشان و حضرت شهید هم جد مادری و هم برادر جد حقیقی ایشان می شود.

حضرت ایشان ایام طفلی در آغوش والد ماجد خود حضرت شاه عبدالقیوم تربیت یافتند و از خدمت والد بزرگوار خود و از دیگر علمای وقت خصوصاً عمده العلماء ملا حبیب الله صاحب قندهاری مؤلف کتاب "مختتم" در اصول فقه که از علماء متبحرین آل دیار بود کتب درسیه از معقول و منقول خوانده در عمر مفیده ساگی فارغ التحصیل شدند از حضرت ایشان منقول است که در ایام طالب علمی شوق مطالعه بجای داشتم که در ایام خواندن کتاب مطول حضرت والد مٹا ل کردند شوق مطالعه نجومی داشتم که بعد از نماز خفتن تا صبح مشغول مطالعه می بودم و دیگر طرف هیچ خیال نمی شد بعضی اوقات که

حضرت والدہ یعنی شاہ عبدالقیوم مشاہدہ این احوال ہی فرمادہ تھا کہ اسی جل شانہ بجا می
آوردند۔ بعد از تحصیل علوم ظاہری۔ بعد از والد بزرگوار خود تحصیل علوم باطنی و سلوک
طریقہ نقشبندیہ و استفادہ فیوض و برکات کہ بہت بہت رسیدند و رسیدند بجاگیر رسیدند
حضرت ایشان در شہر قندھار سکونت در مکان آبائی خود داشتند در یک
حصہ خود و دیگر حصہ برادر ایشان حضرت عبید اللہ معروف بعلامہ جان مع عیال
و اطفال اقامت پذیر بودند و در جنب آل خانہ خواہر ایشان والدہ حضرت شیرین جان
آغا بود۔ سری مذکور مسجد آبا و اجداد و اما حال در محلہ "برد رانی" از دوازده ہزاری دہشہر
قندھار موجود است و حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ ہمیشہ بر سر مرمت و تعمیر آل وقت
ضرورت مبالغہ می فرستادند و بواسطہ آنجا عبید اکیم جان مرمت و نگہداری آل ممکنانید
تا سہم دوم و ویران نشوند و آثار قدیمہ آبا و اجداد باقی ماند۔ حضرت ایشان بعد از وفات
قبلہ گاہ خود حضرت شیخ عبدالقیوم در محال ارغستان کہ از شہر قندھار سمت شرقی بسا
سی کردہ است قطعہ زمین و جوی "شکری" خرید نمودند و در آنجا مسجد و خانہ ساختہ
از قندھار بسبب مظالم حکام وقت و طوائف الملوکی در سنہ یکہزار و دویست و ہشتاد و یک
مع عیال و اطفال ہجرت کردہ رفتند و در آن صحرا ہا از شہر و حکام و فتنہ و فساد گوشہ گرفتہ
نشستند مردم صحرائی کہ فطرۃ سادہ لوح صاف دل و صاف گوی و مسلمانان خوش
اعتقاد می باشند قدم ایشان را ببرد رحمت دانستہ از انوار ظاہری و باطنی ایشان
مستفید و بہرہ اندوز می شدند و اخلاص و محبت بحدی داشتند کہ بعضی از آنہا مانند
املا سلطان محمد و غیرہ مجنوں صفت مقتول و مدہوش گردیدہ بودند۔ اگر حکایات محبت
و اخلاص مندی آل افغانان نو مرید و صادق الاعتقاد کہ از مردمان ارغستان شنیدہ میشود
می نویسم سخن دوازہ میشود و از موضوع ما نحن فیہ خارج۔
قصہ درال آیام در میان امیران کابل و سرداران محمد زئی سخت بے اتفاقی و

خانه جنگی افتاده بود. برادر با برادر و پدر با پسر بر سر یک کار و عداوت بودند. انگریزان
موقع را غنیمت دانسته برخاسته یورش کردند امیر شیر علی خاں والی کابل گریخته راه
ترکستان گرفت و بموت طبیعی در راه درگذشت بعد از آن پسرش یعقوب خاں در
کابل تخت نشین شد. مگر انگریزان او را قید کرده به هندستان آوردند باقی ایوب خاں
پسر دوم امیر شیر علی سمت قندهار و قراچم انگریزان شد و با اتفاق اقوام افغانه و مجاهدین مکت
برابر سه سال بالنصاری می جنگیدند و انگریزان را دم در بینی کردند تا که امیر عبدالرحمن
ابن العم ایوب خاں مدعی تاج و تخت از طرف روس با جمیعی برآمد و با انگریزان
ساز باز کرده عهد و پیمان با هم مستحکم کردند. انگریزان او را در کابل امیر کرده خود بوریابستر
برداشتند و ایس به هندستان آمدند و نظم و نسق ولایت خراسان با امیر عبدالرحمن
تفویض نمودند پس امیر عبدالرحمن بمقابله ایوب خاں لشکر کشی کرد و جانب قندهار را یغمار
نمود. مگر تمام اوس افغانه و اکابر ملت و علماء و مشایخ تسلط امیر عبدالرحمن را عین تسلط
نصاری دانسته فتوای جهاد دادند و با ایوب خاں کمر همت و معادنت بسته
بدافع دشمنان او پرداختند. مگر تقدیر مساعدت او نکرد. امیر عبدالرحمن خاں
غالب آمد و ایوب خاں فرار کرده بایران رفت و از ایران به هندستان آمده بقیه العمر
در زیر سایه انگریزان گذراند.

بهر حال چون امیر عبدالرحمن بر ولایت خراسان تسلط گرفت در پی جنگی اعلا
و مخالفین خود گردید هر کرامی یافت به تیغ بے دریغ می کشت یا با انواع تعذیب و
عقوبتها معذب می نمود. خصوصاً از سرکردگان قوم و طبقه علماء و مشایخ هر که با او
جنگ کرده بود یا فتوای جهاد داده بود آن را مطلقاً نمی گذاشت. چنانچه در طبقه
علماء عالم مشهور و معروف از عبدالرحیم آخوندزاده و در طبقه مشایخ حضرت آغا عمر جان
را مع فرزندش نوجوان عبدالباقی جان بقتل رسانید و از سرکردگان افغانه و سرداران

محمد زئی چہ گفتہ شود۔ عالمی یا قتل شدند یا راہ قرار گرفتند۔
 دران دوران شورشوری و ہنگامہ فتنہ و فساد حضرت ایشاں عزم ہجرت
 بحرستان کردند۔ تمام عیال و اطفال و متعلقین و خدمتگاران از ذکر و انات و
 صغار و کبار کہ تقریباً پچاہ و شصت نفر بودند چرا کہ عیال و اطفال برادر ایشاں مرحوم
 حضرت غلام جان کہ در مکہ فوت شدہ بود، و خواہر محترمہ ایشاں زوجہ حضرت حبیب اللہ
 کہ در بمبئی نوجوان فوت شدہ بود یک فرزند یتیم مسمی عبد القدوس محروف بہ شیریں جان
 گذاشتہ بود و اس ہمہ عجا ئز و ارا مل و تیمانی را متکفل پرورش حضرت ایشاں بودند
 از ارضستان در سنہ یکہزار و دوصد و نو و مہفت کوچ کردہ بسواری کچادہ ہا و شتران
 و ستوان روانہ شدند۔ اسباب ضروری و کتب خانہ ہم ہمراہ خود برداشتند۔ منزل
 بمنزل بقلات بلوچی رسیدند۔ بجای مستوفی فقیر محمد خاں کہ از مخلصان صمیمی آل دیا
 بود چندے اقامت کردند و ازاں جا بشہر بھاگ ناڑی تشریف آوردند و بجای قاضی
 حامد اللہ و ملا عبدالحکیم رخت اقامت افکندند و در ماندگی سفر دور کردند۔ در ایام اقامت
 بھاگ ناڑی برادر راقم الحروف مسمی محمد عابد کہ نخستین اولاد حضرت قبلہ گاہی بود و ولادت
 شد و ہم دران جا وفات یافت۔ بعد ازاں کوچ کردہ بشہر گڑھی بسین از مصافات
 شہر شکار پور رسیدند۔ در انجا رئیس کبیر خاں صاحب عطاء اللہ خاں بارگزی قدم
 ایشاں را مقیم دانستہ یک ماہ کامل ضیافت نمودہ انواع خرمات لائقہ و جان نثاری
 بعمل آورد و اصرار نمود کہ حضرت ایشاں مستقل طور ہمیشہ دریں جا سکونت اختیار نمایند
 برائے مستورات خلاصہ حویلی و برای حضرت ایشاں اوطاق خود میدہم را اوطاق مذکور
 بنام حضرت ایشاں تا حال در گہری موجود است و برائے کفایت اہل و عیال از جاگیر خود
 یک حصہ علیحدہ کردہ میدہم۔ مگر حضرت ایشاں قبول نکردند و فرمودند ما برای شہرستان
 سندہ نیامدہ ہستیم، ما بجاگ پاک غرستان مشیت خاک خود را می بریم و این چنین

استدعا مستوفی قلات والہ و دیگر ہر جا مخلصان عرض میداشتند و از حضرت
ایشان ہمیں جواب می یافتند۔ القصدہ در اینجا سفر خشکی بہ شتران و ستوران گذشتہ
از سکر بسواری کشتی در دریای سندھ بمثلوی کہ حالا بمٹاری معروف است آمدند
مٹاری از مخلصان و مریدان آبا و اجداد پیر بود چرا کہ از زمانہ قدیم مسکن و منزل گاہ حضرت
بود قبۃ نبی صاحبہ جدہ ایشان بنت شاہ غلام البنی خواہر حضرت فضل اللہ و شاہ
ضیاء الحق در اینجا است و ظالموی ایشان حضرت آغا عبد الرحیم صاحب در اینجا بود و پیش
از ورود قافلہ حضرت ایشان از قندھار ہجرت کردہ در اینجا رسیدہ بودند و متصل قبۃ
و مسجد نبی صاحبہ سکونت پذیر شدہ بودند چندے در مٹاری اقامت کردہ حسب
استدعائے سید میران محمد شاہ کہ مرید و مخلص والد ایشان حضرت قندھار والہ بود۔
وزمینداری در قریہ سادات بکٹر بود بکٹر آمدند (بکٹر بکسترای ہندی و ضم کان و ہای
مختلفی درای ہندی اسم قریہ سادات متعلوی است) و تقریباً یک سال کما بیش
۱۲۹۹ و ۹۰ھ در بکٹر توقف افتاد چون موسم حج آمد از بکٹر براہ دریا بکراچی بنسند
روانہ شدند و با قافلہ سابقہ بعضی دیگر مخلصین سندھ ہمراہ و ہمراہ شدند۔ در آن زمان
جہاز حجاج از بندر بمبئی بجدہ روانہ می شدند نہ از کراچی چندے روز در کراچی بجای سیٹھ
مراد نزل فرمودہ و تہیہ اسباب سفر نمودہ از بندر کراچی در کشتی ہائے دریائے شور
سوار شدہ بخیبر پختونستان رسیدند در آن زمان سیٹھ زکریا در آن جا مالک جہاز ہا و اہل خیر و
اخلاص مند بود و خدمت و تواضع کمر بہت بستہ بند و بست سواری و رزائی حضرت ایشان
در جہانزد خانہ بخوب و جویبار و آورد۔ از خدمت والدہ صاحبہ شنیدہ ام کہ سیٹھ صاحب
نکور بجدی اخلاص و حسن خدمت نمود کہ ملک جہاز معنت داد و از حضرت ایشان با تمام
رفقہ نول جہاز گرفت۔ و بہتر ہی از حضرت قبۃ گاہ خود یاد داریم می فرمودند کہ خلیفہ میاں
نہاوندہ مجاور خدمت صاحب مدنی والد در ایاست کہ حضرت ایشان در بمبئی بودند و سمعش

رسید کہ حضرت ایشاں با جمع کثیر و جم غفیر از رفقا و فقرا و بزرگوارین شریفین می روند و
 حالا به بلخی رسیده اند شش صد روپیہ کددار لوط ادراس وقت رنج نمودند برای زاد راه
 و خرج سفر تا خدمت حضرت ایشاں و آنکه در درخت خجسته عرض داشتند که سبب بیماری من چنانست که در فریاد است و نتوانم
 این نذرانه محقر قبول فرمایند پس حضرت ایشاں از بلخی روانه شده به بندر جده رسیدند و از جده بام البلاء
 مکہ مکرمہ رسیدند و در جائے شیخ عبداللہ سندھی والد شیخ محمد حسین سندھی کہ در آن زمان مرطوف
 نبود بود و الحال از بنیر بالیش محمد صالح و احمد و عبدالقادر و دیگر معلمان در مکہ موجود هستند
 ۳۰ سال متواتر سن ۱۳۰۲ هجری و ۳۰۲۰ بعضی در طائف شریف و بعضی در مکہ اقامت کردند
 بعضی حالات و واقعات آن روزگار حضرت قبلہ گاہی در انیس لمردین متفرقا ذکر کرده اند
 بعد از آن بسبب شوق و غم بجانب دایا السلام مدینہ طیبہ علی صاحبہا الصلوٰۃ و التحیۃ رفتند و یکسال
 و چهار ماه در آن بلدہ طیبہ اقامت نمودند بعد از آن بمشورہ بعضی دوستان و اشارہ بعضی
 بنزد گاہ غم معاودت بوطن مالوف خود خراسان کردند حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند
 کہ مولانا رحمۃ اللہ مہاجر مکی بانی مدرسہ صولتہ کہ انداکا بزرگمائی زمان و دوست حضرت کلاں
 بود برای معاودت بہندستان بار بار حضرت ایشاں را اصرار می نمود می فرمود کہ شما باز
 بملک خود بروید چرا کہ در اینجا مخلوق خدائے تعالیٰ اجل شانہ ما از وجود شما فائدہ خواہد
 رسید و عالمی فیض یاب خواہد شد و شما این قدر بسیار عالم و متعلقین ہمراہ خود دارید مباد
 از تنگی معاش پریشان شوید چرا کہ گذارہ این ملک سخت است بغیر او را معین گذران
 مشکل است و در ملک ہند فراوانی دار زانی است بیک پیسہ خود مردم سیر میشود و میفرمود
 کہ استیت زمین نمی نیست عمل نمی بہر جا کہ باشد اگر زمین نمی بودی ابوہب ناری
 نبود (خیر حضرت ایشاں بعد از اقامت پنج سالہ در بلاد طیبہ واپس بغرم ملک خود مراجعت
 فرمودند و باز گذرا ایشاں بر ملک سندھ افتاد و مخلصین و مجبین سندھ از رفتن خراسان
 منع شدند و ہمہ یک زبان متفق شدہ عرض کردند کہ حضرت امیر و دشمن قوی بادشاہ غشوم

بر سر اقتدار است و در پی آزار است خود را در مملکت انداختن و عیال و اطفال را بدست
دشمن دادن خوب نیست چارناچار حضرت ایشان در شهر مکه آمدند مکه نام قریه ایست بر
کناره دریا سندھ جانب جنوبی از شهر حیدرآباد بمبساط ہشت کردہ (درال قریہ سید
میران محمد شاہ والہ بخش شاہ زمینداران شهر مکه و دیگر سادات متعلو می جاہائے خود خالی
کردہ برائے سکونت حضرت ایشان دادند و مدۃ العمر خلیے جان نشاری با و اخلاص و
محبت ہائے مانوق البیان بروئے کار آوردند در تحظیم و توقیر صاحبزادگان بلکہ خادمان
در گاہ و قیئمہ از دقایق فرو نمی گذاشتند و تقریباً دہ سال حضرت ایشان در قریہ مکه
گذراندند و در این ایام حضرت ایشان یک اوطاق کلاں برائے مہمانان خود بر کنار
جوبے جون واہ طیار کردند و در جنب آن یک مسجد بختہ تعمیر کردند و نماز پنج وقتہ
در مسجد خود اقامی کردند۔ الا روز جمعہ کہ مسجد جامع سادات مکه والہ می رفتند و نماز
جمعہ در آنجا میخواندند۔ در ظرف این سنوات عشرہ (موافق سنین ہجرت) مکه شریف مرجع
خلایق و لمجائے عالم گردید۔ از اطراف و اکناف سندھ ہرگونہ مخلوق از خواص و عوام و فقرا
و افراد و مشائخ و علمای قطع منازل و مراحل کردہ جوق در جوق می آمدند و از چشمہ فیوض و
برکات ایشان مستفید و سیراب شدہ می رفتند۔ و خود ہم بر دعوت نخلصاں بسواری اسپاں
و شتران دود دور تا اقصائے حدود سندھ بسفر می رفتند۔ از جانب شمال تا ہیک آباد
سیوی و بھاگ ناڑی سفر ایشان می شد و از جانب جنوبی تا کمارہ کنارہ سمندر و از
جانب شرقی از ملک نارہ تا رنگستان تھری رفتند۔ فتوحات از ہرگونہ روی آورد بعضی
مردیان زمین ہائے زرعی می دادند و بعضی مال و مویشی و بعضی تمام اموال و املاک و
اثاث البیت خود ماہیہ یا وصیت می کردند۔ چنانچہ در ایام سکونت مکه شریف چون تقرب
شاہی کتخدائی فرزند ایشان عموی صاحب حضرت آغا محمد حسین پیشین آمد دعوت ولیمہ
عام دادند و بسیار مردمان آمدند۔ مبلغ بیست ہزار روپیہ کلدار بطریق شمار حسب

عرفت این دیار جمع شدند حضرت ایشان آل را تقسیم کرده ہفت ہفت ہزار ہر دو
 پسران خود را دادند و یک ہزار داماد خود حضرت عبدالقدوس صاحب را و یک ہزار ایک
 فقیر را کہ در آن ایام از بصرہ ہا فقط من پیدا شدہ بودم دادند۔ و دو ہزار اہلیہ خود جدہ ما را
 دادہ باقی دو ہزار برای سفر عربستان پیش خود گاہ داشتند۔ دریں ہمہ مدت ہمسای
 حضرت ایشان آرزوئے معاودت بملک خراسان از دل نکشیدند و سکونت سندی
 مستقلاً اختیار نہ نمودند مگر از جہت مانع نہ کور راہ رفتن بخراسان نمی شد عارضی طور عمر خود
 را در سندی گذرانیدند تا کہ بیک اہل در رسید ہمیں جا جان شیریں بجاں آفریں سپردند
 لامراد لقضائہ ولا معقب لحکمہ یا ابن آدم تو بیدار بیدار و لا یكون الا ما ارید۔
 دوسہ سال پیش از رحلت ایشان بر قریہ نگڑ خوف غرقابی پیدا شد دریائے سندھ
 رخ بایں جانب قریہ گردانید۔ و ساحل جنوبی را از رخ برگزیدہ در قعر خومی انداخت سائیں
 قریہ تہتہ کوچیدن کردند دہر کس بنا حیثہ کہ مقتضای وقت و حال او باشد رفتن گرفتند
 میر غلام علی خاں تالپر امیر کیر ساکن شہر ٹنڈہ غلام علی کہ مرید صادق العقیدہ و مخلص
 جان شمار حضرت ایشان بود استدعا نمود کہ در ٹنڈہ سائیں داد قریب ٹنڈہ محمد خاں
 بر کما رہنر گونی من باغنا و زمینہا دارم مکانی بر فضا و خوش ہواست و ہم از خطرہ دریا دور و
 ہذا عت و بساتین معمور اگر حضرت ایشان از نگڑ انتقال کردہ در اینجا سکونت اختیار فرمایند
 ہر آئینہ سعادت و خوش قسمتی با خواہد بود۔ ہر وقت کہ ما یاں بجیدر آبادی رویم رفت و آمد
 ما بر ہمیں راہ می خود گاہ بگاہ از سعادت قدمبوسی مشرف شدہ باشیم و قطعہ زمین برای انداخت
 و سکونت اہل و عیال من ندانہ در گاہ می کنم حضرت ایشان معروض اورا بمعرض قبول
 رسانیدند و حضرت قبلہ گاہی را برای تعمیر مکان در ٹنڈہ سائیں داد مامور فرمودند چنانچہ
 حضرت ایشان کار تعمیر در دست گرفتند و لایک احاطہ دیوار عالم پناہ از گل و لای
 در احاطہ چہار جہیب بنا کردند و اندرون آل مکان حویلی کلاں کہ تا الآن موجود و خانہ

و جو سکونت از ٹنڈہ سائیں داد

ام العیال است تعمیر کردند چون این مکان تعمیر یافت بقضای آن جبل و علی استثناء
حضرت کمال در کثرت وفات یافتند گورستان کهن نزدیک دریا در خوف غرقابی بود پس
مشوره مخلصین و اهل شوری برین قرار گرفت که دفن حضرت ایشان در دامن کوه گنجه که جانب
شمالی از کهنه مسافت یک کرده واقع است کرده شود تا بعد ازین تمام مردمان گرد و لواحی
اموات خود را در آنجا برده گورستان عام سازند و برود و هور از خوف و خطر دریا و غیره
محفوظ و مصئون ماند. الحاصل که جنازه حضرت ایشان در آنجا برده گنجینه اسرار و علوم را
در دامن کوه گنجه دفن کردند و بعد از آن مردم اطراف و کناف اموات خود را در آنجا دفن
کردن آغاز نمودند و امروز در عرصه پنجاه سال گورستانی عظیم در حوالی مزار شریف آباد شده
و تمام غریزان و قریبان مادرانجا سپرد خاک نموده میشود.

در وحشت مرگ بیم تنهایی نیست یاران غریزان طرف بیشتر اند

بعد از آن سلسله العزیزیت و فاتحه خوانی و خیر و خیرات شروع شد و همدین ایام حضرت
قبله گاهی برای آسایش نازنین و وار دین کار تعمیر مقبره شروع کردند مگر حسب وصیت
قبله گاه خود تعمیر قبه بر سر قبر او شان نکردند فقط چار دیواری مربع بطول و عرض ده گز
از خشت های پخته بنا کردند و سقف آن بر استونها سنج قائم کرده بر کوزه نازنین
سایه ساختند لیکن محاذی قبر شریف در سقف روزنی کشاده داشتند تا مانع باران حاصل
آسمان نباشد و برای مقبره دیگر پیمانندگان احاطه وسیع گرداگرد آن از دیوار خیمه
گردانیدند و اندرون آن دو کوئی برای مالیش مجاورین و نازنین تعمیر نمودند و
بعد از چند سال در احاطه مذکور مسجدی و در جنب آن دو حجره بنا کردند که ماکاه و الموح
الآن و تاریخ تعمیر آن جناب سید حاجی اسد الله شاه مکه ای که بر لوح کاشی نوشته بر دروازه آن
نصب کرده اند چنین گفته است

بناشد مسجد زیباله الحمد بیا جنات عدن را بکن سیر

چو شد آغاز و انجامش بخوبی قد اسالشی بگو اتمام بالخیر

چوں ازیں کار ہا فارغ شدند و ختمہ سالیانہ حضرت قبلہ گاہ خود بجا آوردند و تمام
مخلصین و اغرہ و احباب آمدند و رفتند بعد ازاں حضرت قبلہ گاہی حسب غم سابق
از کٹھن ہجرت کردہ مع تمام عیال و اطفال خود بہ طنڈہ سائیں داد در سرائے خود کہ سابق
طیار شدہ بودند نشستند و بعد ازاں در طنڈہ مسجد و اطاق و کوٹی ہائی نوکران و مکتب
و غیرہ تعمیر کردہ دیگر احاطہ بیرونی و دیوار قلعہ بر تمام آبادی و تعمیر است در طول و عرض
ہشت جریب گردانیدند کہ تا آئیں دم پیش نظر ناظرین مشہود و موجود است و مسکن اہل
البیت و ماوای غریبا و مساکین و زائرین است و ملو از خانہ ہائے اولاد و احفاد آئین است
سرگذشت آبا و اجداد و کیفیت قیام مادر طنڈہ سائیں داد۔

والبقاء لله وحده سبحانہ و تعالیٰ

در منقبت حضرت ایشان شاعران آل وقت بزبان فارسی و عربی بسیاری از قصائد
مدحیہ و مراسلات منظومہ گفتہ اند در انیس لمردین بعضی نوشتہ شدہ اند از انجملہ منظومہ
آخوند یار محمد متعلوی کہ در سلاست و روانی مانند آب حیات است و خوشتر از شیرہ نبات
دریں جا ذکر کردہ میشود صفات گوئی و سادہ لوحی او قابل داد است و لائق مبارکباد
ہزاراں نازک خیالی و بلند پروازی را بر این چنین خوش بیانی و شیریں زبانی قربان باید کرد

اے صبا اگر بسوی مکہ روی	از تو بر من ہزار احسان است
آں دیارے کہ ہر خس و خارش	بہتر از یاسمین و ریحان است
در ہما نجاست پیر و مرشد من	نام نامیش عبد رحمان است
ہست آل امام ربانی	آنکہ سرتاج اہل عرفان است
مسکنش حسب قسمت است آنجا	وطن صلایش خراسان است
کعبہ عارفان راہ خدا	قبلہ حبلہ اہل ایقان است

مقتدائے گروہ مقبولان
 بر سپہر کرامت و عرفان
 غمزدہ بہر جہلم غم زدگان
 صاحب فضل و جود و فیض و عطا
 چوں رسی در جناب اقدس او
 باز خوال بر سرش سلام از من
 بعد ازاں گو بصد خشوع و خضوع
 بارها گریه بر تو گفت و نوشت
 حسب ارشاد تو وظیفہ او
 تا مگر او کثائے یا بد
 لیک از بخت نامساعد خویش
 در غم رزق و در دلبے شغلی
 چه گزشت ز آن گدا که شہا
 کرے گر کنی و گر نہ کنی
 بہر حق و حقش بخواہ از حق
 در دعا دست بخند ابردار
 سید سرور ابرار خدا
 حضرت ایشاں (خواجہ عبدالرحمن) در عمر خود چہار زوجات گرفتہ بودند،
 و از ہمہ اولاد پیدا شدہ و در حیات ایشاں و در خوردی فوت شدہ، الا از زوجہ
 اخیرہ کہ جدہ مایاں بود و عنقریب ذکر آں می آید دو فرزند و یک دختر خلف گذاشتند
 فرزند اکبر قبلہ گاہی حضرت محمد حسن و فرزند دوم عموی صاحب حضرت

محمد حسین تولد اوشاں در ۱۲۸۸ھ شدہ یعنی دہ سال از حضرت قبلہ گاہی در عمر
 خور و بودند در علوم عقلیہ و نقلیہ صاحب کمال بودند از خدمت والد شریف خود و دیگر
 فضلاء وقت علوم مروجہ خواندہ بودند از کار ہائے زمانہ فارغ البال و مطالعہ
 کتب روز و شب اشتغال داشتند در ہمہ علوم و فنون خصوصاً علم ادب و علم
 تاریخ و سعت معلومات و یدِ طولی داشتند در شعر گوئی و لغات فارسی و عربی و قواعد
 ہر دو زبان بے نظیر و ماہر بودند مجلس ایشاں با وقار و تمکین بود بغیر توجہ و التفات
 اوشاں کسے را جرأت چون و چرا نمی شد مگر مباحث علمی و گفتگوی کتابی را بسیار
 دوست داشتند از ازاں خفہ و ملول نمی شدند و با ہر کسے سلسلہ جنبانی سوال و جواب
 می کردند و از ازاں خوش می شدند یک کلیات مطبوعہ مشتمل بر غزلیات و قصائد و
 تاریخها و رباعیات و دیگر صنائع و بدائع شعر یہ دارند کہ از ازاں کمال بلاغت و
 براعت ایشاں ظاہر می شود۔ افسوس کہ در ایں ایام در ماہ صفر ۱۳۶۸ھ بمجر
 ہشتاد سال ازین دار فانی بسر لے جاوداتی رحلت نمودند رحمہ سبحانہ و تعالیٰ
 و جنازہ اوشاں را بمقبرہ حضرت کلاں در کوہ گنجہ آوردند۔
 حضرت عمومی صاحب در عمر خود چارہ زوجات یکے بعد دیگرے گرفتند و
 کثیر الاولاد بودند و ہمہ ازواج و اولاد در زندگانی اوشاں فوت شدند فقط یک
 صبیئہ صلیبیہ کہ لبسا جنازہ غلام مرتضیٰ فرزند حجتہ اللہ فرزند حضرت ضیاء احمد صاحب
 میر والہ منسوب است زندہ است و دیگر اولاد ازین سرزند خود مرحوم و مغفور
 آغا محمد اسماعیل جان کہ در حیات ایشاں وفات کرد و چند نفر خلف گذاشتہ اند
 مرحوم آغا محمد اسماعیل ابن العم فقیر فرزند ایشاں در ۱۳۰۰ھ ۴۔ رمضان در کبکٹر
 پیدا شدہ بودہ۔ شخصے صالحے و دیندار صاحب اخلاق حمیدہ و اوصاف سعیدہ
 بود با ایں فقیر خیلے محبت و الفت و مہربانی ہا داشت۔ در فارسی دانی و شعر گوئی

فائق و از عربی واقف بود. در شعر روشن تخلص می کرد مرحوم در سال ۱۳۶۱ هجری در شهر
کراچی در حیات والد خود انتقال نمود، جنازه اش را در ریل گاڑی برداشته بکوه گنج در
مقبره جد مرحوم آورده سپرد خاک کردند. مرحوم سه پسر و چهار دختر خلف گذاشتند
فرزند کلاش محمد اسحاق جان صاحب اخلاق جمیل و فرزند دوش ابراهیم جان
صاحب علم و فهم و فرزند سومش برخوردار عبد المجید تا هنوز صغیر السن است محمد اسحاق
جان و ابراهیم جان هر دو صاحب عیال و اطفال اند و پسر برادر خواهر زادگان این فقیر
می شوند چرا که مرحوم اسماعیل جان هم برادرزاده و هم داماد حضرت قبله گاهی بود.
دختر حضرت کلال یعنی عمه فقیر خواهر عینی حضرت قبله گاهی والدہ آغا عبدالسلام
جان که تولد او در شهر قندهار ۱۲۸۸ هجری شده است و دو سال در عمر حضرت قبله گاهی
خورد و تراست از نساء صالحات و قانتات صابره و شاکره صاحبہ حلم و تحمل و عفاف و
کفاف خدمتگاران و عیال و عبادت گذار پروردگار است تعالی و تقدس تا هنوز
که عمر شریفش بهشتاد و هشت سال رسیده سه ماه متواتر رجب و شعبان و رمضان
و سته شوال روزه می دارد و ادرا گفته می شود که حالا سن پیروی ضعیفی شمار سیده است
این قدر تکلیف روزها نکند می گویند در خوردی در عربستان آغای کلال یعنی
برادر خود قبله گاه فقیر کتاب می خواند و در آن فضائل این سه ماه نوشته بود از آن زمان
تا الان این هر سه ماه روزه داشتن شروع کرده ام و بعد از آن گاهی نگذاشته ام.
منسوب بحضرت حاجی عبدالقدوس معروف بشیر جان ابن حضرت حبیب اللہ
ابن حضرت عظیم اللہ ابن حضرت امین اللہ ابن حضرت خواجہ شاہ صفی اللہ صاحب
کابلی قدس سرہ) شده اند حضرت بشیر جان آغا هم خواهرزاده حضرت کلال و هم
داماد حضرت ایشان و هم خلیفہ ما وون و مجاز حضرت او شان بودند و طفلی و الد
او شان بغربت در شهر ممبئی فوت شدند پس خالو بے او شان حضرت کلال او

عمه فقیر خواهر حضرت قبله گاهی

حضرت عیال قدوس معروف بشیر جان

را در آغوش تربیت خود گرفتند و چون اولاد خود پرورش دادند و چون کلاں شد دختر خود بی بی مشار الیہا را با و تزویج کردند بسیار محبوب و مرغوب خالوئے خود حضرت کلاں بودند حضرت ایشان در حقش می فرمودند شیریں جان چنانچہ ہمیش شیریں است خود ہم شیریں است و خودش ہم خیلی شیوہ اخلاص و محبت و اعتقاد بخالوی خود و مرشد خود حضرت کلاں می داشت.

حضرت قبلہ گاہی ذکر خیر او در "النساب الانجاب" باین الفاظ فرمودہ اند۔
 رحمت میاں عبدالقدوس مشہور بحضرت شیریں جان صاحب این حضرت عمہ زادہ مؤلف کتاب عفی عنہ بودند، در حدود ۱۲۰۰ھ در شہر قندھار متولد شدند از ایام طفولیت تا سن شباب تربیت صوری و معنوی از حضرت قبلہ و کعبہ مؤلف یافتہ بودند و بانواع کمالات فائز شدہ بودند و سلوک و خاندان مجددیہ بہ ترتیب از حضرت قبلہ ما کہ خال ایشان بودند با خر سائیدہ بودند و مجاز شدہ بودند در حیات حضرت مرشد خود صاحب ارشاد بودند و زہد و تقویٰ و فہم و فراست یگانہ روزگار بودند از فرط اشفاق کہ حضرت قبلہ ما بروی داشتند وے را بشرف و امانی خود قبول فرمودہ بودند و انواع بشارت در حق او شان بر زبان مبارک می آوردند، بعمر شصت و دو سالگی در شہر ٹنڈہ محمد خاں ضلع حیدر آباد سندھ تا بیخ چہارم ماہ محرم شب جمعہ انتقال فرمودند اِنَّا لِلّٰہِ وَ اِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُونَ۔ (انتہی) مریدان ایشان در ملک سنہایہ بسیار اند چونکہ ایشان از اولاد حضرت خواجہ صفی اللہ بودند لہذا مریدان و خلفائے حضرت موصوف چون مخدومان ننگر ٹھٹھہ و نظامانیان دہ باو شان تعلق و ارادت مندی بسیار دارند۔

والدہ شریقہ ایشان کہ خواہر حضرت کلاں جدایں فقیر بود خیلے عالمہ و عارفہ و عابدہ صاحبہ فیض و برکت بود تمام عمر با برادر خود حضرت کلاں جدایں فقیر بسر بردند و از او جدا

والدہ شیریں جان خواہر حضرت کلاں تہسہ

نه شدند چرا که شوهر او شان خواجه حبیب الله والد شیرین جان بعد از تزویج بسفر رفت
و باز نیامد و در عین جوانی در حیات والد خود حضرت عظیم الله در ممبئی انتقال کرد و از
عجائب اتفاقات آنکه بی بی صاحبیه اهلیه شان چون بسفر حج همراه برادر خود حضرت کلال
بعرستان رقت دیگران همه در مکہ بودند که ای بی بی همراه فرزند خود شیرین جان
به هندوستان روانه شد و چون به ممبئی رسیدند قضا را بی بی صاحبیه بیمار شد و
و هم در آنجا فوت کرد و در جنب شوهر خود حبیب الله خاک گرفت، بے سه
دو چیز آدمی را ستاند بزور یکے آب و دانه دوم خاک گور

حضرت ایشان خسرا بی فقیری شوند و فرزندم غلام علی جان نواسه او ولد بنت او شان
است که آل مرحومه نیز در سفر عرستان همراه این فقیر کج رفته بود و بعد از حج براه مدینه
در جده وفات نمود در غره محرم ۱۲۵۵ هـ و در قبرستان شرقی شهر که بیرون فیصل محادی
باب مکہ است مدفون شده است.

حضرت ایشان سوائے بنات سه فرزند خلف گذاشتند، آغا عبدالسلام جان که
فرزند اکبر و قائم مقام والد خود است تولد او شان در قریه مکہ ۱۳۰۶ هـ ۱۲ محرم شده است
او شان پنج فرزند دارند، کلال او شان بر خوردار غلام احمد جان بفضائل علمی و کمالات
صوری موصوف است و خواهرزاده این فقیری شود، و از اتفاقات عجیب آنکه احمد جان
خواهرزاده من است و پیرا و خواهرزاده پدر من، و جدا و خواهرزاده جد من یعنی
یعنی این رشته قرابت تا سه پشت مسلسل آمده است و از بطن اہلبیہ دیگر که آل ہم
خواهر من است و بعد از وفات همشیره اولی این همشیره را بنکاح آورده است
چهار پسر دارند، غلام قبوم و حبیب الله سر دو بر خورداران سعادت مند حافظ
قرآن هستند سوم فرزند ایشان بر خوردار صفی الله چهارم بر خوردار غلام محمد است
که مادر از دکن برگشته است، سلمه سبحانه و تقالے

فرزند دوم حضرت شیریں جان عمر جان بود کہ مادر زاد صم و کم پیدا شدہ بود
و بسیار صاحب فہم و فراست بود، حضرت قبلہ گاہی اورا در حضرات شکار پوری شادی
کنانیدند بیچارہ در عین جوانی انتقال نمود و دو فرزند صغیر استن عبد الطیف و عبد الجبار
خلف گذاشتہ است۔

فرزند سوم حضرت شیریں جان عبد الغفار جان است، تولد او در سن ۱۳۲۱ھ
شدہ است، از علوم درسیہ تحصیل یافتہ است و ایس ہم داماد حضرت قبلہ گاہی است
قدس سرہ چہار فرزند دارد: عبد الباقی و امین اللہ و عظیم اللہ و محمد انور سلمہم ربہم
حضرت ایشان یعنی خواجہ عبد الرحمن ولد اشخ الکامل العارف الواصل صاحب
الطریقۃ والحقیقۃ والشریعۃ قدوۃ السالکین وزبدۃ العارفین ثانی مجدد و خواجہ محمد
معصوم حضرت شاہ عبد القیوم قدس سرہ المکتوم بودند۔

حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ ذکر خیر حضرت ایشان مختصر در انساب النجاف
چنین آورده اند کہ حضرت حاجی شاہ عبد القیوم فرزند نخستین و مسند نشین حضرات
آبا و اجداد کرام بودند۔ بشارت تولد ایشان و تعیین نامش بطریق الہام از بی بی صاحبہ
قدس سرہ ابوالد شریفش ہم در بلخ رسیدہ بود۔ در حدود ۱۲۲۰ھ ہزار و دو صد و بیست
حضرت ایشان در قندھار تولد شدہ اند تحصیل علوم ظاہری از اجداد علمائے وقت
ہم در قندھار نمودند و تربیت باطن و سلوک طریقت از حضرت والد ماجد خود یافتہ اند
بتسل و انقطاع و توکل و اتباع شبیوہ مرضیہ ایشان بود بر طبعش صفت جلالیت
غالب۔ سونخ عمری و ملفوظات مبارکش و کراماتش آخوند امیدی سندھی ہالائی

۱۔ مرحوم آخوند امیدی ولد حاجی عبد اللہ ولد حافظ نور محمد قریشی عقیلی ساکن قریہ مالہ کنڈی ضلع حیدر آباد
سندھ از قبیلہ آخوندان سائوٹی مرید و مخلص حضرت صاحب قندھار والد بود کاتب خوشخط و شاعر خوش خیال
و خیرین مقال بود ساکنانہائے مخیر چون مکتوبات مہمدی و مکتوبات معصومی و عمدۃ المقامات و غیر ذلک بدستخط ایشان
در کتب خانہ موجود اند ۱۳۱۳ھ بمطابق ۱۹۰۰ھ رجب شیرازہ حیاتش از ہم یکست و دو مرقعہ مخدم لاجیال بود کہ در مالہ مدفون شد
و ہمچہ اولاد نے خلف نمذاشت

حضرت خواجہ علی القیوم شہرہ کفایت قندھار والدہ حضرت قبلہ گاہی

در کتاب علیہ السلامی بقدر سیات قیومیہ تبفصیل و اشباع نوشته است احوال سیرت
از آن کتاب باید جست که این کتاب گنجایش آن ندارد

فقیری گوید آن کتاب شائع و چاپ نشده است ناو بعضی نسخہ های قلمی
نزد بعض مخلصین سندھی یافتہ می شوند، بنا بر آن خواستم کہ قدری معتد بہ از رسالہ
مذکورہ انتخاب نمودہ دریں جا بنویسم و فقط بر ذکر بعض ملفوظات قدسیہ و ارشادات
عالیہ اکتفا کردہ از نقل دیگر تصرفات و خوارق عادات کہ مؤلف مذکور بچشم خود لایدہ یا از
دیگر خلفا و اصحاب شنیدہ عمدتاً پہلوئی نمودم چرا کہ خوارق و کرامات مخصوص بصاحب
آن است و فائدہ ملفوظات و ارشادات عام و نفع آن متعدی - و این ہم بدانند کہ
مشرب و مذاق آبا و اجداد و ما عملاً و اعتقاداً یکی است بلکہ تمام مشلخ این سلسلہ علیہ
از حضرت صدیق اکبر تا حضرت مجدد و از حضرت مجدد تا والد محرمی قبلہ گاہ ما ہمہ
را اوصاف و اخلاق و شیوہ و طریقہ بعینہ همان است کہ دیگری راست و چرا کہ
ہمہ از یک چشمہ فیض یاب و از یک منہل سیراب شدہ اند بقول حضرت ایشان
"صاحب ترجمہ" (ہمہ میوہ یک درخت و انگور یک خوشہ اند اگر ہمہ را بفشری یک
شربت حاصل شود) پس ہرچہ خواص و مزایای یکی مذکور شود آن را بعینہ فضیلت و
خاصیت دیگری بدانند و کلمات و قدسیات این حضرت صاحب ترجمہ را کہ آخوند
امید علی در رسالہ خود مفصلاً نوشتہ است آن را ہمہ از اوصاف جمیلہ و شیوہ طیبہ
حضرت قبلہ گاہ ما و جد ما و اجداد ما تصور نمایند - قال الشیخ المرحوم امید علی
الہالائی فی کتابہ المذکور بعد الحمد والصلوۃ والقصاص المدحیۃ
والمناجات ووجہ التالیف والتصنیف

قدسیہ در اکثر اوقات این الفاظ حضرت ایشان می سرمودند رَبِّ
اغْفِرْ لِيْ وَارْحَمْْنِيْ وَنِيْرَه

اسی کریم داعی حسین سرمدی باز برہاں ہنگام از بدی
 ونیز این رباعی سے در دمندان گنہ را روز و شب
 شربتی بہتر از استغفار نیست آرزو مندان وصل یار را
 جادہ غیر از نالہای زار نیست

ونیز فرد
 تو خفتہ وقت از میان رفت خبریند ز جا کہ کار و اں رفت
 قد سیدہ: حضرت ایشان می فرمودند ترک الہوی و ملازمۃ المولیٰ سلوک کلیہ است
 قد سیدک: حضرت ایشان قدس سرہ می فرمودند، اولیاء اللہ تعالیٰ ہمہ یک خوشہ
 انگور اند اگر میرا بشیری یک شربتی پیدا شود۔
 قد سیدک: حضرت ایشان می فرمودند آنچه کسی بفقر آشنائی می کند یا مستوح
 می دہد از خدای و انیم و از آمدن و نہ آمدن و دادن و ندادن کسی رنج و رانی نمی بینیم
 قد سیدک: روزی فقیہ عرض کرد کہ حضرت از سفر دریا بخیر تشریف فرما شدید
 شدائد دریا بسیار است حضرت ایشان فرمود: الحمد للہ بخیر رسیدیم اما دنیا تمامی
 دریا است۔ فرد:

ہیچ گوشہ بے دود بے دامن نیست جز بخت و گاہ خود آرام نیست
 قد سیدک: فقری در حضور آل قیوم زمان قدس سرہ وظائف مقررہ خود
 بنا بر اجازہ گرفتن نوشتہ خارج آورد۔ تمامی وظائف را دیدہ حضرت ایشان فرمودند
 شما اوقات خود را بقید کردہ، دین آسان را دشوار کردن بناید، کہ آنحضرت صلی اللہ
 تعالیٰ علیہ وسلم فرمودہ است بُعِثْتُ بِالْدينِ الحَنِيفَةِ السَّامِيَةِ پس آنچه باید شغل
 بتابعیت سنت باید، خود ہم بعض اصحاب کرام علیہم الرضوان را وظائف فرمودہ اند و
 حضرت عروۃ الوثقیٰ خواجہ امام محمد معصوم قدس سرہ نیز اندکی موجب بہت بعضی

اصحاب خود را داده اند بر انسان حق نفس هم لازم شغلی همچنان باید کرد که مواظبت آن
تواند چه در بیماری چه در سفر و چه در غیر آن و این همه الفاظ مانند قالب اند جان آن
معنی است پس هر چه می باید در معنی باید چنانچه از آن ملکه قلب حاصل آید که منفی هضم
منتفی نگردد.

قل سبک: فقری از حضرت ایشان پرسید که تحرک قلبی حاصل نمی گردد فرمودند
بابا تحرک چیست ذکر آن است که بخیر یا حق تعالی جل و علاناً را مد در پی تحرک نباید بود.
قل سبک: روزی فقری کتابی از کتب وحدت تصحیح میکرد حضرت ایشان پرسیدند
که چیزی نمی فهمید گفتند جایگاه نمی فهمیم از حافظ عبدالباقی می پرسیم فرمودند بیچاره
عبدالباقی ازین زبان مرغان چه داند شر د

تو چه زانی زبان مرغان را که ندیدی و می سلیمان را

قل سبک: روزی فقری منتخب بخاری شریف نوشتیم پیش آن غوث الزماں
قدس سره آورد کشادند این حدیث شریف برآمد هذا جبل احد یحبنا و
نحبتنا حضرت ایشان فرمودند که معنای این حدیث بسیار شرحها کرده اند و فقیر
این معنی پسند دارم که حب حاد نسبت با آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم چه مناسبت
دارد و نگار از آنکه اُحَد و اَحَد بجنس خطی است چونکه

کمال با ذات احدیت است لاجرم حب خود را با آن نسبت دادند.

قل سبک: حضرت ایشان می فرمودند طالب خدا باید بود طالب حال طالب صتم است
قل سبک: حضرت ایشان می فرمودند همیشه عبادات و طاعات خود را هضم دارند
هر چه کرده ایم سزاوار قبولیت نیست.

قل سبک: حضرت ایشان می فرمودند هر چه بتوانید در محبت بکوشید اگر چه
از محبت ماسکینان بیخ نشود

شریفہ می آرند کہ فقیر را خیال ماسوی بیچ در دل اثر نکند و کسے را کہ تار موی آرزو و محبت دنیا باقی است فقیر نیست مافقراں خلفائے حضرات کرامیم بسیار ذوق و حال داریم اما فکر زن و بچہ از دل نرفته حضرت ایشاں فرمودند چونکہ حال خود گفتی فقیر ہم شممہ از حال خود بیان می نماید کہ خیالات ماسوی از زن و بچہ مانند نگساں از روئے می گذرند دل را بیچ اثر نلے۔

قل سیّد: روزے مرحوم عبدالکریم حیدر آبادی عرض کرد کہ حضرت آنچہ نذر می آید تمامی را بتصرف اینجائی می آرند، ہنوز سفر حرمین شریفین در پیش است و حرمہائے شریف و حضرت صاحبزادہ ہا از وطن آمدہ اند بیا خرج می باید بیچ باقی ماند نمی کنند حضرت ایشاں فرمودند کہ روزے کہ از وطن ہجرت کردہ ایم توکل تمام بر خداوند تعالیٰ جل و علا داریم ہر روز نورزق تو خواہد داد و ما ہر روز خواہیم خورد۔

قل سیّد: روزے فقیرے گفت بعضی طالب علمان از مراقبہ منع می کنند کہ از مراقبہ چہ حاصل است، حضرت ایشاں فرمودند غرض طالب طلب مولیٰ است جل شانہ نہ حصول ذوق و لذت ذکر باید نمود لذت دہد یا نہ دہد چرا کہ خداے تعالیٰ واحد است مانند حاکمان دنیا متعدد نیست کہ از یکجا گذاشتہ دیگر جا رود بہر طور مراقبہ باید کرد در پے تحرک و ذوق نباید بود۔

قل سیّد: شخصی از علمائے ظاہر سئلہ وحدت وجود و وحدت شہود از اوشاں پرسید و برابر باب وحدت وجود شبہات و ایرادات آورد حضرت ایشاں فرمودند کہ میانجی ایں معنی وحدانی است تا پنحشی نیابی عنین از لذت چہ دریابد۔

قل سیّد: حضرت ایشاں بشوق تمام اکثر ایں فردثنوی شریف تکرار می کردند فرج لنگ لوکت کونہ و کبر جوہی ابدیت سوی اود میغش و اورا می طلب

قل سیّد: حضرت ایشاں روزی فرامسلہ ہا بجانب حضرات صاحبزادہ رشادت آمادہ ہا

ہر کی انسان عین مجددی و قیومی آیتاھم اللہ تعالیٰ و اوصلہم الی غایۃ
متمنیاھم و دَامَ ارشاد ہم سوی دارالارشاد و قندھا ر شریف می نوشتند
وی نویسانیدند در عین نوشتن قلم از دست مبارک بازداشتند و گریستند و
وی فرمودند، شنوی

در غم ما روز ما بیگاہ شد روز ما با سوز ما ہمراہ شد
روز ما گرفت گورو باک نیست تو ہماں می آنکہ چون پاک نیست

قد سیکہ: بشی محمد یوسف برادر عبد الکرم از حضرت ایشاں پرسید کہ در سند
از ولایت بعضی کساں می آیند و خود را سادات می نامند حق تعظیم آن کچہ نوع است
فرمودند کہ چونکہ نام آن حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم در میان آن تعظیم اوفض شد
اگر آن شخص سید نباشد تعظیم نام شریف ادا شد و اگر خود حقیقۃً باشد تعظیم بجائ
قد سیکہ: امیرے از امرکے سندھ در باب استخلاص خود از قید فرنگ و حصول
حکومت بنا بر دعا و مدد طلبی در حضور حضرت ایشاں عریضہ فرستادہ بود در جواب
و چیرے نوشتند ملا عبد الکرم پرسید کہ چہ نوشتند و نشان بدہند۔ فرمودند کہ
انہا بسیار چیز ہا نوشتہ اند فقیر ہمیں قدر نوشتہ است کہ اگر انہیں مذہب
مخالف باز آیند و مذہب اہل سنت و جماعت اختیار کنند فقیر ضامن حکومت شما
قد سیکہ: در حضور حضرت ایشاں روزے لطف علی برادر مہر علی عرض کرد
کہ خطرات دوساوس نبوی استیلا کردہ اند کہ از دست آنہا عاجزم۔ اورا در
خلوت طلبیدند فرمودند کہ چہ نوع خطرات اند عرض کرد کہ بر زبان آوردن نمی توانم
باز فرمودند کہ البتہ ازاں پیشیان می شوی یا نہ۔ عرض کرد کہ بلے باز متوجہ شدند و
فرمودند کہ بابا این عین ایمان شست۔

قد سیکہ: حضرت ایشاں قدس سرہ در کشتی سوار بودند سید احسان شاہ عرض

کرد که چون پجری کو دک از دارالارثاء دقند هار شریف در سنده آمد مامردان
دست و پاے او می بوسیدیم ملای گفت چه شد خزان ہم بقند هار می روند حضرت
ایشان فرمودند عجب سخت ملای بے معنی بود اگر مخدوم صاحب حیات می بود
چه طور قدر او می شناخت که ہندوئی از کابل آئند دعوی کرد کہ من مودی خالق
حضرت قیوم ہانم قدس سرہ چه اقسام اقسام خدمتگاری بجا آورده ہستے کہ
دستینہ طلائی صبیہ شریفہ خود کشیدہ بدختر او دادند و شہر

بلے این نرخ را یعقوب داند زینحای حسریداری تواند

این بیچارہ پجری ہم زیارت خرقہ شریفہ آنحضرت صلی اللہ تعالی علیہ وسلم و فرات
حضرات کرام کردہ است

قد سیّد: حضرت تقی الدین خیر الراشدین حضرت خواجہ عبدالرحمن وارث مسند
قیومی دام رشده می فرمودند کہ ستر ستر مقبول مشرب عالی بودہ اما بمقتضای و اما
بنعمۃ ربک فحدث انظار این سر نمودند کہ بمنصب غوثیت ممتاز فرمودند و دیگر
بشکریں مہمبت عظمی و نعمت کبری طعما مہا و ہدیہ ہا ایشار فقر کردہ اند اما می باید
کہ بشکریں نعمت عظیم جان فدا باید کرد حضرت ایشان می فرمودند کہ بہ ششش رفت
بعد از ان وصال عریاں یافتند۔

قد سیّد: روزے شخصی برائے داخل شدن در طریقہ عالیہ عرض کرد فرمودند
کہ در ترندہ محمد خاں داخل طریقہ عالیہ شود۔ آن شخص گفت کہ این قدر مسافت است
در انجا رسیدن نتوانم۔ حضرت ایشان فرمودند کہ این چارہ کردہ چه قدر راہ است
مردم برائے دخول طریقہ صدمہ گروہ می آیند۔

۵۱ یعنی مخدوم ابراہیم صاحب مڈنی والہ رحمۃ اللہ تعالی علیہ

۵۲ یعنی جدہ آنحضرت صاحب مکہ والہ علیہ الرحمہ۔

قل سید: روزی حضرت ایشاں بر دعوت ملائی تشریف فرمودہ بودند ہندی
آنجا آمدہ بحضرت دعوت کرد و سخن ہائے عشق آمیز و حکایات دل آویز در میان
آوردہ قدرے شیرینی نذر آوردہ بعد رفتن او حضرت فرمودند کہ اگر حق سبقت
دعوت ملائمی بود دعوت این ہند و قبول می کردیم کہ مخفی مسلمان است۔

قل سید: روزی کہ حضرت ایشاں از دعوت مریدان سیکھات متوجہ شدند
بنوعی ارادہ داشتند کہ برابر متعلوئی خواہم رفت در اثناے راہ مردم اٹریچہ مشرف
قد مبوسی شدہ دعوت کردند بالتجائے تمام حضرت ایشاں قبول فرمودند و بمنزل
آنها آمدند و فرمودند: عرفتم ربی بقسمہ العوائم ایس الفاظ حدیث ہم میفرمودند
یا ابن آدم ترید و اسرید و لا یكون الا ما ارید۔

قل سید: حضرت ایشاں قدس سرہ بہ میرزا بندہ علی می فرمودند کہ اگر کسے
حدیث شریف مطالعہ بکند تا مشکوٰۃ شریف و اگر کتاب اشعار سلوک تا مثنوی
شریف و اگر اذکار تا مکاتیب شریف و اگر وظیفہ می خواند تا ختمہ حضرات کرام
قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم۔

قل سید: روزے سید حیدر شاہ پسر اسماعیل شاہ دعوت بحضرت ایشاں کرد
پسر خود را فرستاد تا حضرت را بخانہ برد چون ہماں روز قدرے ملائت طبع ہم داشتند
و گرمی نیز بجدی بود مریداں گفتند کہ گرمی و عارضہ مانع مسافت است حضرت ایشاں فرمودند
اینکہ سید زادہ ایست نسبت عالی با حضرت صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم دارد اگر
کتری دعوت نماید اجابت آں بمتابعیت سنت لازم آید۔

قل سید: روزے محمد علی بھٹی کہ یکے از خاصگان وجہت مندان ایشاں بود
در حضور حضرت ایشاں عرض کرد کہ از عداوت کساں بجان آمدہ ام منسہ فرمودند
در حق ایشاں بہر طور دعائے خیر اختیار نمایند کہ دریں باب مثل دعا ہیج علاجے

نیست و بقیہ بعد از ارتحال حضرت قبلہ گاہ قدس اللہ تعالیٰ سرہ بعضی کسان
 خصوصاً داشتند در حق آنها دعا اختیار کردیم آخر چنان دوست شدند کہ در سفر
 بوقت ترمیم چنان گریہ می کردند گویا کہ از یک یک جان جدا می شود مسلمانان خصوصاً
 اصلاً روانیست و فقیر در وظیفہ سیفی الفاظ اللہ شریف شملہم و فرق جمعہم
 بر اعدائے دین حل می نماید. والا اہل دل را با اہل اسلام چہ عداوت و این وظیفہ
 ازین سبب ورد کردیم کہ بمصنف آل بشارت است کہ ہر سیکہ این وظیفہ تو بخواند
 عاقبت او محمود خواہد شد.

قل سبیلک: روزے جامع این قدسیات و لمعات الانوار منتخب بخاری شریف
 نوشتہ در حضور حضرت ایشاں آوردہ و برنام رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
 صلوٰۃ فقط بشارت صلعم نوشتہ بود چوں حضرت مطالعہ می فرمودند جایکہ صلوٰۃ
 بشارہ دیدند فرمودند کہ بابا بنام آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم صلوٰۃ تمام باید
 نوشت نہ اشارہ چرا کہ شخصی عادت داشت کہ بنام آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ
 وسلم صلوٰۃ بشارہ می نوشت شبی آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را خواب دید
 کہ می فرمایند کہ در دیگر سخنها دست تو در مانده نمی شود. بنام من صلوٰۃ نوشتن
 در مانده می شوی. ہنوز آل شغص از خواب بیدار نشدہ بود کہ سر انگشتانش از ہم
 جدا شدند پس بجزو شنبین ناقل لرزہ و التجا آورد کہ از ما سبق پشیمان شدم دعا
 فرمایند کہ حق تعالیٰ آنچه گذشتہ بہ بخشند متوجہ شدہ فرمودند کہ حق تعالیٰ خطا ہائے شما
 عفو خواہد فرمود. آیندہ ہشیاری باید کرد.

قل سبیلک: روزے شخصی از حضرت ایشاں پرسید کہ حق تعالیٰ جل شانہ
 در دنیا اجتماع بین الاختبین ممنوع فرمودہ است، اگر کسے بعد از مرگ یک زن
 دیگر خواہش نکاح کند حق تعالیٰ در جنت ہر دو زناں با و خواہد داد پس در دنیا چرا

حرام باشد حضرت ایشاں قدس سرہ فرمودند درین مسئلہ یہ جواب است اول آنکہ
 اوضاع دنیوی بغیر توحید با وضاع اخرویہ مشابہ نیست چنانچہ در آخرت او انی و مہب
 و فضہ و سواری و مرجال و حلال باشد و در دنیا ہمہ حرام باشند دیگر آنکہ حرمت
 بین الاختین در دنیا للعین نیست کہ این نشاء تنگ است بنایش بر رشک است
 بلکہ از سبب علاقہ قطع رحم بدرجہ قطعی ممنوع است کہ میان دو خواہران کہ محل محبت
 است انباشی شود و در آخرت رشک نیست کہ نشاء فراخ است بلکہ جمع بین اختین
 باعث از دیاد قرب و محبت خواہد شد سوم آنکہ بیانہا دارد اگر کنیم مستمع می خواہند
 قل سیدہ: روزے شخصی پر سید از حضرت ایشاں قدس سرہ ذکر جہر
 افضل است یا سر حضرت ایشاں فرمودند کہ ذکر افضل است خواہ جہر باشد یا سر
 باقی مشایخ در فضیلت نعرہ ہا زودہ اند بعضی جہر افضل گویند بعضی سر را بر این نقل
 فرمودند کہ حضرت غزیزان خواجہ علی رامیتنی کہ از پیران ماست ذکر جہری فرمودند و
 نان بے تکلف می خوردند و حضرت رکن الدین خواجہ علاء الدولہ سستانی ذکر سر
 می فرمودند و نان با تکلف می خوردند و روزے شیخ علاء الدولہ بخدمت
 شیخ علی رامیتنی مکتوبے نوشت کہ ما ذکر سر می کنیم و نان با تکلف می خورائیم و شما
 ذکر جہر و نان بے تکلف مع ہذا خلق از شما راضی تر اند کہ از ما سبب آل جدیت
 حضرت خواجہ علی رامیتنی در جواب نوشت کہ سر شما و جہر ما برابر است چرا کہ معام
 ہری است کہ ذکر آید و نان با تکلف شما ہر کہ میخورد زیر بار می رود و زیر بار ممنون
 چہ طور باشد و نان بے تکلف ما ہر کسے از شفقت میخورد ما را زیر بار احسان
 خود میفرماید لا جرم ممنون می روند۔ باز نقل فرمودند کہ احادیث و آثار نبوی
 صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم در فضیلت سر بسیار وارد اند حتی کہ امام مہدی موعود
 علی نبینا و علیہ السلام بر روش حضرات نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم

ملقین خواہد فرمود باقی غرض بذکر است بہر طورے کہ باشد و فیکر کہ بعضی مسترشدان خود را بذکر جہرام میکنند بسبب آنکہ ہر دے کہ می آید شاید کہ آخرین دم باشد کہ انجواے لقتوا موتا کہ بلا الہ الا اللہ مامور میشود۔

قد سیدہ: روزے قاضی احمد از حضرت ایشان پرسید کہ لطیفہ نفسی داخل لطائف ہست یا نہ؟ حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ داخل لطائف ہست کہے کہ نفس را داخل لطائف نگویید از نارسائی دوست باقی اس قدر ہست کہ حضرت خواجہ امام محمد معصوم قدس سرہ و سایر حضرات رضی اللہ تعالیٰ عنہم لطیفہ نفس را از کمال قوت توجہ خود در ضمن لطائف اربعہ عالم خلق کہ چہار عنصر اند فنا میکنند و تغل علیحدہ برای او مقرر فرمودہ اند الا شیخ سید آدم بنوری کہ یکے از خلفائے حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما تغل علیحدہ برائے نفسے مقرر نمودہ لطیفہ ششم گفتہ و اگر کہے بمذ نظر خیانت نفس تغل علیحدہ مقرر سازد مواخذہ نیست مابقی ایمان حقیقی قبل از اطمینان نفس میر نیست قال اللہ تعالیٰ یا ایہا النفس المطمئنۃ الرجعی الی ربک با ضیۃ امر ضیۃ و خواجہ حافظ شیرازی فرمودہ اس پنجوش کہ صوفی ام الجہا شش خواند اشھی لنا و احلی من قبلۃ العذاری قاضی مذکور عرض کرد کہ بعضی کساں می پرسند کہ برائے ہر لطیفہ نور است یا رنگ علیحدہ نور لطیفہ نفسے چہ رنگ دارد فرمودند نور لطیفہ نفسے سیاہ است مانند سیاہی مردمک در دیدہ مدار قوت بینش چشم است۔

قد سیدہ: روزے در مجلس حضرت ایشان ذکر درس دادن مثنوی شریف در میان آمد کہ ہند و میدہ پرسیدند کہ ہماں ہند و مسلمان نشد حاضران گفتند لے فرمودند او بیچارہ از خوانانیدن و نہانیدن مثنوی شریف چہ داند فقط الفاظ او ہمیدن ہم محال سبحان اللہ کہ او با وجود درس دادن

مسلمان تشدد اچھ عجب کہ حضور آل حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم کا فراں را
ایمان نہ بخشید **فرود**

ہر کہ را روی بہ بیہود نہ بود دیدن روی نبی سود نہ بود
وصاحب ثنوی شریف اولیائے بود کہ بسا از کلام او صاحب فیض شدہ اند
قل سیدہ: حضرت ایشان قدس سرہ می فرمودند کہ بعد از ادائے نماز فجر
رعایت مراقبہ از دیگر شغل مقدم باید نمود۔

قل سیدہ: روزے فقیرے بعض رسانند کہ در واقعہ دیدہ ام کہ حضرت ایشان
وجود مرا آتش دادند تمام خاکستر شدہ سوختم و باو خاکستر بدریا افکند و از دریا کفی پیدا
شد و بر کوہ افتاد کہ از کوہ سیلہائے خون می چکند حضرت ایشان اورا دلا سائے
بسیار دادہ فرمودند کہ تو فقیر مائی دل قوی دار خالی نخواہی ماند و این اسرار الہی
است جل شانہ و او را سبق لطیفہ دوم عطا فرمودند۔

قل سیدہ: روزی قاضی احمد از حضور حضرت ایشان گریاں رخصت می شد حضرت
ایشان فرمودند کہ از تو ہم مثل ماواری ہیچ کوشش نمی شود والا چیزی بکنیم اما حق
تعالی عاقبت تو بالخیر خواهد فرمود۔

قل سیدہ: روزے قاضی احمد از حضرت ایشان پر سید طریقہ فیض یکے از
حضرت ابابکر صدیق و دیگر از حضرت امیر علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما جاری است و از
دو یاران دیگر چہ جاری نیست حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ معنای طریقت
در زمانہ صحابہ کرام دادن بیعت بود آل بیعت اول بحضرت صدیق اکبر باز بحضرت
فاروق باز بحضرت عثمان و باز بحضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہم رسیدہ و طریقہ علویین
طریقہ حضرات ثلثہ می باشد مگر صدیقیہ کہ بواسطت حضرت سلمان فارسی بحضرت قاسم
بن محمد بن ابی بکر صدیق و باز بجناب حضرت مجمع البحرین امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ

کہ حامل ہوائے امانت آبائے کرام و ناصب رایات صدیق اکبر است از وجود مسعود
شاں مثل آب جمنا و گنگا بتفاوت ظروف متفاوت آنچہ بہ بایزید رضی اللہ تعالیٰ عنہ
رسید آن نسبت صدیقیہ گویند و آنچہ بسائر خلفائے جعفریہ رسید آنرا نسبت علویہ گویند
قد سیدہ روزی در منزل کہارہ ہندوئی برائے مطلبے آمدہ چار آنہ نذر گذراند
بر آب دم کردہ دادند و فرمودند کہ ایں پول باز باو ہمید قاضی احمد عرض کرد کہ ایں
حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بدیہ کفار قبول کردہ اند فرمودند کہ آنحضرت صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وسلم قبول فرمودند برائے حکمت دعوت و ما ضعیف ہستیم۔

قد سیدہ روزی مرحوم حافظ عبدالباقی عرض کرد کہ اہل مات ہم مریدی شوند
فرمودند بلے در طریقہ حضرات می شوند باز حافظ مذکور بکمال عجز و خاکساری عرض
کرد کہ والدین او را کہ داخل طریقہ نبودہ اند از راہ شفقت بر تربت آنہا قادم بچ فرمودہ
داخل طریقہ فرمایند حضرت ایشان ساعتی خاموش شدہ فرمودند کہ شما ہمہ مرید
حضرات ہستید۔

قد سیدہ حضرت ایشان قدس سرہ می فرمودند کہ امیر خسرو دہلوی کہ یکے از
منتہیان جہت حضرت سلطان الاولیا شیخ نظام الدین اند میخواست کہ بصحبت
حضرت شیخ المشائخ بوعلی قلندر قدس سرہ مشرف گردد چونکہ خدمت حضرت قلندر مخدب
القلوب بودند حضرت سلطان الاولیا امیر را رخصت نمی دادند آخر الامر شوق
امیر بسیار دیدند فرمودند کہ بملاحظہ صورت ما بخدمت او شاں باید رفت چوں امیر خسرو
بخدمت حضرت قلندر مشرف شد فرمودند کہ اے خسرو شنیدہ ام کہ شعریہ گوئی
چندے از غزلہا از طبع زاد خود بخوان امیر غزل میخواند و خدمت حضرت قلندر
سرمی جنبانید پس حضرت قلندر نیز یک غزلے ہندی خواندن گرفت و امیر
می گریست فرمودند کہ می نہی امیر گفت از بسکہ نمی فہم می گریم فرمودند کہ بدیں کسری

مطبوع شدی۔

قد سیدہ: روزی شخصی وظیفہ در باب کشایش رزق پر سید حضرت ایشا
قدس سرہ فرمودند کہ بعد پنج وقت نماز ایں وظیفہ بخوانید باز فرمودند کہ شارع علیہ
الصلوة والسلام فضائل ظاہری بعضے اوراد بیان فرمودہ اند بسبب آنکہ مردم چندان
بفوائد اخروی و باطنی کوشش ندارند چیرے از فوائد دنیوی ہم بیان فرمودہ اند
والا ہر وظیفہ برائے فائدہ آخرت و صفائی باطن است۔ مابعضی کساں را وظیفہ بعد
ہر وقت نماز مقرر می کنم از ایں جہت کہ در ضمن آن فرض الہی ہم قضا نشود و فوائد
اخروی ہم حاصل گردد۔

قد سیدہ: حضرت ایشا فرمودہ اند ظهور ذات حق تعالیٰ عل و علامہ در اخفاست
ہر ذاتی کہ ظهور او باخفاست تفصیل او باخفاست آن ذات مدرك با دراک نیست
و ہر ذاتی کہ تفصیل او بظہور است آن ذات را مدرك تو اں کرد۔

قد سیدہ: حضرت ایشا روزی کتاب عوارف المعارف می خواندند و می
فرمودند کہ چنانچہ نزد فقہاء در کتب فقہ در مختار معتبر است در کتب تصوف ایں
کتاب معتبر است۔

قد سیدہ: حضرت ایشا قدس سرہ روزے آبستی می فرمودند ایں کہیں
سگ آستان قیومی جامع قدسیات از تہ آب پائے مبارک غرقہ بدست
گرفته نوشید حضرت ایشا قدس سرہ فرمودند فقیرا تمام اخلاص در کار است
در محبت باید کوشید۔

قد سیدہ: حضرت ایشا قدس سرہ می فرمودند۔ شعر
شیخان عجیبان ہما بود من یخ شیخ یتصبی و صبی یتشیخ
قد سیدہ: حضرت ایشا قدس سرہ می فرمودند حالائے بلند و مقامائے ارجمند

بس عالی کہ بایں فقیر روئے میدادند۔ الحمد للہ کہ در اں ہیچ گاہ تجا و زمار موسیٰ شریعت نشد
 قد سید: محمد حسن نظامانی دعوتے کردہ بود حضرت ایشاں را جماعت کثیر بود مان
 چاشت تکلف تمام کرد و در فکر طعام شام بود و دریں اثنا احوال صنف و مسکینی آواز
 کسے معلوم خدمت حضرت شد و حافظ مرحوم عبدالباقی چوں داعی نیز حاضر بود فرمودند
 فَقُولُوا لَا تَصَدِّعُوا و با و فرمودند فقیر را محبت بکار است و بامثال ایں چنین
 کار را احتیاج نیست۔

قد سید: روزے از حضرت ایشاں قاضی صاحب میاں عبدالرحیم ساکن
 بلده ٹھٹھہ کہ یکے از علمائے متبحر و فقہائے متورع و خاصہ جہت مند و مخلص بالنبی
 است و پرسید کہ اصل رابطہ صورت مرشد از احادیث هست یا نہ خدمت قاضی
 صاحب می گفت آنچہ حضرت ایشاں بیانہامی فرمودند تمامی بیادماند و نہ طاقت
 بیان آں ایں زبان داشت مگر ایں قدر یاد آمد کہ حضرت ایشاں قدس سرہ فرمودند
 در شمال نبوی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام فضلہا و اکملہا آنچہ بیان علیہ شریف
 علیہ الصلوٰۃ والسلام و دیگر احادیث مندرج است ہمہ ایمائے رابطہ هست۔
 چرا کہ در ہمہ بیان صورت مبارک آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم است۔ و نیز فرمودند
 اند کہ در کلمہ طیبہ نیز اشارہ ایں معنی است کہ جز اخیر کلمہ محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وسلم است و آں مشتمل است بر اسم علم و اسم علم برائے احتضار صورت مشخصہ معینہ
 شخص است پس ایں کلمہ طیبہ کہ مبنای ایمان بر او است دال بر رابطہ صورت شد۔

قد سید: حضرت ایشاں می فرمودند کہ در عالم ایجا د از جنس انس و نبات و جمادات و حیوانات و ہوام و طیور احدے مشتبہ و یک صورت نیستند ہر یکے سرشتی و خاصیتے
 علیحدہ دارد ایں ہمہ دلیل بر وسعت قدرت کاملہ او تعالیٰ است جل و علا شانہ
 فیتبارک اللہ احسن الخالقین۔

قد سیدہ: حافظ محمد تقی نو بالائی برادر حافظ عبداللطیف از حضرت ایشاں پرید
کہ مدتہا گذشت تخرک قلب پدید نیست حضرت ایشاں قدس سرہ فرمودند درپے
تخرک نباید افتاد طالب را در ابتداءے حال در ہر آن اگر ذوقی در قلب حاصل آید ہنوز
از تخرک افضل می نماید سعی در آن باید کہ شوق و ذوق در خود یابد۔

قد سیدہ: شخصے برائے دعائے کارے التجا آورد حضرت ایشاں قدس سرہ
می گریستند و می فرمودند ما خود بچندین انواع احوال ہستیم و ما عاجزیم از دست
عاجزاں چہ آید۔

قد سیدہ: حضرت ایشاں قدس سرہ می فرمودند در محبت باید کوشید
اگر چہ از محبت ما عاجزاں چیزے نہ آید۔

قد سیدہ: روزی از کراچی تشریف می فرمودند، خلیفہ ابراہیم عرض کرد کہ حضرت
مانند ما گنہ گاران کہ دست بدامن حضرت انداختہ ایم بروز قیامت چہ احوال مایل
خواہد شد فرمودند کہ ہمراہ ما خواہند بود۔

ولیکن هذا اخر ما اردنا انتخابہ من القدسیات ۔

مرحوم آخوند امید علی ہالائی جامع قدسیات مذکورہ در آخر کتاب خود قصائد مدحیہ
و مرآت منطلوئہ و تاریخائے ارتحال بسیار آوردہ و از انجملہ این مادہ تاریخ کہ در مصر
مشہورہ بلغ العلی بکمالہ تصور کردہ اوست و بے کم و کاست راست آمدہ
کمال کردہ است و داد فصاحت و بلاغت دادہ۔

ظہر الہدای بنوالہ: رفع التقی بخصالہ: شرح الصدور بقالہ: کشف الدجی بحالہ

کان سینین صالہ: بلغ العلی بکمالہ

و جد فقیر حضرت خواجہ عبدالرحمن قدس سرہ سانچہ ارتحال قبلہ گاہ خود و کیفیت
مرض الموت و تاریخ وصال حضرت او شاں در مکتوبے مفصل نوشتہ از قندھار

بمیریدان و مخلصان سندھ ارسال فرموده اند و در فراق والد خود مرثیہ منظومہ
و غث و رقیق پر سوز و گداز نوشتہ ازین واقعہ ہائیکہ خبر داده اند و یاران را
بہ صبر و سکون و رضا بقضائے یلحقین و ہدایت فرمودہ اند۔

چنانچہ صورت مکتوب گرامی این است

یا رجاء المنقطعین و یا انیس المستوحشین دُلْنَا عَلَى عَمَلٍ نَكُونُ مِنَ
الصَّابِرِينَ فِي الشَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ ۝

کُلُّ ابْنِ انْثَى وَاِنْ طَالَتْ سَلَامَتُهُ یَوْمًا عَلَى الْاَلَاکَةِ الْحُدُبَاءِ مَحْمُولٌ
۝ زور و ناتوان خود بہر یار چوں گریم دلا خون شو کہ تا بر حال خود یک لخط خون گرم
بعد از اہدای تحف ادعیہ ستیہ و امضائے صفحہ اسمہ زاکیہ مسنونہ بر ضمیر متیر خوان
الصفاء و خلان الوفا ہر یک سید میاں نور محمد شاہ و قاضی احمد و سید میران
محمد شاہ و مہر علی و لطف علی و بقیہ مجبان و مریدان آن ولایتیک روشن و ہوید است
کہ چوں بموجب فرمودہ کل من علیہا فان محقق و مقرر است کہ ساکنان ربیع
مسکون و موطنان تلال و ہامون جملگی در ہمدار تھال و معرض زوال اند پس
بر ہمکنار لازم و فرض عین است کہ درس واقعہ جاں سوز و مصیبت و لگداز از جادہ
صبر و سکون منحرف نشوند چہ با حکم ازلی فغان روا اسفاه سودی نکند ۝

فلو کانت الدنیات و مریاھلہا لکان رَسُوْلُ اللّٰهِ فِیْہَا مَحْمُودًا
صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم۔

ما ہوا المرام آنکہ مدت دو ماہ کامل یا زیادہ می شود کہ درس و لامرض طاعون پیدا شد
از کارخانہ قضائے مقدس الہی و تقدیر ازلی لم یزلی حکم چنین بودہ کہ روز شنبہ تلخ
یہجم ماہ صفر قبیل المغرب جناب فیض آب غوث زمان قبلہ دوران حضرت قبلہ گاہیم

قدس سرہ در مسجد با جماعہ از محبان و دوستان صحیح و سالم ششستہ بودند۔ دریں اثنا کسی از حاضران مجلس گفت کہ من از وہابی ترسم حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ سبحان اللہ و با منزلہ تازیانہ است از جانب او تعالیٰ کہ مخلوق خود را بدال ترسانندہ از معاصی و نافرمانی باز می گرداند۔ پس عجب بے حیا بندہ باشد کہ بخالق خود گوید کہ من از تو یا تهدیدات تو نمی ترسم و نیز فرمودند کہ یارب من بندہ عاجزم از تو بسیار می ترسم۔ ساعتی سرفرو بردہ باز گفتند کہ من مرگ را بسیار دوست دارم۔ رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فرمودہ است اللہم حبیب الموت الی من یعلم ان محمدًا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم مرسلک۔ و ترجمہ ایں دعا را بزبان افغانی بیان نمودند کہ عرض از محبوبیت موت تہمتہ اسباب محبوب است و فرمودند کہ من ایں دعا را بسیار میخوانم و چند بار تکرار نمودند و نماز شام ایستادند ہمیں کہ رسہ رکعت گذاردند اندرون رفتہ سنت را در انجا ادا فرمودند و حاضرین مجلس دریں سخن تعجب نمودند چونکہ ایں مستہام بخاتم رفت او نشان از قدم جا کے باز گشتہ بودند و اندک فرصتی بعد باز تقاضائے دیگر شد چونکہ ازاں طرقت رجوع نمودند بخندہ کنان فریاد کردند کہ "عبدالرحمن تو بجائی کہ من میرم و تو نزد من نمی آئی" و استم کہ شاید کہ نزول کہ سابق داشتند شدت نمودہ است چونکہ بخدمت حاضر شدیم معلوم کردیم کہ ازاں مرض پیچ اثر نہ بنود ہر چند خواستم کہ استفسار حال نمایم جرأت نمی شد و بقیہ عیال را نیز طلب فرمودند و بخوشی تمام با ہر کس اختلاط فرمودند و از انجا کہ حق سبحانہ و تعالیٰ وجود مبارک ایشان را اخلاق محمدی عطا فرمودہ بود۔ باطفال مطاہات و اختلاط تمام می نمودند۔ دریں اثنا بایں دلفگار بعضے نصائح کہ موہم و داع بود مہربانی فرمودند ساعتی بعد حضرت او نشان قدس سرہ آرام کردند و ہر کسے

بجائے خود رخصت شد۔ در اخیر شب باز حقیر را طلب فرمودند چونکہ احوال دیگرگون
بنظر آمد عرض کردم کہ خیر باشد فرمودند کہ از اول شب تا بہ الحال بمیت دست
نہستہ ام۔ الحاصل کہ تا بصبح قریب وہ دست دیگر نیز نہستند۔

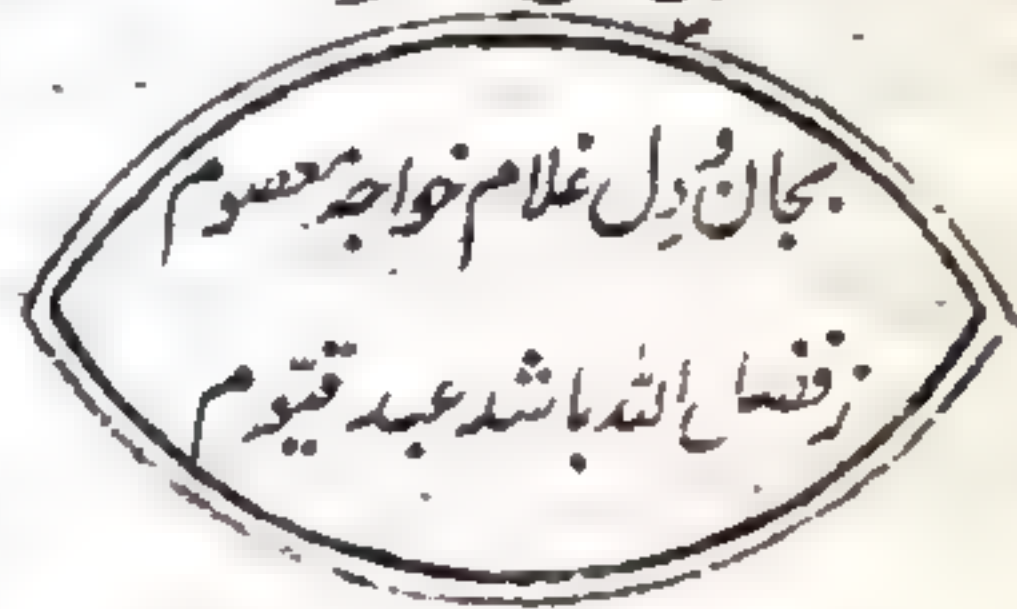
رمانی الدھر بالامر زاء حتی فوادی فی غشاء من نبال
فکنت اذا اصابتنی سهام تکسرت النصال علی النصال
و بعد ازاں در شبانہ روز قریب ہفت ہفت دست تقاضا می شد خلاصہ آنکہ روز

دویم ہفتم ماہ یوم دوشنبہ وقت عصر بموجب الموت جبری وصل الجیب الی الجیب
جو ہر پاک روح پر فتوح مقدسش از تنگنائی نثار فانی پرواز نمودہ در جوار حضرت
رؤف رحیم جل شانہ بالاراعی ہم آشتیاں گشتہ وصل عربانی اختیار فرمودند
اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ راجعون، و کان امر اللہ قدراً مقدوراً لا راد لقضائہ
ولا معقب لحکمہ جل شانہ و غر نوالہ صخوہ یوم ثلاث در جنب والذیر گوا
خود و جدا مجد خود قدرت اسرار ہم مدفون گشتند ساق اللہ الیہ شایب
رحمتہ اللہم اغفرہ وارحمہ واجعلہ من المحشورین فی زمرة الصالحین
ولا تحرمنا اجرہ ولا تقنا بعدہ

صَبَّتْ عَلَیَّ مَحْصَبٌ لَوَانِہَا صَبَّتْ عَلَیَّ لَا یَا مِ صِرْتِ لَیَالِیَا
ایام کاللیالی و لیاالی کالدواہی بہر دستور میگزد و اگر اخویم غلام جان وار
آن و لا شدہ باشد اگر ازیں واقعہ ناخبر باشد پس بچنان بے خبر پس روانہ کنند
و اگر خبر شدہ باشد ہم بر شما یان لازم کہ از حیدر آباد پیشتر نگزد و بہر دست
پس بیاید۔ زیادہ چہ نویسم۔

تخیرت البلاد و من علیہا و وجہ الارض مغبر قبیح
تغیر کل ذی طعم و لون و قل البشر و الوجه الصبیح

فيا أسفاً على القيوم ربي
 تَنَحَّى عَنْ الْبِلَادِ وَسَاكِنِيهَا
 وَصَرْنَا خَائِضِي هَمٍّ وَحَزْنٍ
 فَتَرْجُو رَحْمَةَ الْجَوَادِ يَنْزِلُ
 وَيَبْدُلُهُ الْكَرِيمُ مَزِيدَ فَضْلٍ
 وَيَجْعَلُ رُوحَهُ فِي جُوفِ طَيْرٍ
 تَفَكَّرْتُ فِي تَارِيخِهِ إِذْ نَادَى
 دَعِ التَّفَجُّيعَ وَاسْتَرجِعْ فَقَدْ كَا
 النَّاسُ اللَّهَ وَحَشَّتْهُ وَرَحِمَ غُرْبَتَهُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 فَقِيرٌ بِزَجَمِجِجِ مَجَانِ الْبُلْعِ فَرَانِيدِ السَّلَامِ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ وَالتَّزَمَ مَتَابَعَتَهُ
 الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ



تاریخ ۱۰ جمادی الاول ۱۳۲۱ھ میں خط مبارک بطریق تبرک و تحفہ از آخوند نور احمد
 صاحب ولد آخوند مہر علی بایں فقیر محمد حسن مجددی رسید
 بعد ازاں تاریخ ۱۰ جمادی الاول ۱۳۶۵ھ میں مکتوب شریف راحۃ
 قبلہ گاہی قدس سرہ بایں فقیر عنایت فرمودند و در مجموعہ دلائل الخیرات قلمی حضرت
 ایشاں نزد فقیر موجود است۔

۵۔ ایشاں مہر حضرت قندھار والدہ است کہ حضرت خواجہ عبدالرحمن بعد از وفات ایشاں
 بریں خط زدہ اند و زیر آں نوشتہ اند کہ دفین بہر مبارک ایشاں شد تا ایں دفعہ آں مجبان
 مشقت زیارت آں شوند و السلام ۱۲

حضرت ایشان را سه فرزند و دو دختر بودند،
فرزند اکبر حائل بار امانت و قائم مقام ایشان جد ما حضرت خواجہ
عبدالرحمن قدس سرہ۔

فرزند دوم حضرت خواجہ علیہ اللہ معروف بہ غلام جان تولد ایشان در
۱۲۴۶ھ در قندھار شدہ است و وفات ایشان در مکہ مکرمہ تاریخ نہم ذی قعدہ
۱۲۹۱ھ و در شبیکہ مدفون شدند۔ لہذا در اہل سندھ بجز حضرت مکہ والا مشہور شدہ
اند صاحب فیض و برکت و در سلوک و طریقت کامل و مکمل بودند۔ مریدان سندھ
اکثر از خدمت ایشان مرید شدہ اند توجہ قوی داشتند و سخنہائے کشف و
و کرامات ایشان دریں ملک مشہور و معروف اند۔ ایشان بہ فرزند خلت
گذاشتند: آغا غلام دستگیر جان۔ و آغا صالح جان و آغا مقیم جان۔
مرحوم آغا دستگیر جان بعد از سفر حج در ۱۳۳۴ھ در ملک خود ارغستان انتقال
کردند۔ و پیا فرزندشان دریں وقت حیات اند۔ محمد ابراہیم جان آغا و آغا عبد حکیم
جان و غلام محی الدین۔ و عبد الغیر و این ہر دو اخیر الذکر خواہر زادگان فقیر و
نواسہ ہائے حضرت قبلہ گاہی ہستند۔ و کا کا صالح جان آغا فرزند دوم حضرت
غلام جان حیات است و امروز معمر ترین حضرات است در قندھار و دو فرزند دارند
محمد عارف جان و محمد قاسم جان سلمہا۔

مرحوم مقیم جان فرزند سوم حضرت غلام جان از بطن بی بی سیدہ در عین جوانی
در ۱۳۳۱ھ در قندھار فوت شدند و دو فرزند گذاشتند محمد سلیم و محمد نعیم کہ اس ہر دو
ہم خواہر زادگان فقیر و نواسہ گان حضرت قبلہ گاہی می باشند۔
و فرزند سوم حضرت خواجہ عبدالقیوم عبدالحق نام داشت کہ در عین جوانی قبل
از کتھانی بغرقابی آب در رود ارغنداب شہید شدند و اولاد رحلت کردند۔

آما دختران حضرت ایشاں یکے منسوب بحضرت حبیب اللہ ابن عظیم اللہ بود کہ بیان آن مع ذکر اولاد ایشاں عن قریب مذکور شد۔

و دیگر بی آنکہ در لوگر علاقہ کابل بہ برادرزادہ خود فدای محمد ولد حضرت غلام احمد ولد حضرت شاہ فضل اللہ دادہ بودند و ذکر اولاد آل محترمہ عن قریب می آید۔

حضرت خواجہ فضل اللہ

حضرت ایشاں یعنی خواجہ عبدالقیوم ولد حقائق و معارف آگاہ عالم و عارف و واقف اسرار لی مع اللہ حضرت خواجہ حاجی فضل اللہ قدس سرہ و طاب ثراہ صاحب عمدۃ المقامات بودند و این کتاب بر فضل و کمال مؤلف خود پیاپی علمیت ظاہری و انوار باطنی ایشاں گواہ است و در تعریف مصنف خود خود کافی و شافی است۔

من چہ گویم وصف آل عالی جناب نیست پیغمبر و لے دارد کتاب این کتاب مبارک اول قلمی بود و در خانوادہ حضرات مجددیہ یک نسخہ قلمی موجود بود تا کہ حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ در ۳۵۵ھ بخریج و احسراجات خود در لاہور طبع کنانیند و اشاعت آل عام کردند۔

حضرت ایشاں در ۳۳۸ھ در قندھار وفات یافتند و در قبرستان حضرت جی صاحب سمت شرقی قندھار در جنب الد خود حضرت شاہ غلام نبی آسودند۔ حضرت ایشاں را سوای بنات پنج پسر بودند۔ از انہا در صغر سن رحلت کردند باقی دو یکے جد مایان حضرت شاہ عبدالقیوم کہ مذکور شد۔ دوم حضرت میاں غلام احمد معروف بحضرت بابا صاحب کہ در محال لوگر پرنسپہ ضلع کابل سکونت داشتند پیاپی فرزند خلف گشتند۔ حضرت میاں فدای محمد میاں غلام محمد میاں عباد اللہ میاں امان اللہ حضرت میاں فدای محمد صاحب فضائل و کمالات بودند بعد از وفات والد مکرر خود در ۳۱۶ھ انتقال نمودند و این حضرت داماد عم خود شاہ عبدالقیوم و در خانہ او خواہر جد این فقیر بود و دو فرزند خلف خود گذاشتند عبدالغفور و فضل علیم عبدالغفور تعمیر سی و چہار

سالگی در سن ۲۰۰ انتقال نمودند و سه فرزند خلف گذاشتند عبد الشکور و عبد الباقی و عبد العزیز۔

و حضرت فضل حلیم در سن ۱۲۰۰ تولد شدند صاحب نسبت و فضیلت بودند در سن ۳۰۰ بمصر شصت و دو سال در لوگر وفات نمودند و در سن ۴۰۰ دوبار تشریف آورده بودند فقیه بشارت ملاقات شان رسیده است تسبیح هزار دانه و دست میداشتند خوش خلق و مجلس آراء و قوی البینة بودند عمه زاده حضرت قبله گاهی و خواهر زاده حضرت کلال بودند فرزندانش حضرت عبد الحق جان صاحب نسبت و صلاحیت موجود میبستند و در لوگر بر جاکے آباد و اجداد خود بجاده استقامت میبستند و اولاد ذکور و اناث دارند سلمه سبحانه و تعالی و ابقاهم

مطلب که این حضرات بهر گویش و لهجه با یایان قرابت قریبه دارند هم از جانب پدر و هم از جانب مادر از حضرات مشاری و اله و کراجی و اله نزدیک تر اند بمبایان۔

حضرت ایشان یعنی شهاب فضل الشرف فرزند حضرت شاه غلام نبی بودند۔

ذکر فضائل و کمالات و کرامات و الیه خود شاه غلام نبی را فرزند او نشان شاه فصل الشرف در کتاب خود عمدة المقامات مفصل کرده اند و درین جا فقط بر ذکر اجازت نامه و الیه شان حضرت شاه غلام حسن الکفایان می شود که صاحب عمدة المقامات، در ذکر شاه غلام حسن تحریری نمایند فرزند دوم ایشان و الیه ایشان که حضرت شاه غلام نبی نام دارند، و الیه ایشان نیز از سادات کرام بودند بعد از بهر معلوم ظاهر می کسب کمال باطنی از خدمت و الیه خود نموده اند و مجاز گردیده و نامه ارشاد به دستخط جد شریف برائے ایشان نزد فقیه موجود است ایرادی نیست۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ۔
معلوم جمیع طالبان راه حق سبحانه و تعالی و جمیع مخلصان حضرات عالی شان غرض و

و در این کتاب

کمال و کور و امان و قندھار و ترکستان ما بود و باشد ازین جانب فقیر غلام حسن
سلام سنت الاسلام متالو نمایند و خمس الاوقات با جماعت و در ایشان در حلقہ با و
ذکر ختم دروے سلامت میمان نمایان مخلصان مشغولند۔ بعد از آنکہ مخفی نمائند
درین وقت فرزند سے ارشادے جامع الکملات از پیش می غلام نبی کہ اجازت از تہا
ریقہ کہ ما و نقشبندیہ۔ وقادریہ و چشتیہ و سحر و رومیہ است موجب امر
حضرات عالی شان خصت این چهار طریقہ را داد و شد ہر طالب را کہ ذوق طلب را و
حق علی و علا و طریقہ حضرات عالیہ نقشبندیہ و جمیع طریقہ با باشد مہم بشوند کہ ہر فرستہ
یافت و خوشنودی حضرات عالی شان خواہ شد نجات دارین درین است از کمال
حضرات ایشان بشرط آنکہ بر سبک او شریعت مستقیم و پرچم اولیاد الترمذی و مشربان طریقت
مستقیم بر گیریم باشند انشاء اللہ تعالیٰ بکمال کمال خواہند رسید و خدمت زلف
ارشاد می جامع الکملات می غلام نبی را نیاز تمامی میں جانب داد و باشد کہ باعث
صنائے حضرات عالی شان و رضاست می این فقیر خواہ شد چہ کہ شہا جمع خلیفہ با و ہر
با ایشان سپردہ شد می بید کہ در خدمت ایشان حاضر باشند و اگر ہر کدام
رو گردان میں خاندان حضرات شود خدا و رسول خدا و حضرات عالی شان و نیز میں
فقیر از او نارضا باشد چہ کہ رضائے فرزند می رضای فقیر است زیادہ چہ نوشتہ
شود و اسلام علی من اتبع الهدی

مخفی نمائند کہ این خط و دیگر خطوط آبا و جد و جد میں فقیر حضرت کمال جمع کردہ
بمہ را در یک و قایہ جلد بستہ داشتہ بودند و آن مجلد نزد عمومی صاحب حضرت آقا محمد
حسین جان موجود است و این فقیر میں خط شریف را در انجا دیدہ و زیارت آن کردہ است
حضرت ایشان در سال ۱۲۱۰ در قندھار وفات کردند نزدیک قبرستان عم خود
حضرت شاد غلام حسین معروف بہ حضرت جی صاحب قندھار کہ بر کنار نہر شاد جوی

سمت مشرقی قندھار است در احاطہ علیحدہ مدفون شدہ اند و در جنب ایشان قبر
فرزند ایشان شاہ فضل الشہود و در جنب ایشان قبر فرزند ایشان شاہ عبدالقیوم است
یہاں ویتبرک ہم یک خانہ مجاور در گاہ "جانان نامی" و پسرانش درون احاطہ
موجود است و حضرت قبیلہ گاہی بر سر مرار ایشان لوح ہائے سنگ مرمر بنام و نشان
ہر یک نصب کنا نیدہ است۔

حضرت ایشان را سوای نبات پنج پسر خلف شدند۔

حضرت حاجی فضل الشہود جد فقیر کہ مذکور شد شاہ ضیاء الحق کہ ہر دو برادر علی
و فرزند ان بی بی صاحبہ کلاں اند حضرت شمس الدین میاں ولی محمد میاں محمد فضل
حضرت شمس الدین متصف باوصاف کمال بودند سکونت در محال لوگر داشتند
و انتقال ہم آنجا کردند اولادشان در لوگر و اطراف کابل بسیار است و میاں
ولی محمد صاحب را ہم اولاد در دہراوت از توابع شہر قندھار موجود است و میاں
محمد فضل را یک پسر بود سلطان محمد کہ در جوانی رحلت کرد۔ و اما حضرت شاہ ضیاء الحق
فرزند شاہ غلام نبی صاحب فیض و برکت کثیر الاولاد و کثیر الارشاد بودند اوصاف
حمیدہ شان از علم و عمل و فیض و ارشاد و کرامات و خوارق عادات مشہور عالم است
کہ این رسالہ گنجایش آن ندارد سکونت در حدود کابل اختیار نمودہ بودند و در آخر
از بعضی اشتیاق کوہستانی بضرب تفنگ شہادت چشیدند و ازین سبب
بحضرت شہید شہرت یافتہ اند ایشان بر اسپ سوار پوی کابل بردوش برائے
مصالحات فریقین بقریہ می رفتند کہ فریق مخالف براوشان گولہ زد و از سینه مبارک
درگذشت آن پوی مبارک بانسان گولہ نزد حضرات مٹاری والہ موجود است کہ
برائے شفائے مریضان بآں تبرک می جویند۔

ایشان سوای نبات شش فرزند خلف گذاشتند: حضرت عبدالکریم عرف

میاں بادشاہ حضرت عبدالرحیم عرف حضرت آغا صاحب مٹاری والہ حضرت
 ضیاء مجدد عرف میاں صاحب حضرت میاں عبدالحکیم حضرت میاں ضیاء معصوم
 عرف میاں تبرک صاحب حضرت فضل معصوم عرف حضرت میاں جان
 حضرت عبدالکریم صاحب کمال و اکمال بودند در عین جوانی بعد از مراجعت سفر
 حرمین شریفین در ۱۲۶۹ھ در دریائے شور بسبب شکست کشتی شربت شہادت چشیدند
 و دو فرزند در شہید خلف گذاشتند میاں عبدالغیر و میاں ابوالقاسم کہ ہر دو در
 شہر کراچی سکونت داشتند حضرت میاں عبدالغیر نیز راستہ فرزند بود عبدالقادر
 و ضیاء احمد و فضل حق حضرت ضیاء احمد صاحب در قریہ ملیہ از مضافات شہر
 کراچی توطن اختیار نمودند و سرائے و مسجد و اوطاق ساختند در جود و سخا و سماحت
 و ہمان نوازی و غریہ پروری یگانہ آفاق بودند و در رشتہ قربت خیر اس فقیر بودند
 در سنہ ۱۳۴۵ در ملیہ وفات نمودند اولاد و احفاد ایشان در ملیہ موجود ہستند
 سلمہم سبحانہ و تعالیٰ

و حضرت ابوالقاسم را چار فرزند محمد صادق محمد سعید محمد فاروق محمد اکرم
 حضرت محمد فاروق را در کراچی اولاد موجود است، دختر این حضرت را حضرت
 قبلہ گاہی در حبالہ نکاح آورده بودند کہ در واقعہ زلزلہ با اولاد و اطفال خود شہید شدند
 و حضرت عبدالرحیم صاحب فرزند دوم حضرت شہید در وقت خود مرح انام و متحر
 ترین حضرات بود اول عمر در کابل و چند ہزار و آخر در سندھ در شہر مٹاری توطن اختیار
 کردند فیض و ارشاد ایشان در ملک سندھ و گلستان شائع شد بتاریخ ۲۴ جمادی و
 ۱۳۱۳ھ در مٹاری انتقال نمودند بر قبر مبارکشان قبہ عالیہ تعمیر نموده شدہ است این
 فقیر طفلی بشرف ملاقات شان رسیدہ بود و چہرہ و محاسن خوب بیاد دارم۔
 از ایشان ہشت کسیر خلف شدند، کلاں ترین آنہا جناب حضرت آغا عبدالرحیم
 صاحب عرف حاجی آغا صاحب حلم و حیا و جود و سخا و خوش خلق و ہماں نواز و مسند آرائے

آباء کرام و مرجع انام بودند۔ در سنہ ۳۳۳ھ انتقال نمودند و ہم در قبہ والد خود متصل قبر
اوشان در پتھر سنگ مرمر جانب غربی مدفون شدہ اند۔

ایشان شش فرزند خلف گذاشتند کلاں تر آنها حضرت آغا غلام مجدد عرف
پیرزادہ آغا ہم عالم و واعظ و ہم حاجی و حافظ و مسند نشین آباے کرام است در امور سیاسی
و خدمات ملی قدم راسخ دارد صاحب جرأت و عالی ہمت است و وجود شریف شان در
زمانہ عنیت - سلمہ سبحانہ و تعالیٰ -

حضرت ایشان یعنی میر غلام نبی ولد مقبول بارگاہ ذوالمنن حضرت شاہ غلام حسن است
خدمت ایشان اولاً اخذ طریقہ از جد بزرگوار خود شاہ غلام محمد معصوم نمودند و بسبب
ہائے خاصہ شال منور گردیدند۔ بعد ازاں باذن مبارک ایشان رجوع بوالد خود شاہ
غلام محمد نمودند و بہ درجات کمال و اکمال رسیدند و مجاز شدند و در حیات والد خود
بارشاد مشغول شدہ عالمی از ایشان اخذ طریقہ نمودند۔ آن قدر ارشاد اوشان سعادت
پذیرفت کہ مرتبہ اول کہ بکابل آمدند روز اول تہرہ ہزار کس داخل طریقہ شدند و بعد از
از کثرت خلائق حساب کردن بند کردند۔ مزاج مبارک ایشان جلال آمیز بود کہے را
یارائے تکلم در حضورش نمی شد در سنہ ۱۲۰۴ھ در پشاور انتقال کردند و پہلوئے والد
شریف خود جائے گرفتند، از ایشان ہفت پسر خلف شدند یکے میاں غلام اسماعیل
کہ جد مادری اس فقیر می شود اولاد ایشان در مصافات قندھار در ارغنداب
و دہلہ و خاکیر بسیار است دویم حضرت شاہ غلام نبی جد مایاں کہ احوالش مذکور شد
سویم میاں مسجدی صاحب عمدہ می فرماید کہ ایشان دریں وقت اکبر اعمام فقیر اند
و بعد و با جور بارشاد مشغول است و اولاد شال در با حوٹ موجود است۔ چہارم میاں
ابوالحسن کثیر الاولاد و الذریات ہستند اولاد شان در شب قدر از توابع پشاور وغیرہ

حضرت شاہ غلام حسن

بسیار است پنجم حضرت
پنجم حضرت عبدالوہاب از اولاد شاہ آگہی نشد پنجم حضرت میاں حاجی صاحب
حضرات میرانہ و سروہ و غیرہ از اولاد ادومی باشند ششم حضرت میاں غازی صاحب
سکونت در محال پوری کہ ناحیہ الیست از نواحی قندھاری داشتند اولاد شاہ در
جاموجود است و ہم اولاد حضرت غلام رسول کہ نبیرہ حضرت غازی صاحب بودند
در ملک سندھ در قریہ بڈاپور توطن اختیار کردند اولاد او شاہ بعضی در ہالا و بعضی
در ملک کچھ سکونت دارند۔

حضرت شاہ غلام محمد

حضرت ایشاں یعنی شاہ غلام حسن صاحب ولد حضرت شاہ غلام محمد ملقب
بقدوۃ الاولیاء بودند خدمت ایشاں بعد تحصیل علوم ظاہری کسب کمالات باطنی
از والد خود معصوم باقی کردند بہ نسبت خاصہ ایشاں مشرف شدہ و بدرجات کمال
رسیدہ مجاز شدند والد بزرگوارش در حیات خود مسند شیخت با ایشاں تفویض
فرمودند و سایر فرزندان و مریدان را با ایشاں حوالہ نمودند آوردہ اند کہ در حلقہ صبح
و شام ایشاں زیادہ از دو ازدہ ہزار مردم جمع می شدند عادت شریف آن بود کہ
شش ماہ در لاہور و شش ماہ در پشاور اقامت می فرمودند و ہمہ عیالہا و اقربا
را با خود می بردند و می آوردند در رنگ اردو شایہی مجمع خلایق می شد تمام عمر
بشغل احادیث بسر بردند و چندین ہزار احادیث با اسناد یاد داشتند و در شب
شب عید الفطر و فات یافتند آوردہ اند کہ سہ روزہ رمضان با ختمات حسب معمول
بجا آوردہ بعد از نماز تہجد خفتند و چون صبح شد دیدند کہ طائر روح پاکش از قفس عنصری
برواز نمودہ بود۔ مزار ایشاں بیرون شہر پشاور در بارغ اسد خاں با مسجد و عمارت
تعمیر کردند و تا حال متصل جہادنی سرکاری موجود است
حضرت ایشاں را شش پسر خلف شدند اول شاہ غلام حسین معروف بحضرت جی

ماحب قندھار والہ کہ نزار شریف اوشاں بیرون شہر قندھار بردامان کسارہ
شاہ جوی سمت مشرقی شہر واقع است۔ دوم شاہ غلام حسین جدایاں کہ احوال مذکور
شد، سوم حضرت عبدالرحمن اولاد این حضرت در حدود پشاور و محال زمیندار و
قریہ بلندی از توابع قندھار موجود است۔ چہارم حضرت محمدی عالم فاضل و شاعر
شیریں زباں بودند در شعر تخلص لطفی می کردند و دیوانے دارند تمام در مرج و نعت
سرور کائنات علیہ فضل الصلوات والتسلیمات، فرزند نرینہ نداشتند و پنجم حضرت
میاں خیر الدین ششم حضرت میاں عبدالعزیز لا علم باولاد ہم۔

حضرت ایشاں یعنی شاہ غلام محمد فرزند امام الشریعت والطریقہ بکر المعرفہ
والحقیقت قدوة العارفين اسوة الکاملین غوث الاحباب غلام محمد معصوم لقب
بقطب الاقطاب بودند۔ خدمت اوشاں در حیات جد بنہ گوار خود تاج الاولیاء محمد
صبغۃ الشریعہ پیدا شدہ اند و بعد از تحصیل علوم ظاہری بکسب سلوک باطنی از خدمت
جد بنہ گوار خود مشغول شدند و باعلی درجہ کمال و اکمال رسیدند و بجلافت کلی رافراز
شدند عالمی از انوار ارشاد ایشاں منور گردید و بوجود ایشاں طریقہ علیہ را رواج کلی
حاصل گردید و نسبت اجداد کبار خود را بطراوت و تازگی تمام بجلوہ آوردند و در زمان خود
از سائر اولاد حضرت مجدد و تربیع و اشاعت طریقت ممتاز بودند۔ عمر ایشاں از حد
تسعین تجاوز نموده در ۹۱۰ھ پنجم ذی حجہ وصال کردند و قبر مبارک ایشاں نزدیک
گنبد خواجہ محمد معصوم متصل قبر والد ایشاں ساختند و گنبدے خوردہ را تعمیر
کردند کہ تا حال موجود است۔ حضرت ایشاں سوای دختران نہ پسرخلف گذاشتند
یکے حضرت غلام محمد جدایاں کہ مذکور شد۔ دوم حضرت میاں غلام احمد کہ در محبت
والد شریف خود فانی بودند و از ان محبت نتایج کلی یافتند۔ سوم حضرت میاں نور الدین

احوال شاہ غلام محمد معصوم

چهارم حضرت میاں عبدالقدوس این ہر سہ حضرات اولاد داشتند و احوال
اعقاب شاں معلوم نشد پنجم حضرت میاں غرت اللہ صاحب فیض و کمال بودند
در عمر شصت و سہ سال در کابل رحلت نمودند تیمور شاہ درانی بر مزار ایشان مسجد و احاطہ
و چاہ ترتیب دادہ اند اولاد ایشان در یار قند و بدخشان و بخارا موجود است ہشتم
حضرت غلام صادق اولاد این حضرت در سندھ حضرات شکار پوری ہستند مزار فرزند
ایشان حضرت غلام محی الدین متصل شہر حیدر آباد سندھ ہست یزار و بیتبرک بہ
و مزار بنیرہ ایشان حضرت نظام الدین در شکار پور معروف و مشہور است اولاد او
در شکار پور و گرد و نواحی آل بسیار است ہفتم حضرت عبدالاحد ہشتم میاں بشیر اللہ
احوال و اعیان ایشان معلوم نشد نہم مجدد وقت جنید زمان شاہ صفی اللہ بود
ذکر مناقب کرامات و کمالات آن مجدد وقت جدا شاہ فضل اللہ در کتاب خود
عمدۃ المقامات مفصلاً و شیعاً کردہ است این رسالہ گنجایش آن ندارد۔

حکایت بود بے پایاں بجا موشی ادا کردم
جدا شاہ فضل اللہ و جد بزرگوار حضرات مٹاری والہ شاہ ضیاء الحق ہر دو مرید و خلیفہ
و مجاز حضرت ایشان بودند و در ملک سندھ از خلفائے نامدار ایشان مخدوم
عبداللطیف مڑی والہ و خلیفہ احمد خاں نظامانی و مخدوم عبدالواحد سیوستانی اند
رحمہم اللہ تعالیٰ

حضرت ایشان در سفر حج وقت رفتن در کشتی بر بندر حیدر آباد از ملک یمن
سال ۱۲۱۲ در ماہ ذی قعدہ وفات کردند و قبر ایشان در حدیدہ مشہور و معروف است
حضرت ایشان کثیر الاولاد و الذریۃ بودند بطرف کابل و کومہستان اولاد شاں
بسیار است و در سندھ نیز یک خانوادہ ٹنڈو محمد خاں والہ اولاد حضرت عبدالقدوس
کہ داماد جد مایاں حضرت کلاں بود موجود است و ذکر او شاں در ترجمہ حضرت خواجہ

حضرت بشیر اللہ کابل والہ

عبدالرحمن کرده شد.

والحمد لله که از اولاد ایشان امروز فخر خاندان مجددیه حضرت فضل عمر صاحب
مشهور بشیر آغا و لقب بنور المشائخ در دار السلطنت کابل منور طریقت و رونق
افزای مسند آبا و اجداد کرام موجود هستند درین جز زمان وجود شریف ایشان از
مغتنمات عظیمه است ترویج شریعت و حمایت شعائر اسلام کار ایشان است. تمام
اقوام و افاغنه و امرائے افغانستان حلقه بگوش ارادت و اطاعت ایشان اند و بای
همه غرت و جاه و وجاهت حضرت ایشان بغایت متواضع و لطیف المزاج و خوش
طبع واقع شده اند. در اطعام طعام و مهمان نوازی و غریز پروری و دستگیری
در ماندگان و شفاعت عاجزان و سفارش حاجت مندان و نفع خلایق و غیرت
قومی و ملی عدیل و نظیر خود ندارند. متع الله المسلمین بطول بقایه.

احوال حضرت بشیر آغا صاحب

و حضرت ایشان یعنی شاه غلام محمد ولد امام العارفين حضرت شیخ محمد اسماعیل
بودند خدمت ایشان در حیات جد بزرگوار خود پیدا شده اند و از فیوض و برکات او ثبات
مستفید شده و بعد از ارتحال او ثبات بوالد شریف خود رجوع نموده صاحب کمال و
ارشاد گردیدند و عالم عالم از هدایت و ارشاد ایشان بهره ور گردید صاحب علم و ورع و تقوی
بودند والد شریف ایشان در حیات خود تمام مریدان و مجازان را حواله او ثبات فرموده بودند
در ۱۳۶۰ هـ در سرهند شریف انتقال نمودند.

شاه محمد اسماعیل

حضرت ایشان را چهار پسر و پنج دختر بودند، یکی شیخ صبغة الله و او ثبات را یک دختر
بود که بحضرت غلام حسن بن غلام محمد جد مذکور بایان منسوب بود. دوم شیخ غلام محمد معصوم جد
بایان که مذکور شد سوم شیخ محمد اسحاق. چهارم شیخ عبدالرزاق و لا عقب بها.

حضرت ایشان یعنی شیخ محمد اسماعیل ولد حضرت خواجہ صبغة الله قدس سره
خدمت ایشان ۱۳۲۰ هـ در حیات جد شریف خود حضرت مجدد در سرهند شریف پیدا شده اند

خواجہ صبغة الله

اکبر فرزند ان خواجہ محمد معصوم و اعظم بنائے حضرت مجدد و وارث نسبت خاصہ ایشانند و در
 ۱۱۲۱ھ وفات یافتند و در قبہ والد خود خواجہ محمد معصوم در جنب ایشان مدفون شدند
 و چارہ پسر خلف گذاشتند یکے شیخ ابوالقاسم الاولادہ، دوم شیخ محمد اسمعیل جد مایاں کہ
 مذکور شد، سوم شیخ اہل الشہر، چہارم شیخ میردایں ہر دو حضرت را اولاد ذکر سوائے
 بنات نبود۔

و حضرت ایشان یعنی خواجہ صبغۃ اللہ ولد حضرت محبوب سبحانی کاشف اسرار
 مکتوم خواجہ محمد معصوم لقب بجد الدین مشہور بعروۃ الوثقیٰ فرزند ثالث حضرت
 مجدد و قائم مقام ایشان است حضرت ایشان را بر سائر فرزندان فضل می دادند و
 برادر معظم شان خواجہ محمد سعید باوجود کلاں سالے خود ایشان را از خود ممتاز دانستہ
 منصب ارشاد بایشان مسلم داشتند طریقہ مجددیہ از بکت او شان عالمگیر شد و
 باقصائے عالم رسید بادشاہ وقت اورنگ زیب عالمگیر و دیگر سلاطین زمان داخل
 طریقت شدند تولد ایشان در شہر شوال ۱۰۸۵ھ و وصال مبارک ایشان در شہر
 ربیع الاول ۱۰۹۹ھ رونداہ از قبر حضرت مجدد علیحدہ در باغ فتحی دفن کردہ شدند و
 خواہر اورنگ زیب روشن آرا بیکم "قبۃ عالیہ و سیدہ براں تعمیر نمودند کہ تا اکنون موجود
 است۔ ایشان شش پسر خلف گذاشتند حضرت صبغۃ اللہ جد مایاں کہ احوالش
 مذکور شد۔ دوم خواجہ محمد نقشبند حجۃ اللہ معروف بہ نقشبند ثانی کہ در محرم ۱۱۱۴ھ
 وفات یافتند و در قبہ والد خود دفن شدند و از بنائے ایشان حضرت شیخ محمد زبیر مشہور
 بقبۃ العلم است کہ قبہ شان علیحدہ جانب جنوبی خواجہ محمد معصوم است در ۱۱۵۵ھ
 در دہلی وفات یافتہ و جنازہ شان را بسر مندا آوردہ اند۔ سوم حضرت محمد عبید معروف
 بمروج الشریعہ وفات او شان روز جمعہ ۱۹ ربیع الاول ۱۰۸۳ھ شدہ است۔ چہارم
 حضرت محمد اشرف جامع کمالات صوری و معنوی بودند در ۱۰۴۳ھ پیدا شدہ و در

خواجہ محمد معصوم

۱۵۰۰ هـ ۲۴ صفر وفات نموده اند. پنجم حضرت شیخ سیف الدین که در حیات والد خود بتربیت سلطان وقت مامور شده بودند ترویج شریعت و تخریب بدعت فیه و مضیه ایشان بود ارشادشان عام شده همان را بر مرشدان مبتدع تنگ کرده بودند. در ۹۶۰ هـ انتقال نمودند و در گنبد علیحدہ جنوبی روضہ مبارکہ آسوده اند. حضرات دہلی والہ شیخ احمد سعید ابو سعید و شیخ عبدالغنی و حضرت ابو الخیر و غیر ہم اولاد ایشان هستند.

ششم حضرت شیخ محمد صدیق محمد فرخ سیرا دشاہ دہلی مرید ایشان بودند در شہر دہلی ۱۰۳۱ هـ وفات کردند و جنازہ شان بسربند آورده در رقبہ علیحدہ نزدیک قبہ خواجہ محمد معصوم دفن کردہ شدند بعضی حضرات شکار پور در سندھ از اولاد ایشان هستند. و حضرت ایشان یعنی خواجہ محمد معصوم ولد حضرت امام ربانی محبوب سبحانی مجدد الف ثانی شیخ احمد ابن شیخ عبدالاحد الفاروقی الکابلی السربندی بر آسمان ولایت و کرامت خورشید تابان است و در ادبیات امت شہرت شان مستغنی از بیان.

آفتاب آمد دلیل آفتاب گریلے ہاید از وی رومتاب

نسب شریف ایشان بسنی و دو واسطہ بخلیفہ ثانی امیر المؤمنین عمر بن الخطاب میرسد در اجداد ایشان شیخ شہاب الدین علی معروف بفرخ شاہ کابلی جد شانزدہم ایشان و حضرت امام رفیع الدین بانی شہر سربند جد ششم ایشان از مشاییر امر اہل کابراولیا گذشتہ اند تولد ایشان در شہر سربند حدود ۸۰۰ ہجری شد و وفات ایشان ہم در سربند تاریخ ۲۰ ماہ صفر ۸۲۰ ہجری است.

حضرت ایشان بہفت فرزند داشتند از انجملہ سہ صاحب زادگان و طفلی فوت شدند فرزند کلاں حضرت خواجہ محمد صادق ملقب باکابر اولیا بہجات کمال تکمیل رسید صاحب اولاد و کتختائی شدند بگرد عین جوانی در عمر بیست و پنج سالگی ۱۰۲۵ ہجری بعارضہ و باد حیات والد خود انتقال نمودند والد بزرگوارش بر قبر اوقبہ خورد ساختند و چون خود وفات یافتند

درہماں قبہ در جنب فرزند خود مدفون شدند نسل این حضرت باقی نمانده است
 باقی از سہ فرزندان نسل حضرت امام ربانی جاری شدہ است، یکے حضرت شیخ محمد سعید
 صاحب نقب بہ خازن الرحمتہ کہ فرزند ثانی ایشان است و در علوم شریعت و طریقت
 و کمالات صوری و منوی فائق و ممتاز بودند در ششادہ پیدا شدند و در ششادہ انتقال
 نمودند و در جنب برادر بنو محمد صادق درہماں قبہ عالیہ جای گرفتند این ہر سہ قبہ تا ایام
 در قبہ ایشان با یک قبر خورد و وجود است اولاد ایشان در رامپورہ دیگرین دہندستان
 بسیار است و در اولاد ایشان بسیارے از علمائے متبحرین و اولیاء کاملین صاحب
 فضل و کمال گذشتہ اند کہ از ان جمہ مولوی فرخ شاہ فرزند ایشان مولف کشف الہود
 عن اذیان الالغیاء عالم محقق و مدقق بود صاحب ذریہ و کثیر الاولاد است و حضرت
 سراج احمد مولف سیر المرشدین و دیگر تالیفات عالم و محدث جلیل الشان است و حضرت
 شیخ عبدالاحد فرزند خواجہ محمد سعید معروف بشاہ گل و تخلص بوحدت از اکابر اولیاء و عمدہ
 علماء بودند نسبت باطنی بغایت قوی داشتند و شعر شیریں می گفتند در ۱۲۰۰ھ وفات
 شدہ اند و قبہ ایشان متصل محسن مسی است در سہ بن شریف و از بنائے ایشان حضرت شاہ
 محمد آفاق در علوم باطنی و ظاہری طاق و در کمالات و برکات مشہور آفاق در دہلی گذشتہ است
 و دیگر سہ مانو خواجہ محمد معصوم کہ مذکور شدند سوم حضرت خواجہ محمد کحلی تولد ایشان
 ۱۲۰۰ھ و وفات در ۱۲۹۰ھ شدہ است۔ در اولاد ایشان بسہ بن گمان صاحب علوم
 و کمالات پیدا شدہ اند، و در رامپور و بھوپال توطن اختیار کردہ اند و یک خانوادہ
 شیخ ندیم احمد محمد صادق و محمد مدنی در مکہ موجود است۔

و این نسب نامہ موجز و مختصر را بر بیت مولانا جامی ختم می کنم
 بندہ عشق شدی ترکب نسب تن جامی
 کہ درین راہ نشان بہت فلان چیرہ نیست

باب اول در حالات ابتدائی و زمانہ تحصیل علوم و کمالات

والدہ شریفہ حضرت ایشاں

ولادت حضرت ایشاں تاریخ ۶ شہر شوال المکرم ۱۲۴۸ھ یکہزار و
دو صد ہفتاد و ہشت ہجری در شہر قندھار واقع شدہ
جدہ شریفہ مایان والدہ ایشاں عصمت مآب عفت نقاب مسماۃ بی بی حوا بنت امیر
کبیر و الاجاہ شاہ محمد خان قوم بارگزی از خوانین نامدار صاحب عزت و اعتبار ساکن
قریہ چیلانی قریب قندھار از نساء صالحات و مومنات قانتات بودہ در امور خانہ
داری و عیال پروری صاحبہ تدبیر و در ادائے صوم و صلوٰۃ و عمل طاعات و عبادات و
اوراد و وظائف شب و روزی بے نظیر بودند۔ نوافل صوم و صلوٰۃ اکثر بجای می آوردند
نماز تسبیح روزانہ مقرر بود بعد از مغرب تا نماز معشا بنوافل و صلوٰۃ تسبیح مشغول می بودند
در امر طہارت و نظافت آن قدر اہتمام می فرمودند کہ در میان مرزبان بجائے خود در مردان
ہم ایں قدر نظافت و پاکیزگی دیدہ نمی شود۔ برائے آبدست و جائے نماز و پشت
شونی جامہ ہائے ایشاں خادمہ مخصوصہ بود کہ دیگر زنان و اطفال بسا مان
ایشاں دست نمی بردند۔

ولو کان النساء کما ذکرنا
لفضلت النساء علی الرجال
فلا التذکیر فخر للصلال

تقریباً چہل سال با حضرت جد شریف مایان عمر گذرانیدند و بعد از وفات او شہ
ہفدہ سال بقید حیات ماندند تاریخ غرہ شہر صفر سنہ یک ہزار و سہ صد و سی
و سہ درال سال کہ حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ بسفر عربستان رفتہ بودند و ماہ ہمہ

غیر حاضر بودیم در سندہ سائیں داد از دار فانی بسراے جاودانی انتقال نمودند
و جنازہ اوشان را بدرگاہ شریف کوه گنجہ برداشته بردند۔ و در مقبرہ حضرت جد
مرحوم در احاطہ علیحدہ مدفون کرده شدند۔ رحمہا ربھا سبحانہ و تعالیٰ رحمۃ واسعہ
بعض بشارات منامی کہ حضرت جدہ صاحبہ در ایام حمل حضرت قبلہ گاہی دیدہ بودند
بافقیہ بیان فرمودہ بودند مگر دریں وقت بیاومن برابر نمی آید۔

حالات ابتدائی و زمانہ کسب	مدار کار بحسن تربیت و تعلیم ابتدائی است ع
کمالات و تحصیل علوم	و حسن نبات الارض من کرم البذر

اگر در ابتدا کسے را استاد و کابل و مربی مابہر میتری شود و طفل را براہ راست رواں
میکند آن طفل عن قریب باوج فضل و کمال می رسد و از امثال و اقران خود
فائق و ممتاز می شود و اگر تعلیم ابتدائی ناقص و کج میج است آن طفل سادہ لوح تمام عمر
معیوب و داغدار می ماند چرا کہ

خشت اول چوں ہند معمار کج تاثر تیرایے رود دیوار کج

حضرت ایشاں را از یاور بی بخت و خوش نصیبی در ابتدا این چنین اساتذہ
کاملہ و اتالیق فائقہ میسر شدہ اند کہ در نوشتن و خواندن و تعلیم و تربیت و تادیب بااداب
فاصلہ سعی مشکور بعمل آورده اند کہ نتیجہ آن بصورت باقیات صالحات بر صفہ روزگار بانی
ماندہ است۔ اگرچہ مارا خوب طور احوال تعلیم ابتدائی حضرت ایشاں معلوم نشدہ کہ بغیر
از والد شریف خود دیگر اساتذہ ایشاں کدام اند و کدام کدام کتابہا خواندہ اند مگر از
نوشتہ ہائے خود حضرت ایشاں آنچه معلوم میشود، نوشتہ می آید۔

در تذکرۃ الصلحاء و ترجمہ ملا میر عظیم الافغان العلی زئی المعروف فی نویسنده
کہ فقیر در صغری ایشاں را دیدہ بود و سورہ انا انزلنا فی لیلۃ القدر از خدمت
ایشاں سبقا خواندہ بود و بخدمت حضرت ایشاں ما اخلاص بجد کمال داشت بسا اوقات

بہا قاتلش می رسیدند و صحبت ہائے عجیب می کردند و در عمر از حضرت ایشان معمر بودند و گوشہا کر بودند سخن را با آواز بلند تکلف می شنیدند۔ حضرت ایشان ما تعظیم و توقیرش می فرمودند اوقات عمر عزیز را با دراد و وظائف و مراقبات سلوک موقت ساخته بودند و صاحب ابہت و ہیبت بودند فرزندے دابشت ملا باز محمد نامی کہ او ہم عمر حضرت ایشان ما بود فقیر کتابہائے درسیہ فارسی از اوشان خواندہ بود۔ انتہی۔ و چون حضرت کلاں از خراسان ہجرت کردہ در ۱۲۹۷ھ بدیارسندھ آمدند و دو سال تقریباً در قریہ ٹکڑ اتفاق توقف افتاد مولانا مولوی حاجی اعلیٰ محمد متعلوی را برائے تعلیم صاحبزادگان مقرر کردند و تقریباً دو سال تعلیم حضرت ایشان و دیگر صاحبزادگان مشغول شدند و ہم در سفر حج مع عیالہا و متعلقات مرحوم میاں صاحب را ہمراہ خود بردند چون از مناسک حج و زیارت فارغ شدند

ذکر اساتذہ و ایشان مولانا مولوی حاجی اعلیٰ محمد متعلوی

۱۔ ستادوی الحاج الحافظ مولوی اعلیٰ محمد متعلوی ساکن شہر ٹاری ضلع حیدرآباد سندھ از مشائخ علمائے سندھ و فقہائے متبحرین بودند تمام عمر در درس و تدریس و تحریر مسائل فقہیہ و فیصلہ ہائے شرعیہ گذرانیدند از کثرت درس و تدریس کتابہائے درسیہ چون کنز و کافیہ و شرح وقایہ و شرح جامی ایشان بر زبان یاد شدہ بودند می گفتند کہ در سفر اولیں عربستان چون زیارت روضہ منظرہ سرور کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام رسیدم از حق سبحانہ و تعالیٰ سوال کردم کہ عمر من در تدریس و تعلیم علوم دینیہ صرف شود آں سوال من با جابت رسید و تا ایں دم کہ چل سال است از طالبان و شاگردان گاہے فارغ نہ شدہ ام در آخر عمر بسبب ضعف و کبر سن نشستہ نمی توانستند پس بہشت خفہ طالبان را سبق میدادند یک سال خواندن پیش ایشان برابر پنج سال خواندن پیش دیگران بود بطریقہ تعلیم ایں بود کہ ہر گاہ طالب سبق جدید می گرفت اول کتاب از او گرفتہ از سبق سابق چند سوال از وی پرسیدند کہ دیروز چہ خواندہ اکدام قاعدہ و قانون یاد کردہ اگر جواب با صواب می گفت بنہا ورنہ دیگر سبق نمی دادند و برائے حفظ ما تقدم تاکید و تنبیہ می کردند۔ بر صحت عبارت کتاب توجہ بلیغ می نمودند اگر طالب زیر دز بر غلط میخواند وجہ آں می پرسیدند کہ چرا ایں طور نواندی و قاعدہ چہ طور است در ہمیں تفحص و تحقیق شاگرد را قاعدہ ایں طور بختہ و دل نشین می شد کہ از خواندن کتاب ہم صورت نہ بند۔ در علم حساب و میراث و مناخہ و ید طولی داشتند در ملک سندھ عدیل خود در مناخہ و سراجی نداشتند علمائے عصر ہنر دور و دراز برائے خواندن سراجی پیش اوشان می آمدند بہت سال در شہر ٹکڑ و غلام علی در مدرسہ میرزا جہان

میاں صاحب بہ ملک سندھ وطن خود مراجعت نمود و حضرت ایشاں ماعباہادر
مکہ مکرمہ اقامت گزین شدند۔

در اں زمان مولانا رحمۃ اللہ الما جبر الملکی در مکہ مکرمہ مدرسہ صولتیہ بنا نموده۔
حضرت ایشاں مارا قبلہ گاہ خود حضرت کلاں قدس سرہ برائے خواندن در مدرسہ صولتیہ
ارشاد فرمودند حضرت ایشاں در تہذیب کرامۃ الصلحۃ ترجمہ مولانا سے بذریعہ تفصیل نو
اند در انجانی نویسنده کہ (در سنہ یک ہزار و سہ صد کہ فقیر بہر کاب حضرت والد ماجد خود
بشرف آستانہ بوسی اشرف البقاع مشرف شدہ بود حضرت قبلہ صاحب مرحوم قدس
سرہ ایں احقر را برائے خواندن بعضے کتب درسیہ بمدرسہ حضرت مولوی صاحب مدوح
پسردہ بودند قریب دو سال بمدرسہ شریفہ حضرت مولوی صاحب تردد و رفت و آمد
اتفاق افتاد و شرف صحبت مولوی صاحب اکثر ایام حاصل می گشت حضرت مولوی
صاحب مدرسہ عالیہ در پس شبیکہ مکہ مکرمہ بنا نہادہ بودند و مدرسین و تحقیقین در اں مقرر
فرمودہ بودند و حفاظ قاریاں را تنخواہ دادہ کہ تسلیم تجوید و قرائت می کردند۔ زیادہ از بہ
نظر طالب علمان روزانہ از مدرسہ شان استفیدی می گردیدند خود مولوی صاحب بسبب

(بقیہ حاشیہ صفحہ گذشتہ) بکمال عزت و نامداری درس و تدریس کردند و جم غفیر از ماندہ علوم و برکات را در اں
بہر دیاب شد در سال ۱۳۰۰ ہجری قمری تعلیم فقیر حضرت ایشاں او شاں را خواستہ بودند یک دو سال در مدرسہ سکن
داد گذرانیدہ باز بوطن اصلی خود مٹاری رفتہ قیام پذیر شدند و از عجایب امور آنکہ بایں ہمہ کمال مشاہیر
و دانائی در علوم و کتاب ہا از دیگر امور دنیاوی لے خبر و ناواقف می بودند اگر کسی درخت کنار را می گفت
کہ ایں انار است می گفتند شاید باشد و اگر می گفت لے نے انبہ است می گفتند خواہد بود۔ اگر کسی
مے پر سید گوش ہلے دراز گوش دراز ہستند یا سب و شتری فرمودند نمی دانم و علی ہذا القیاس
تذکرہ فضائل و کمالات او اگر نوشته شود دفترے دیگر می خواہد مرحوم ہم استاد من بود و ہم استاد
پدر من و ہم استاد پسر من بسیار مشفق و مہربان و مرید حضرت کلاں بود در ماہ ۱۳۰۰
در مٹاری بجوار رحمت حق سبحانہ و تعالیٰ پیوست۔ رحمہ سبحانہ و تعالیٰ رحمۃ واسعہ

ذکر استاد ایشاں مولانا رحمۃ اللہ الما جبر الملکی

ضعف و پیری طاقت تدریس نداشتند اکابر شهر مکہ معظمہ از قوم عرب و ترکاں بملازمت
شاں جوق جوق می رسیدند و با دہ تمام فرو ترمی نشستند و شرف صحبت و استفادہ
دینی حاصل کرده می رفتند و بعد از ان ذکر اخلاق حمیدہ و وضع و لباس حضرت مولانا
بتفصیل نوشته می آرند کہ گاہ گاہ حضرت قبلہ گاہ احقر قدس سرہ بملاقات شاں
تشریف می بردند و حضرت مولوی صاحب بغایت تعظیم و کرم می فرمودند۔ لفظ یاسیدی
مکمل کلام حضرت مولوی صاحب بود یا رہا مخاطب بحضرت قبلہ صاحب شدہ می گفتند
یاسیدی فرزند خود را (مراد از ان نفس نقیص حضرت قبلہ گاہ مایاں است) از دیگر خدمات
زمانہ خانگی فراغ داده کہ جمعیت در مدرسہ آمدہ بخوانند کہ طبع او را خوشن ارم امید کہ
بزودی از علوم متعارفہ مدرسہ منتفع و مستفید خواہد شد حضرت قبلہ قدس سرہ (یعنی
والد خود) می فرمودند کہ خدمت یار عیال ماجملہ براوست بوقت فراغت حاضر می شود۔ اما
افسوس کہ فقیر با وجود این چنین وسائل ناقابل ماندہ ثم قال روزی فقیر با ہم سبق
خود در مدرسہ او شاں نزد مولوی حضرت نور صاحب افغان کتاب "سراجی" ترکہ میخواند
کہ حسب قاعدہ مدرسہ یک وقتی برائے تدریس این کتاب مقرر بود مایاں در سبق خواندن
مشغول بودیم کہ ناگاہ حضرت مولوی صاحب بطرح سادگی خود تشریف آوردند و فرمودند
کوشش بکنید در خواندن و فهمیدن این علم کہ علم ترکہ اول از دنیا مر تفع خواہد شد
و نیز در مکہ مکرمہ بدرس حدیث شریف حسب الامر حضرت والد خود بخدمت سید شیخ احمد
دہلانی مفتی مکہ (مؤلف فتوحات اسلامیہ و "سیرۃ نبویہ" و "تقریب الوصول
و دیگر کتب متعذرہ) حاضر می شدند و استفادہ روایت و سماع احادیث می کردند
و آنیسو المریدین می آیند کہ حضرت ایشاں (یعنی حضرت کلاں) می فرمودند کہ در
سالے کہ مع عیال بخدمت حضرت قبلہ گاہ خود زیارت حرمین فرستین مشرف شد بودم
حضرت قبلہ گاہم قدس سرہ مرا بحضور درس سید شیخ احمد دہلانی امری فرمودند و می

ذکر تواتر ایشان بشیخ احمد دحلان

فرمودند که تقریر او در نهایت فصاحت و بلاغت است و آن سنہ یک ہزار و دو صد و شخصت و نہ بود۔ راقم الحروف (حضرت ایشان خود) می گوید کہ این بندہ بخدمت حضرت ایشان (یعنی والد خود) در سنہ یک ہزار و سہ صد و یک کہ بشارت زیارت حرمین شریفین مشرف شدہ بود بخدمت شیخ احمد دحلان رسیدہ بود حضرت شیخ بجد کمال معزز و ضعیف بودند و در میان حلقہ اواعیان علمائے مکہ معظمہ می نشستند و تبرکات چیرے از صحیح بخاری درس میکردند۔ از کمال ضعف تقریرش بہ تکلف در فہم می آید۔ انتہی۔ و نیز حضرت ایشان ماصحیح بخاری از حضرت والد خود خواجہ عبدالرحمن قدس سرہ سبقاً سبقاً خواندہ اند۔ در انیس المیدین می آرند در ایامیکہ بندہ راقم الحروف کتاب صحیح بخاری بحضور حضرت ایشان میخواند چونکہ در روایت نام حضرت عمران بن حصین رضی اللہ تعالیٰ عنہ می آمدی فرمودند کہ این شخصے است کہ دعائزد ذکر ہمیش مستجاب است و قطب وقت خود بودند حتی کہ ابرہہ باذن او شاہ ہرجا کہ امر می کردی رفتند و می یاریدند۔ و این فقیر نیز در وقت خواندن صحیح بخاری پیش حضرت ایشان این فائدہ دوسہ بار شنیدہ ام۔

مختی نمائند کہ حضرت کلاں جدایان قدس سرہ استفادہ علم حدیث اجازت و سند حدیث از شیخ المحدثین حضرت شاہ عبدالغنی دہلوی مجددی ولد شاہ ابوسعید مجددی و بعضے از حضرت شیخ عبداللہ السراج مفتی احناف گرفته اند۔

شاہ عبدالغنی مجددی در عمر پانزدہ سالگی ہمراہ والد نبرد گوار خود از دہلی ہجرت کردہ بحرین شریفین رفتند و در آنجا از مسند شیخ محمد عابد سندھی مصنف طوابع الانوار شرح در مختار و نیز از شیخ اسماعیل رومی روایت کتب حدیث حاصل کردہ اند و بواسطہ شاہ سحاق از شاہ عبدالغیر دہلوی سند گرفته اند بسیارے از علمائے ہندوستان و عربستان شاگردان اویند۔ وفات ایشان در ۱۲۹۶ھ در مدینہ منورہ

شده است و در حبه البقیع جائے گرفته از اولاد ذکرش کسے عقب نمانده الا
 یک دختر ادبی بی امه الشریکیم که در حبالہ نکاح برادرزاده او شیخ منظر لوداں
 بی بی حالاً تقریباً ده سال می شود که در مدینہ منورہ انتقال نموده است. این فقیر
 از والدہ شریفہ بخوشنیدہ است کہ حضرت کلان قدس سرہ در زمان اقامت
 مدینہ منورہ ۳۳۳ھ تفقداً احوال بی بی صاحبہ مذکورہ وغرت و خدمت او بسیار
 می کردند و می فرمودند کہ این دختر استاد من شیخ عبدالغنی مجددی است و بعد از
 در ۳۳۲ھ کہ حضرت ایشاں بحیرین شریفین رفتند از حسن اتفاقات بملاقات شیخ
 ابوالنصر محدث شامی رسیدند و اجازت احادیث مسلسل بالروایۃ اخذ نمودند چنانچہ
 آل روایات را حضرت ایشاں در جزوی علیحدہ در سفرنامہ خود سہمی بہ پنج گنج نوشتہ
 اند کہ اول آل حدیث مسلسل بالاولیۃ است و آل حدیث الراحون یسبحون
 الرحمن الرحمان فی الارض بر حکم الرحمن است. و دریں سفرنامہ احوال استاد
 خود شیخ ابوالنصر محدث شامی چنین نوشتہ اند کہ دریں اثنا در حجلج شامیین شخصی
 بزرگ عظیم القدر عالم متبحر کہ دوازده و نیم ہزار حدیث با سند لم یأدوا شتند.
 شریف النسب از اولاد و امجاد حضرت غوث الثقلین قدس سرہ مستمعی لبسید محمد ابوالنصر
 دمشقی بامحاسن سفید و شکل نوزانی در حرم شریف در حال احرام بر مسند و غلط و بیان
 احادیث شریف ظاہر شد ہجوم مردم در حلقہ تدریس او کہ بعد صلوٰۃ الخفی فجر خلف المقام
 بوقوع می رسید بنوعی صورت می بست کہ باوجود رفعت آوازش بگوشش اکثر از
 مواعظش کمتر می رسید فقط بر دیدار او شاں قانع می بودند و احادیث مسلسل
 را از استاد خود تا بحضرت سرور کائنات منقر موجودات صلی اللہ تعالی علیہ وسلم
 بوضاحت تمام بیان می نمود و سند علماء شامیین مشتملین علیحدہ داشت
 و سند مصریین علیحدہ بیان می نمود فقیر دوسہ روز در حلقہ تدریس او شاں حاضر شد

ذکر استاد ایشاں شیخ الحدیث محمد ابوالنصر دمشقی

کلامش پر تاثیر و قوت حافظہ و علمش بے نظیر بعد از اتمام و غط و دعا بردست بوسی
 او خان چنانچہ رسم عرب است کہ دست بوسی استاد بعد اتمام حلقہ درس می نمایند
 چنان از دحام واقع می شد کہ سه چار نفر گرد اگر د از تلا میزد قوی اوراد پناه میداشتند
 ورنہ مردم بے اختیار خود را بر اومی انداختند و ایند امیر ساینند و او با وجود کبر سن و
 رفعت مکان بنوعی متواضع کہ ہر کس کہ دست بوسی او میکرد خود نیز دست آن
 شخص را بزوری می مالید و نماز عصر و مغرب و عشاء قریب باب العمرة او میفرمود
 با فقیر نوعی از ارتباط حب پیدا کرده بود کہ بشفقت تمام سندہائے احادیث مسلسلہ
 خود از زبان خود بیان می فرمودند و باز اجازت آن میدادند روزی عرض کردم کہ
 بر حافظہ خود چندان اعتمادی ندارم اگر اجازت شود از نسخہ خاصہ ہمیں احادیث
 نقل شوند قبول نمودند و نسخہ خاصہ کہ بدست خود در سندہا نوشته بودند عنایت نمودند
 تا کہ نقل وہ حدیث مسلسل کہ اولش حدیث مسلسل بالاولیہ و دوم حدیث مسلسل
 بالائمۃ المشقیین و سوم حدیث مسلسل بالائمۃ المصریین و چهارم حدیث مسلسل
 از تلاشیات بخاری و یکمذادہ خطبہ نبوی در مواضع صلی اللہ علیہ وسلم و احادیث فضل
 شام و مین جملہ و رسمہ چار جز صغیر اتفاق کتابت در دور ز افتاد و بدست خود
 بر آخر نسخہ اجازت نامہ نوشتند و عطا فرمودند و الحمد للہ علی ذلک انشاء
 اللہ تعالی بعد اتمام این مسودہ نقل احادیث مذکورہ شامل خواہد شد تمیماً للفاہ
 ۱۲ انتہی۔ (راقم الحروف میگوید)

کہ این فقیر کتابہائی مشکوٰۃ شریف و قدسی از صحیح بخاری سبقاً سبقاً پیش حضرت
 ایشان خواندہ است و بعد از ان تمام صحاح ستہ از اول تا آخر بطریق دورہ از حضرت
 ایشان خواندہ است باین طریق کہ اول چند ورق حضرت ایشان بر کتاب خود میخوانند
 و فقیر کتاب خود سماع می کرد و بعد از ان فقیر میخواند و حضرت ایشان سماع میکردند

از رمضان شریف شروع کردیم و بدیگر ماه شوال در عرصه ۱۱ ماه صحاح ستہ ختم کردیم و باز مؤطا امام مالک شروع کردیم مگر تمام نشد۔

فائدہ :- خواندن صحیح بخاری برائے حل مشکلات و دفع بلیات و قضائے حاجات مجرب و معمول مشائخ و علمائے حدیث است۔ شیخ عبدالحق محدث دہلوی در مقدمہ شرح مشکوٰۃ می نویسند کہ بسیاری از مشائخ و علمائے ثقات از برائے حصول مراد و کفایت ہمت و دفع بلیات و کشف کربات و برائے صحت و شفا برائے بیماریاں و در مضائق و شدائد خوانند و بمراد رسیدہ و مقصود خود را دریافتہ اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانستہ اند و این معنی نزد علمائے حدیث بمرتبہ شہرت و استفاضہ رسیدہ است۔ میر جمال الدین محدث از استاد خود سیلا صیل الدین نقل کردہ است کہ گفت قریب صد و بست بار صحیح بخاری را در و قلح و مہات برائے خود و برائے مردم خوانندہ ام و بہر نیت کہ خوانندہ ام مقصود حاصل شد و ہم بکفایت انجامیدہ است و این فقیر ہم کیا بسر خود برای حل مشکل صحیح بخاری شروع نمود ہر روز یک سیپارہ در دو جلسہ خوانندہ می شد در یک ماہ تمام کردم و بفضلہ سبحانہ و تعالیٰ آن مشکل آسان گردید۔

فائدہ :- حضرت ایشان بہر کتاب را ناقص و ناتمام خواندن پسند نمی کردند و تاکید می فرمودند ہر کتاب کہ می خوانید باید کہ تا آخر تمام و کمال بخوانید۔ آخر مصنف کہ ساختہ است برای خواندن ساختہ است نہ برای گذاشتن اگر آخر آن ضروری نبودی چرا مصنف محنت و مشقت کردہ تا لیسف آن می نمود۔

والحق کہ نصاب تعلیم این دیار بسیار ناقص است از بخاری شریف یک سیپارہ و از بیضاوی شریف یک سورۃ بقرہ و از شرح جامی تا بنیات و از عبد العفورتا غیر منصرف و از مطول تا ما انا قلت و از توضیح و تلویح تا مقدمات اربعہ و از ہدایہ

و شرح دقایق نصائصف میخوانند و باین مغرور می شوند که ما این همه کتابها خوانده فارغ
التحصیل شدیم از اینجا است که اکثر مولوی صاحبان فارغ التحصیل رامی بینی که در همه
علوم و فنون ناقص و نامتمام می باشند تجرد و مهارت در هیچ فنی حاصل نمی کنند اصحاب
فضل و کمال درین زمانه فقط الرجال یافته نمی شوند۔

حفظ قرآن مجید

دولت حفظ قرآن مجید۔ حفظ کردن حضرت ایشان قرآن مجید را هم نوعی عجیب
و طریز غریب بود که آن از جمله کرامات و خرق عادات شمرده بشود اکثر مردمان که حفظ
قرآن شریف مشرف می شوند یاد در خوردی بکوشش والدین یاد می کنند یاد در کلانی از
کارهای دنیاوی پہلوئی کرده کوشش می کنند و کامیاب می شوند مگر طریق حضرت
ایشان ماورای این طریق معتاده بود۔ دران زمان که حضرت ایشان با والد شریف خود
در دیار عربستان بودند خدمت اہل و عیال حضرت کلان و کار و بار همه رفقا و خدمتکاران
بحوالہ حضرت ایشان بود و زانہ اشیا می مطاوبہ از بازار خریدہ می آوردند و تفقد احوال
خورد و کلاں و کارهای ایشان می کردند و باز حسب الامر والد خود برائے سبق خواندن
بمدرسہ می رفتند و مزید بران عیالات خاصان مقام شریف از طواف و عمرہ ہر روز
بجائی آوردند۔

از والدہ شریفہ خود شنیدہ ام کہ اگر بروز فراغت عمرہ نمی یافتند شبہا بمیقات رفتہ
مناسک عمرہ بجائی آوردند کمتر روزی باشد کہ طواف و عمرہ قضا کردہ باشند با وجود
این قدر موانع و اشتغال کہ بہت بستم بطریق خفیہ بحفظ قرآن شریف تن تہا بس خود
مشغول شدند و سبب مخفی داشتن این ہم بود کہ حضرت والد خود می ترسیدند کہ
میلوانا را از سبب مشغولی در مدرسہ و دیگر کارہائے ضروری از حفظ قرآن مانع شوند۔
پس در وقت فرصت بگوشہ نشسته دوسہ رکوع یاد می کردند در دعائی حفظ
قرآن تجربہ خود نوشتہ اند کہ بعد از عمل این دعا گاہی نصف سیارہ ہم یاد می کردم۔

قوت حافظه ایشان از اینجا اندازده باید کرد "تا که بیست و دو سیپاره قرآن مجید مخفی حفظ کردند
بعد ازان مردان را این حقیقت معلوم شد و رفتند بسمع حضرت قبله گاه ایشان
این خبر میمنت اثر رسید بسیار خوشنود شدند و حمد الهی بجا آوردند و برائے اتمام مابقی
سعی و کوشش نمودند چنانچه این قهقه حضرت ایشان خود در انیس المریدین ذکر کرده
اند می نویسند که "در سنه یک هزار و صد و پنجاه که بنده راقم الحروف بعنایت الهی
و برکت دعای حضرت ایشان بشرف حفظ کلام اللہ شریف مشرف شد اگر چه
از مدتی شوق حفظ کلام اللہ شریف و انگیز بود و بوقت ضرورت دوسه رکوع و هر چه
میسری شد حفظ می کرد اما از کمال ادب اظهار این داعیه بحضور شریف نمی توانست
کرد زیرا که روزی از زبان حق ترجمان در شنیدن آمده بود که ما را در صغیر سن شوق حفظ
کلام اللہ شریف غالب شد بخد مت حضرت والد خود نوشتیم که ما را این داعیه
غالب شده است اجازت شود که کوشش و سعی کرده شود حضرت والد در
جواب منع نوشت و تخریق بر حصول علم فرمودند و مصرع حافظ شیرازی در تخیل
نوشتند ع که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکها. پس ازان حسب فرمود
حضرت کار کردیم. این عاجز از خوف آنکه مبادا حضرت ایشان مانعت فرمایند
اظہار این وقتی بحضور شریف شد که دو تلاوت از بیت و دو جزر گذشته بود
حضرت ایشان خیلی خوشنودی ظاہر فرمودند و برائے اتمام مابقی کوشش فرمودند
و استاد کمال حافظ حاجی میاں لعل محمد متعلوی را برائے شنیدن دور بنده طلبیدند و
بعد ختم شریف طعام بسیار نچته کنایند و مردم را دعوت کرده خورایند
بوقت تجویز طعام کسی از ملازمین عرض کرد که حضرت حاجت این قدر گو سفندان
فرج کردن چیست حضرت ایشان در جواب فرمودند که برائے شکرانه نعمت
حفظ کلام اللہ شریف که فلانی را عطا شده است اگر خود را ذبح کنم هیچ نیست.

اين شخص از گفته خود نادانم شده ساکت ماند و فيه من ملفوظاته روزی در مجلس
در باب حفظ کلام الله به نسبت بنده فرمودند که حضرت والدم قدم سره برادر
خود دم غلام جان مرحوم را بحفظ کلام الله مامور ساختند ایشان سعی کرده بقدر
هفت هشت سیپاره حفظ کرد باز فراموش میکرد حضرت والدم در دعائے
خود می گفتند الی کسی را از اولادم توفیق حفظ کلام الله عطا فرمائی که این دعا در
حق فلان (یعنی محمد حسن جان) بدرجه قبولیت رسید.

درس مکتوبات شریف

درس مکتوبات شریف - حضرت عموی صاحب آقا محمد حسین زید برکاته
نقل می کنند که در زمان اقامت مکر حضرت کلان قدس سره ما را چهار کس را
سبق مکتوبات شریف شروع کنانید یعنی ما برادر و حضرت عبدالقدوس
معروف بشیرین جان آغا و سید حاجی اسد الله شاه نکرانی مدتی ما هر چهار در سبق یار
بودیم آخر آنها بسبب کارهای زمانه یک یک شده گزاشتند و من چونکه از کارهای
زمانه فارغ البال بودم تا مدتی در از پیش حضرت ایشان میخواندم و در اثنای درس
حضرت ایشان تقریرهای عجیب و غریبه و بیان اسرار و دقائق آن نوعی میکردند که
از جهت صغر سن ما را بفهم برابرنمی آمد.

مخفی نماند که کتاب هدایت مآب مکتوبات شریف حضرت امام ربانی مجدد
الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرسندی قدس سره پیش ازین در درس و تدریس
حضرات مجددیه و خلفائی نقشبندیه داخل بود و سبقاً سبقاً آن را نزد استاد
میخواندند و حلقه اصحاب یک کس با و از بلند خواننده و دیگران همه تن گوش
شده استماع میکردند و از ان الشراح قاصب و صفائی باطن می یافتند مگر
افسوس که حالا حضرات قطع تعلق بآن نموده اند و هیچ آشنائی بآن کتاب
معدن هدایت و ارشاد ندارند و حال آنکه مکتوبات شریف هم مقبول درگاه حضرت

الہی است جل سلطانه و ہم مقبول حضرت رسالت پناہی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
 حضرت امام ربانی خود میفرمایند کہ دوش ندارد و دادند و نماہر ساختند کہ این ہمہ
 علوم کہ نوشته بل برجہ در گفتگوی تو آمدہ ہمہ مقبول و مرضی و اشارت بنوشتہ
 لائے من کردہ فرمودند این ہمہ ما گفتیم و بیان ما است، و مرزا مظہر جان جاناں
 در واقعہ کہ بجنور حضرت سید سرور کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام مشرف شدہ اند
 می آرند کہ بجنور عرض کردم یا رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم حضرت در حق مجدد
 الف ثانی چہ میفرمایند؟ فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست؟ باز عرض
 کردم یا رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشتہ است
 فرمودند اگر چیزی یاد است بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان اندہ
 تعالیٰ و را عا الوراء ثم دراء العوراء ثم دراء العوراء خواندم بسیار پسند فرمودند
 و حکما فرمودند، فرمودند باز بخوانید باز خواندم زیاد تر تحسین نمودند و این حالت
 امتداد کشید، پس ہر کہ خوانندہ این کتاب و دوست دارندہ آن باشد نیز
 مقبول و محبوب باشد۔

باب بیان تالیفات و تصنیفات و افراد و وظائف و کمفیت

تلقین مریدان و بعضی بشراتِ مینامی حضرت ایشان

فصل در ذکر تالیفات تصانیف حضرت الشیخان قدس سره

حضرت ایشان در فن تالیف و تصنیف و تحریر مکاتیب و مراسیل نوعی ملکه
راست و قوتی کامله داشتند که قلم برداشته مضامین عجیب و غریبه بالفاظلی فصیح و
ملیح و عبارتی دلچسپ و شیرین بے تأمل و بے تماشائی نگاشتند و مافی الضمیر خود

باب دوم در ذکر ایقان حضرت شیخ

بکلماتی را آنکه سهل الفهم و دلنشین و امیضه نمودند تصنع و تکلف در عبارت آرائی و
تتبع اسجاع و قوافی - بایراد الفاظ غریبه و غیر مانوسه نمی نمودند ازین سبب تصنیف و
تالیف و مکاتیب ایشان تمام شیرین و دلپذیر است همه مقبول خاص و عام و
مرغوب طبائع انام واقع شده چنانچه این معنی خود از تحریرات ایشان ظاهر و
باهر است حاجت تحریر و بیان ندارد مسودات ایشان حکم مبیضات داشت -
چنانچه امام سیوطی فرموده که مسوداتی مَبْیَضَات اکثر مسودات ایشان بعد
از نقل و تبیین و نظر ثانی بهم عالی از محو و اثبات تغییر و تبدیل کثیری بود مسوداتی
بعضی کتب بدست خط ایشان قلمی در کتب خانه موجود اند و بر این مدعی شاهد گواه -
خطوط ثپالی از مریدان و مخلصان و مراسلات از دوستان و عزیزان و اهل
علم و فضلا و امار و غریبا پیش حضرت ایشان بجای بسیاری آمدند که بعد از تشریف
فرمائی و سکونت حضرت ایشان در رتبه ساینده از جانب حکومت وقت سند نه
ثپال منظور شد و تا حال جاری است از شهر رتبه محمد خان با قاعده روزمره هر کلمه قلمی
می آید و هر گونه ثپال از خطوط و رجسری و پارسل و دی پی و منی آرژومی آر دومی برد -
یا و دارم که این کار خیر بواسطه مرحوم حاجی عبداللہ خان بہا جرمی سابق سپہنشدن
محکمہ ڈاک سندھ و بلوچستان کہ مخلص خاص و محب حضرت مرحومی و رفیق
حضرت ایشان در سفر عربستان بود صورت انعام پذیرفت و از باقیات
صالحات او جاری ماند -

حضرت ایشان جواب تمام خطوط و مراسلات فوراً می نوشتند و کارامرد را
بفرمانی گذاشتند ڈاک امروز نیزه را جوابی بکلمه مفصل نوشته فرادوانه میگردانند
بہر س را موافق وقت و حال و فرا خود لیاقت و استعداد و خط می نوشتند
و بہر یک فقرہ را جواب با صواب میدادند و سائل را منتظر جواب شافی کافی نمیدادند

بایان فرزندان که در خط و کتابت و جواب نویسی سهل انگاری و سستی می کردیم همیشه هدایت و نصیحت می کردند که بابا هر س بشما سلام و دعا بنویسد و خط روانه کند باید که شما ضرور جواب آن بنویسید و دل مخلصان شاد کنید. اگر در جواب مکتوب حضرت ایشان تساهل میکردیم یا مختصر می نوشتیم ناخوش می شدند و سخت تنبیه می نوشتند که آمده چنین نکنید تمام حالات خانگی بمن از من و عن مفصلاً نوشته باشید و تفصیل در جواب نکنید مراسلات و مکاتیب حضرت ایشان بسیار اند و بخیاب و دوطراف و اکناف عالم منتشر حالا درین زمان برادر من حافظ هاشم جان در صد و جمع آوری آن شده است از جماعت مخلصان و مریدان ذخیره معتد به افرایم آورده است، امید که مجموعه مکتوبات عمده مفید عامه جمع خواهد شد و بجلیه طباعت رسیده کل الجواهر دیده مشتاقان و بصیرت افزای ارباب علم و عرفان خواهد شد. لهذا این فقیر درین رساله فقط بر ذکر بعضی تالیف و رسائل ایشان که بصورت کتاب تحریر نموده اند اکتفا می نماید.

(۱) **شفاء العراض :-** بزبان عربی در تمام و تعویذات و وظائف و دعوات است، بترتیب کتب طبیه از امراض سر شروع کرده تمام امراض و اسقام انسانی را علاج روحانی نوشته اند و بعد از آن برائے دیگر مشکلات زمانه و قضای حاجات و دفع بلیات و وظائف و دعوات و عملیات ماثوره و مجرب نوشته اند اکثری انتخاب از آیات القوانین عربی مؤلفه شیخ است و در آن بعضی اعمال از دیگر مشائخ و اجداد کرام نیز اضافه نموده اند و در حصه دوم این کتاب بعضی نسخه های طبیه معموله و مجرب خود یا مسموعه از بعضی دوستان و تجربه کاران تحریر فرموده اند گویا قراقرزین طبیه است حسب علم این فقیر این کتاب نخستین تالیف حضرت ایشان است چرا که تقریباً پنجاه سال پیش در آنوقت که فقیر سبق فارسی پیش حضرت ایشان میخواندمیدیم که حضرت ایشان

این کتاب را از مسوده بر کاغذ کشیری بخط عمده و رسم الخط عربی نقل می فرمودند این کتاب چاپ نشده فقط یک نسخه قلمی بدست حضرت ایشان در کتب خانه موجود است و در دیباچه آن بعد از حمد و مسئله می نویسند و انا مع قلت استعدا و کثرة شواغلی امرت ان اکتوبه عن قانون الاطباء و انظم الفوائد و الفرائد المنشورة فی ابوابها بحذف الاسانید و المکسرات و ایجاز المطولات و زیادة شئی من المعربات لتسهیل الامر و تقمیم الفائدة علی الطلبة و المحقق قسمًا من العلاجات المعربات المأخوذة من کتب الحكماء المتبحرین فی هذا الفن من اعن العصر و القرن ماء الی اخره - و در آخر آن تاریخ تالیف و فراغ از تسوید آن چنین تحریر فرموده اند - قد وقع الفراغ من تحریر السالة الشریفة صبحه الاثنین الثالث و العشرين من شهر جمادی الاخرة المسک فی شهره سنة اربعه عشر بعد الالف و ثلثمائه - ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير ط

انیس المریدین :- کتابی است عجیب و غریب مفید انا هم مقبول قاص و عام مشتمل بر فوائد شریفه و ابجاث لطیفه و سلوک طریق و نقشبندیه این کتاب را در ذکر و عملات و مناقب و فضائل و کرامات و وظائف و اواراد و عبادات و عبادات و سوانح عمری حضرت پیر بزرگوار و الدماجد و قدوة الادیار خواجہ عبد الرحمن فاروقی قدس سره نوشته اند مشتمل است بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه مقدمه در بیان نسب شریف و اسمائے اجداد

کرامه و ذکر مشائخ عظام و بیان طریقت بطریق اجمال
فصل اول در ذکر عقائد مرئییه و غیره و بعضی حکایه اخلاق حضرت ایشان

فصل دوم در پاره علمیت ظاهری حضرت ایشان و تحقیق بعضی مسائل علمیه و تحریرات حضرت ایشان فصل سوم در بیان بعضی ادعیه ماثوره که حضرت ایشان در اوقات مختلفه میخواندند و ذکر تعویذها که برای امراض می نوشتند و ترتیب حزب البحر و ختم خواجگان و طرق تلقین مریدان فصل چهارم در ملفوظات و کرامات و خوارق عادات که از حضرت ایشان بصدور رسیده و بیان حلیه شریفه و غیر ذلک - خاتمه در بیان انتقال حضرت ایشان و ذکر تواریخ و مرثی شعرائی عصر که در فراق حضرت ایشان الما فرموده اند -

این کتاب مستطاب در ۱۳۱۶ هجری بعد از وفات حضرت کلان تالیف شده است و در سنه ۱۳۲۸ در شهر امرتسر مطبع مجددی چاپ شده در زمره احباب و مخلصین هدیه تقسیم کرده شد بار دیگر چاپ نشده الحال نایاب است و شائقین در پس آن حیران و سرگردان -

ترجمه عهد و موافق بزبان فارسی اصل کتاب در علم تصوف و اخلاق از امام شعرانی شیخ عبدالوهاب مالکی متوفی سنه ۹۴۳ است مرحوم شیخ عبدالرحیم نو مسلم که طالب این فن و صاحب اخلاق حمیده بود مستدعی شد که عبارت عربی بفهم مانمی آید اگر حضرت ایشان ترجمه آن بفارسی بکنند هر آینه مفید عام خواهد شد و میان ازان منتفع خواهیم شد پس حضرت ایشان ترجمه کردن آن بفارسی شروع کردند و قریب به نصف آن نوشتند بعد از آن از جهت عدم فراغت خود فقیر را امر کردند که تو ترجمه آن بنویس حسب الامر من هم چیز نوشتیم و با حضرت ایشان از ادل تا آخر نظر ثانی و مقابله کرده تمام نمودیم، قلمی موجود است چاپ نشده -

انساب الانجاب به در علم تاریخ و شجره نسب جمیع حضرات خاندان مجددیه است

از حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شروع کرده تا زمانه خود جمیع اولاد و احفاد و آباء و اجداد و خانواده
مجددیه را در آن قلمبند نموده اند و احوال هر یک و تعریف هر یک و سنه وفات هر یک نوشته
اند کتابی است جامع و مانع در باره حضرت مجددیه ضروری و خیلی نافع در دنیا و آخرت
کتاب می نویسند و اما بعد مخفی مباد که علم انساب شجره الیست از علوم دین که بجز
آن حاصل می توان کرد شناخت ذوی القربی و ربط می توان نمود و آن درجات کفایت
و محترمی توان بود و آن از ضبط و نقل مدعیان کاذب و نسب که این جمله اموریه قرآن مجید و
شرع متین است و درین باب خاص و در نسب نامه حضرت مجددیه قدس الله تعالی
اسرار عالیها حضرت جید مجد قطب دایره معرفت شمس فلک شریعت سرگروه اهل الله
حضرت حاجی محمد فضل الله رحمه الله علیه کتابی نفیس مسمی به عمدة النقاات تصنیف
فرموده اند که در آن سیر حضرت سرور کائنات صلی الله تعالی علیه وسلم و نسب پاکش تا
ابو البشر علیه السلام و واقعات سنین هجرت و احالات خلفاء الراشدین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین و احالات حضرت امه اطهار اهل بیت رسول مختار صلی الله تعالی
علیه وسلم و احوال و کرامات و خرق عادات پیران سلسله نقشبندیه از حضرت صدیق
اکبر رضی الله تعالی عنه تا زمان خویش و احالات و نسب نامه اولاد و امجاد قطب ربانی محبوب
سبحانی حضرت شیخ مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه تا وقت کتابت کتاب مذکور تفصیل
و تحقیق بیان فرموده اند و سنه تالیف کتاب مذکور یک هزار و دویست و چهار واقع شده اما
بعد از آن تا وقت کتابت این اوراق کسی نسب خاندان عالیشان را نوعی که حضرت الشیخان
بنیاد نهاده متمم نموده است و شعب حضرت کرام و اطراف و کناف عالم آن قدر مشتت
و پراکنده افتاده است که غالباً هیچ ولایتی و هیچ ناحیه از سکونت چندین نژاد و اولاد حضرت مجدد و قدس
سره خالی نخواهد بود اگر چه احتیاج علم جمعی که شخص را از جمله محالات است اما حکم لایدرک کله
لا یشترک کله آنچه علم این فقیر قلیل البصاۃ بدنام کننده نگوئیم چند محمد حسن المجتهدی

بآن رسیده بطریق تخریق کتاب عمدة المقامات در تخریر آوردیم الی آخر اقال التماس
از ناظرین اینکه جایگزین سبب لاعلمی غلطی بینند با صلاح آن کوشند و معذور دارند
که احصائے مخلوق خالق را سزا است و ما توفیقی الا بالله فی الواقع این کاری است
دست بسته و مشکل که حضرت ایشان بکوشش و محنت تمام و جهد و جهد بسیار
و وسعت معلومات خود بجمع و تخریر و تالیف آن موفق شده اند و این فقیر برائے
سهولت فهم و آسانی دریافتن آباد اجداد کتاب مذکور را اختصار نموده و فقط بر ذکر
اسامی اکتفا کرده بر یک صفحه کلان بطریق شجره مدوره نقل کرده است تا در پیدا کردن آباد
واجداد شخص از فصول و ابواب متعدده و ورق گردانی تمام کتاب وقتی واقع نشود
کتاب مذکور در شهر لاهور در مطبع "مشهور عالم" چاپ شده و در حضرات مجددیه
بطریق بدیه اکثر توزیع شده است باقی مانده چند نسخه در کتب خانہ موجود اند سند
و تاریخ تالیف آن در آخر کتاب این طور نوشته اند دکان الفراغ من تالیف
هذا الكتاب يوم الاحد السادس والعشرين من شهر رجب الفرد
سنة ۱۳۴۰ و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین -

الاصول الاربعة { در زمانہ تحریک خلافت فتنہ نجدیت در
فی تزدید الوهابیة } سندہ پیدا شد و غیر مقلدان از جانب پنجاب
و ہندوستان درین ملک سندہ سرآمدند و اشاعت مذہب خود کردند
کتب و رسائل مذہب خود چاپ کردند بسیاری از مولویان سندہ ہمراہ و
ہم خیال آنها شدند تا آنکہ مولوی دین محمد وفائی ترجمہ کتاب مولوی اسماعیل دہلوی
مسمی بہ تقویۃ الایمان بزبان سندھی مسمی بہ توحید الایمان "شائع کرد فتنہ
عظیمہ برپا شد و علمائے اہل السنۃ و الجماعت حنفی المذہب ہم بمقابلہ آنها
برخاستند و مناظرہ ہا کرده اند و بحثہا نمودند و در جواب آنها کتب و رسائل نوشتند -

وران زمان حضرت ایشان این رساله و تائید مذہب حنفی و حمایت اہل
السنۃ والجماعۃ تالیف کردہ شائع نمودند و بخرج خود طبع کنانیدہ مفت تقسیم
نمودند مقبول عام شد و در اخبار الفقہ "ام ترس شہار آن شائع شد علاوہ از سہ
در ملک پنجاب و ہندوستان بسیار مردمان بذریعہ نیال خواستند و عنقریب
خلاص شد۔ و در دیا جہ آن وجہ تالیف می نویسند۔

دخفی مباد کہ دریں زمان فرقہ از اہل ہوا در اسلام پیدا شدہ است کہ خود را
اہل حدیث می نامند و در مقابلہ اہل السنۃ والجماعۃ خصوصاً مقلدین مذہب
حنفیہ کارروائی ہائے مخالفانہ بہ پیانہ اعلیٰ جعل می آرند و در پس اطفائی نو ملت
و مذہب بجان کوشان اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده ہم مشرب خود نمود
اند۔ بعد ازین ذکر مقتدایان این فرقہ و بیان عقائد فائدہ او شان مفصلاً در ہشت
صفہ تقریباً نمودہ می آرند کہ الحاصل اصول مابہ النزاع در میان مقلدین و غیر
مقلدین چہار چیز است التعلیم بغیر اللہ تعالیٰ۔ التوسل بآواح الصالحین
والاستمداد منها۔ النذار للغائب و سماع الموتی۔ الاتباع والتقلید
لاہر باب المذہب الاربعۃ این چہار چیز را وہابیہ شرک و کفر و بدعت میدانند
چنانچہ در عقائد آنها بحوالہ کتب آنها ذکر یافت و اہل السنۃ والجماعۃ مقلدین
مذہب اربعیین ہر چہ را مباح و مسنون و واجب میدانند الحال بر مقلدان
لازم است کہ دلائل اباحت و تسنن و وجوب امور معلومہ از روی کتاب شدو شد
رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور علمائے امت
مرحومہ ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعت غیر مقلدین را عموماً و جماعت
وہابیہ حنفی نما را خصوصاً بکمال ادب معروض کہ برائے خدا پروردہ تعصب
و آتش قہر و غیظ بے محل کہ با مقلدان مذہب دارند کیو انداختہ بطریق انصاف

که احسن الاوصاف است بکمال فراخ دلی فکر غائر منصفانه بر مضامین رساله بعسل
آورده نتیجه که مقتضای انصاف باشد بر آنند که حق طلبی این است و خواه نخواه
بمجرد سماع دلیل مخالف طبع برود و قدح آن نکو شدند که این طریق نفس پروری
است. والله ینهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بعد از آن این چهار اصول را بدلائل قاطعه و حج ساطعه از قرآن مجید و احادیث
شریفه و اقوال سلف صالحین مدلل ساخته بطرزی معقول بیان نموده اند که
طالب حق را بغیر از اذعان و تسلیم چاره نباشد و مذنب بقلب را بر صراط
مستقیم قائم و ثابت قدم گردانند در خاتمه آن می نویسند و کان الفراغ من
تحریر الرساله صحره الاثنین الثامن عشر من شهر جمادی الاولی
المتسلك فی شهر سنة ست و اربعین بعد الالف و ثلثمائة

و انا الفقیر الی الله محمد حسن المجددی الفاروقی

اللهم اجمع لنا و لمن نظر فیها بعین الانصاف

بالخیر و السعادة یا ذا الجود و المغفرة ۱۲

طریق النجات مع رسالهم درین زمانه آنادی و آزاد خیالی یک
التنویر فی اثبات التقدیر فرقه دیگر پیدا شده است که خود
را انجیری می گویند مانند فلاسفه یونان تابع عقول ناقصه و آرای فاسده خود میگردند
اموری که در شرائع ثابت شده و بعقل ایشان برابر نمی آیند مثل معراج جسمانی و
عذاب قبر و میزان اعمال و غیر ذلک آنرا قبول ندارند و سر غنه این فرقه در هندوستان
سر سید احمد بود و انگریزی خوانان این زمانه اکثر ایشان را مبتلا شده اند حضرت
ایشان برائے هدایت این فرقه زانعه این رساله نافع تحریر فرمودند و بجا بهای معقول
و مثالهای واضح اصلاح آرای فاسده او شان نموده اند چونکه این رساله بزبان عربی

تالیف شدہ بود برادر ہم حافق ہاشم جان برائے فہم عوام ترجمہ آن جریان اردو نمودہ اصل رسالہ بعربی در یک کلام است و مقابل آن ترجمہ آن در دیگر کلام حضرت ایشان بخرج خود آزاد مطبع امرتسر حجاب کنایندہ شارح نمونہ این رسالہ ہم خیلی مقبول عام شد تاکہ در نصاب تعلیم انگریزی خوانان در مدرسہ اسلام کراچی داخل شد و بعد از دو سہ سال ممبران مدرسہ جدیدہ الخیال آمدند و این رسالہ را موقوف کردند نہ تالیف این ہر دور سالہ در آخر یک ہزار و سہ صد و چلک آونہ نوشتہ اند۔

العقائد الصحیحہ فی بیان در میان دو فرقہ علمائی ہندوستان مذہب اہل السنۃ والجماعۃ دیوبندیہ و بریلویہ چند مسائل اختلافیہ ہستند کہ باعث تفرقہ عظیمہ در میان مسلمانان شدہ است ہر یک فرقہ و جماعت تکفیر و تنزیل فرقہ دیگر و جماعت مخالفہ خود میکنند و الحق کہ ہر یک صراط مستقیم گذارستہ راہ افراط و تفریط پیورہ اند و طریقہ انصاف اعتدال را گذارستہ جادہ تعصب و عناد و غلو گرفتہ اند۔

حضرت ایشان دریں رسالہ وجیزہ آنچہ حق و صواب است و عقیدہ صحیحہ اہل السنۃ والجماعۃ از ابظری معقول و وجہ مقبول بیان نمودہ ہستند و الحق کہ ہم باہمی است و برائے ہدایت مسلمانان عردۃ الوثقی۔ اولاً عقائد اسلام بطریق اجمال از قواعد العقائد امام غزالی نقل کردہ اند بعد از ان مسائل اختلافیہ چون مسئلہ علم غیب و مسئلہ ایصال قواب بارواح موتی و مسئلہ بشریت و مسئلہ تغیم لغیر اللہ تعالیٰ و مسئلہ سماع موتی و مسئلہ توسل و مسئلہ نذر غائب و مسئلہ زیارۃ قبور و مسئلہ شفاعت و مسئلہ اعراض مشائخ و مسئلہ امکان کذب و غیر ذلک بر وجہ انصاف دور از تعصب و اعتساف بیان نمودہ اند فہلثموا بیہا الاخوان وعضوا علیہا بالنواجز تفورن و ابالفلاح و البجاح و سلامۃ الایمان

من غوائل الشيطان -

این رساله هم بزبان عربی مع ترجمه اردو در مطبع الفقیه امرتسر چاپ شده است اصل نامش همیں است کہ در عنوان مذکور شد صاحب مطبع فی تردید الوہابیت النجریہ از طرف خود ایزاد کردہ نام و عنوان و سرورق آن بعندیہ خود تحریر کردہ است نہ از حضرت مصنف است -

در آخر این رساله نوشته اند ولیکن هذا آخر ما اردنا تحریرہ فی هذا المقام اللهم انک تعلم انی ما اردت بهذا التحریر الا صیانة عقائد المسلمین عن الزيغ والضلال فان کان صواباً فمک و لک المنۃ فانفع بہ عبادک المومنین وان کان خطأً فممن نقی واسئلك الصغ والغفران اللهم ارنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه و صلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد خیر خلقہ و نور عرشہ و علی الہ واصحابہ و اتباعہ و صالحی امتہ اجمعین امین و کان الفراغ من تحریر الرسالۃ یوم الاثنين الرابع عشر من شهر محرم الحرام سنۃ ستین بعد الالف و ثلثمائۃ -

رسالہ تہلیلہ - در شرح و تفسیر کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ - محمد رسول اللہ - این رسالہ شریفہ تحریر فرمودہ انداز مطالعہ آن دل زنندہ و ایمان تازه میشود و تفسیر جز اول این کلمہ طیبہ مسائل توحید و اعتقادیات ذات وصفات باری تعالیٰ و تقدس نوشتہ اند و در تفسیر جز ثانی این کلمہ طیبہ عقائد متعلقہ برسالت و نبوت نوشتہ اند و ہر دو مضمون نکات بدیعہ و لطائف غریبہ از طبع و قاد خود بیان فرمودہ اند و بعد از ان نسب نامہ آنحضرت اشرف المخلوقات علیہ الصلوٰۃ والسلام و ذکر ولادت آن سرور کائنات تازان بچشت و ذکر ازواج مطہرات

و بنیان و نبات و خلفا و اصحاب و خصائص و معجزات و شمایل و عادات و سراپا
و غزوات بنوعی قلمبند نموده که در بار آور کوزه بند کرده اند و بدین آن انسان از
جمله وقائع و حالات بطریق اختصار خبردار میشود و از کتب و اسفار کبار مستغنی
می سازد -

این رساله در حجم ۳۳ صفحه در مطبع "رفاه عام" ایتم پریس لاهور طبع شده است
مگر افسوس که کاتب آن در غلط نویسی قهر کرده و در نسخ الفاظ و ترک عبارات و تحریف
در کلمات هر چه از دستش آمده بعمل آورده است. حضرت ایشان بدست خود
صحت نامه آن نوشته بروق علیحدہ چھاپ کنائیدہ اند مگر قبل از طباعت
صحت نامه بسیار نسخہ ہائے آن در اطراف و اکناف عالم شائع شدہ رفتہ اند
سنہ تالیف آن در آخر سالہ می نویسند کہ محمد الی فقیر محمد حسن مجددی تاریخ پنجم
ربیع الثانی ۱۳۵۴ھ از تسوید رسالہ تھلیلیہ فراغت یافت -

تذکرۃ الصالحاء فی م این رسالہ را خاص در ذکر آن اولیاء و صالحین
بیان الاتقیاء نوشته اند کہ حضرت ایشان در حال حیات
بچشم خود دیدہ اند و در خراسان و عربستان یا سندھ و ہند و بلوچستان بملاقات
اوشان رسیدہ اند و از صحبت و ملاقات آن درویشان صفا کیشان محفوظ
و بہرہ مند شدہ اند یکی خود ذکر و احوال اولیاء اللہ تعالیٰ و تقدس صیقل آئینہ دلہا
و غذائے روح عاشقان است و دوم طرز بیان و شیرینی زبان حضرت ایشان کار
انفاس عیسوی بجمہ و جان مرده دلان میکند از مطالعہ حالات آن مقربان بارگاہ
احدیت دل زندہ و روح تازہ میشود و مجوران و در افتادہ را از شنیدن اخبار آن انجیا

بوی بہشت بمشام جان می رسد

چونکہ گل رفت گلستان شد خراب بوی گل را از کہ جویم از گلاب

چونکہ گل رفت و گلستان در گذشت نشنوی زمین پس نہ بلبل سرگزشت
اصل رسالہ بزبان فارسی است و تاریخ تالیف آن ۱۳۳۶ھ است کما صرح
بہ فی احوالہ الشیخ تاج الدین الجوتیلری بعد ازان در ۱۳۳۶ھ کہ حضرت
ایشان بر موقعہ عرس شریف بسر بند شریف رفتہ بودند و ضائل مآب مولوی محمد رفیع
بہرائی و سعادتمند حافظ محمد ابوسعید صاحب مالک مطبع نظامی کانیپور شریف ملاقات
حضرت ایشان رسیدند این رسالہ را قلمی پیش حضرت ایشان دیدند و بسیار ملاحظہ
شدہ اجازت طباعت آن خواستند و ہمراہ خود گرفتہ در مطبع رئیس المطابع کانیپور در
۱۳۴۸ھ طبع کردند بخط نستعلیق نہایت خوش خط بر کاغذ عمدہ و رشحت صفحہ چہاپ
شدہ است درین ایام محب الفقار و الصالحین صوفی شیخ عبدالرحیم صاحب کلکتہ
والا برائے ترجمہ کتاب بزبان اردو و طباعت آن بمصارف خود کوشان شدہ است
و ترجمہ آن ہم مولوی صاحب داد صاحب سلطان کوٹی طیار کردہ است مگر از جہت
محاربات حاضر الوقت و انقلاب دوران کاغذ نایاب و کار طباعت در معرض تعویق
افتاد لیکن امید کہ حالاً عنقریب مطبوع شدہ بدست دوستان خواہد رسید۔
حضرت ایشان تقریباً بیستمی کس از ادیبان و صالحین را درین رسالہ ذکر کردہ اند و از
بزرگان سندھ مولوی عبدالرحمن صاحب سکہ والہ مخدوم صاحب مخدوم محمد مجذوب
سیوہن والہ کہ جد مخدوم قاضی بصیر الدین بود سیادت مآب سید حاجی محمد عثمان شاہ
صاحب میرپوری آخوند سچید نہ بختیار پوری مستجاب الدعوات حاجی محمد اسماعیل خان
نظامانی نبیرہ خلیفہ احمد خان نظامانی مدرس محمد ہاشم کڑلی والہ حاجی میان عبدالواحد
بولکانی میان تاج الدین صاحب چوٹاری والہ بر خروم حاجی محمد احسان جروار پور
حاجی علی محمد جروار حاجی حافظ ابوبکر سیوہانی ثم الجیدر آبادی حاجی سلیمان ٹکرائی
مولوی عطاء اللہ صاحب سکہ والہ ہمیشہ زادہ مولوی عبدالرحمن سکہ والہ حاجی طیب

بحرمة سید ولد عدنان علی مد مؤلفها الفقیر محمد حسن الفاروقی
عفی عنه۔

زہریدی کہ تو دانی ہزار چند انم مراند اندازین گو نہ کسی کہ من دامنم
باشکار بدم در نہاں زہد بترم خدای داندازین آشکار و پنهانم
پنج گنج۔ اسم بامسمیٰ است مشتمل بر رسائل خمسہ و خزینہ اسرار نفیسہ است در
سنہ یک ہزار و نہ صد و بیست و یک چون حضرت ایشان از سفر عربستان واپس
تشریف آوردند این پنج رسالہ در یک جلد میانہ جمع نموده نام آن پنج گنج داشتند
و سودہ آن در سفر طیار کردہ بودند۔

رسالہ اول در بیان سفر حجاز است کہ از تاریخ ۱۴ رمضان شریف ۱۳۲۰
باجاعت رفقا و مریدان و اشرف سندھ چون شاہ صاحب سید عبدالحکیم شاہ
نگہرائی و پیر صاحب باقر شاہ و دیگران از سنہ سائید اوروانہ شدہ اند و باز تاریخ
۵ صفر بخیر مراجعت نمودہ اند تمام احوال سفر از اول تا آخر مفصل و شرح نوشتہ اند۔
رسالہ دوم شرح چہل کاف حضرت شیخ عبد القادر گیلانی کہ در بندر جدہ
بزبان فارسی نوشتہ اند و ترکیب نحوی و لغات مغلطہ آنرا حل نمودہ اند و در آخر
آن نوشتہ اند کہ محقق نما نا کہ درین ابیات مبارکات اگرچہ کمال الطاف ظاہر
است اما مغفلین را بران غوری نباید زیرا کہ ہر جا اشارہ بمرید است و مرید کسی را گویند
کہ بمراد مرشد موصوف باشد و بتابعیت پیر خود مشغوف قل ان کنتم تحبون
اللہ فاتبعونی عجبکم اللہ نہ کسانیکہ از حد و شرع قدم خارج نہادہ و تستر
ظاہری بمریدی حضرت پیر قدس سرہا بکنند۔

رسالہ سوم۔ در مناسک حج منتخب از مناسک شیخ ملا علی قاری شرح
متوسط شیخ رحمت اللہ سندھی کہ تمام مسائل ضروری احرام و طواف و عمرہ و ادعیہ

ماثور و در مقامات مقدسه و مزارات متبرکہ بزبان فارسی در جزیرہ کلمران نوشتہ اند۔
 سر شوالہ چہار مرہ۔۔ عمارت مسلسل و مرویات حضرت شیخ سید محمد
 ابو نصر دمشقی کہ بطلانی سند متصل در کہ گزمرہ شیخ موصوف حضرت ایشان را
 رسیدہ باد و خطبہ نبوی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و نتیجہ۔

سر شوالہ پنج مرہ۔۔ در حکم و مصالح دینی و دنیوی نافع و در معاش و معاد بعبادت
 شہسوار و دلپسند و لہرز جہد و سودمند و شستہ اندامیں بمبر رسائل قلمی یک جلد
 در میانہ بہ دستخط حضرت ایشان است

سفر نامہ عربستان یعنی حجاز و عراق و شام شریف کہ از تاریخ ۱۲۴۲
 شعبان العظمیٰ این سفر مبارک عظیم ایشان شروع کرد و مذکور تاریخ ۱۲۴۲ ربیع الاول
 ۱۲۴۳ ھ بخیر تمام کردند۔ درین سفر نامہ احوال سفر با جماعت رفیقان و عجائب
 بلدان و آب و ہوائے ہر ملک و رسم و رواج مردمان و عادات و خصائل و شن
 و قیمت ازق و جنوب و دیگر جناس و سنگہ ہائے مردجہ و میانہ ہائے ہر دیار و
 معامی انفا و مستعملہ و نامہائے اشیاء و جہتہ چون تار برقی و ٹپل و ریل و
 کثکٹ با مسئلہ حشان و شرح قول و گرایہ ہائے رائج الوقت و بیان مزارات
 متبرکہ و اولیائے کرام و انبیائے عظام علیہم الصلوٰۃ والسلام و دیگر مقامات مقدسہ
 و عمارات قدیمہ و کیفیت انتظام و قواعد حکومت و آبادی شہر باد مسافر خانہ با
 و سمت و مسافت آنہا و قطع منازل و مراحل و طمی فیانی و قضا و سواری و سفر
 یا بر کوب ریل گاڑی و گاہی بذریعہ شتی و جہاز و ہر کار نبوغی مفصل و شرح نوشتہ
 اند کہ برائے مسافرت و زائرین بلکہ مقدسہ مشعل ہدایت و دلیل راہ میشود و این
 قلمد چسب و شیشہ است کہ بر کس بر در داتا تمام کنند از دست نگذار و غرض
 کہ بین سفر نامہ آئینہ معلومات عجیبہ و غریبہ است اصل رسالہ بزبان قلمی است۔

و مطبوع نشده مگر ترجمہ آن بزبان سندھی سبھی و کوشش مخلص خاص حاجی عبداللہ لغاری دو مرتبہ چھاپا شدہ و در صوبہ سندھ شائع شدہ است مگر انفس کہ ہر دو بار طباعت صاف و صحیح نشدہ است امید کہ در مرتبہ سوم تدارک آن خواهند فرمود۔

الاشارة الى البشارة بمسألة اشارة کردن در شہداء بین علمائے احناف مختلف فیہا است بعضی علماء اثبات آن میکنند و بعضی علماء منع آن۔ تازہ حکیم علی نواز صاحب شکار پوری یک رسالہ مسمی بہ بشارت در اثبات آن تحریر کردہ شائع نمود و در ان رسالہ بر اقوال حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی و استدالات اوشان اعتراضہا کردہ و بر مکتوب شریف تردید نمودہ چونکہ از طرز تحریر آن بوی تعصب و عناد یا سوادب ظاہری شد حضرت ایشان را این حرکت و جرأت اذنا پسند آمد و در تردید او و حمایت جد خود این رسالہ در منع اشارہ و تائید قول حضرت مجدد بہ بسط تمام و تفصیل مالا کلام مع اولہ منقولہ از احادیث و روایات فقہیہ و اصول حنفیہ تحریر نمودند چھاپا شدہ است قلمی بقدر دوصد صفحہ کلان و کتب خانہ موجود است رسالہ فی باب صحۃ مضمونش از عنوان ظاہر است حضرت ایشان **الجمعة فی القرية** چون در قریہ ملک شاہو از مضافات کوئٹہ بلوچستان در ایام تابستان تشریف فرما می شدند اہل آن قریہ نماز جمعہ نمیخواندند باوجودیکہ آن قریہ دو مسجد کلان مع ملا و طالبان در دو محلہ دارد قضبان و دو کانداری وغیرہ وغیرہ در آنجا میشود حضرت ایشان برائے اقامت نماز جمعہ در مسجد ملک شاہو کہ کلان تر از مسجد بایان است امر فرمودند بعضی علمائے آنجا در صحت نماز جمعہ تردد کردند طالب فتوی و دلیل فقہی شدند حضرت ایشان اس رسالہ بزبان عربی محتوی بر دلائل و عبارات کتب فقہی تحریر نمودند و قول فقہار کہ تعریف مصر بہ مالا

بیع اکبر مساجد اہلہ المکلفین بہا کردہ اند ترنج دادہ فتویٰ بر فرضیت
جمعہ دادند بعد از ان بالاتفاق در قریہ مذکور نماز جمعہ قائم گردید کہ تا الیوم قائم و جاری
است قلمی رسالہ بود و چھاپ نشدہ مگر افوس کہ حالاً بدست نمی آید۔
لغات القرآن۔ سنہ تالیف آن ننوشتہ اند مگر بحیال فقیرین آخری تالیفات
ایشان است کہ در ان تفسیر الفاظ مشککہ و لغات قرآن را با الفاظ سہلہ و مستعملہ ہم زبان
عربی نوشتہ اند و فہم معانی لفظیہ و ترجمہ آیات را بر مردمان سہل گردانیدہ اند۔ در دیباچہ
آن بعد از حمد و صلوٰۃ می نویسند کہ مردمان در فہم معانی قرآن سہ نوع اند۔ طبقہ
اولی علمائے ربانی و فضلاء را سخین اند کہ او شان را در فہم معانی قرآن ضرورت
بر جوع کتب تفسیر و لغات نمی شود و قلمای وجود فی هذا الزمان منہم شخص
الا ان یشاء ربی۔ طبقہ ثانیہ عوام عجم اند کہ فقط الفاظ قرآن میخوانند و فہم معانی بیچ
نمی کنند و نہ فرقی میان حامدون و سامدون و یعلمون و یعلمون
نمیدانند۔ و مع ذلک ہم مأجورون ان صححو الالفاظ و طبقہ ثالثہ بین بین این دو
طبقہ است کہ معانی الفاظ شایعہ مستعملہ در کلام عرب میدانند مگر لغات و اشارات
نمی دانند و کنت انا من هذا النوع فاردت ان اکتب جزء فی حل اللغات
والاشارات ملتقطاً من تاج التفاسیر و غیرہ الخ۔ مثلاً در تفسیر سورہ اخلاص
می نویسند (الاخلاص) الصمد۔ الذی یقصد علی السوام۔ لم یلد
الاولاد ولم یولد۔ من الاب۔ کفو۔ مماثلاً و هكذا من اول القرآن
الی آخرہ تمام رسالہ بزبان عربی است قلمی است چھاپ نشدہ۔
و دیگر رسالہ و چیزہ در قواعد تجوید و علم قرأت نوشتہ اند کہ آنہم چھاپ نشدہ
است چند صفحہ است و ریخا نقل کردہ می شود تا ضائع نشود۔

رساله در قواعد تجوید :- بسم الله الرحمن الرحیم
 بدان اے عزیز و فقیہ الله تعالیٰ کہ این چند قاعدہ علم قرأت است کہ ہمیدین
 و بعمل آوردن آن قاری قرآن مجید را ضروری است . باب اول :- در اصطلاحات
 قاریان :- دوزبر یا دوزیر یا دو پیش را تنوین گویند . نون مجزومہ را نون ساکن گویند
 ادغام مخفی کردن حرف را گویند در قرأت . غنہ تردید آواز را گویند در خیشوم یعنی در
 ابتدائی بینی . اظہار ترک غنہ و ادغام را گویند مد کش کردن آواز را گویند .
 مخسرج جائے برآسن آواز را گویند از دہان قاری باب دوم در قواعد
 ہر جا کہ تنوین یا نون ساکن آید حرف پسینہ را باید دید اگر یام یا نون یا و باشد
 آنجا ادغام مع غنہ میشود . چون اِنْ یَقُولُونَ وَقَوْلًا مِّنْ رَبِّ الشَّحِیْمِ
 وَاَنْ نَّأْخُذَ مِنْ دَرَاہِمَ وَاگر بعد تنوین یا نون ساکن ل یا را آید در آنجا ادغام
 بغیر غنہ می شود چون مِنْ رَبِّ الشَّحِیْمِ وَ مَنْ لَّحَر وَاگر بعد تنوین یا نون ساکن
 ت ث ج د ذ ز س ش ص ط ظ ف ق ک آیند آنجا غنہ خالص می شود . کہ اگر از
 غنہ اخفا گویند . چون کُنْتُمْ وَاَنْتَیْنِ وَاِنْ جَعَلُوا وَمِنْ دُونِهِ وَمَنْ
 ذَا الَّذِیْ دَمِنُ نَرْدَالِ وَمِنْ سُوءٍ وَمِنْ شَیْءٍ وَلَمَنْ صَبَرَ وَمَنْ ضَلَّ
 وَمِنْ طَبِیَّاتٍ وَمَنْ ظَلِمَ وَاِنْ فَا تَكُمُ وَسَلَامٌ وَقَوْلًا وَاِنْ کُنْتُمْ
 وَاگر بعد تنوین یا نون ساکن حرف حلقی آید وَاَنْ شش حرف است ح خ ه ع ع
 غ دران جا اظہار می شود یعنی غنہ میشود نہ ادغام چون مِنْ حَکِیْمٍ حَمِیدٍ وَمَنْ
 خَلَقَ وَاِنْ هُمْ وَاِنْ اَنَا وِسَوَاءٌ عَلَیْهِمْ وَمِنْ غَفُوْرٍ -
 بیان مد بہر گاہ پس از الف ہمزه آید چو اَوَّلَیْکَ یا پس از یای ساکنہ ہمزه آید چون
 بِرَبِّیْ یا پس از واو ساکنہ ہمزه آید چون قُولُوا اَمَّا وِیْرَسَہُ صورت مد قصیر بقدر
 سہ الف میشود و اگر پس از الف حرف مشدداً آید چون وَلَا الضَّالِّیْنَ یا پس از واو

ساکن حرف مشدداً آید چون اَنْتُمْ اَجُوزُ فِیْ یَا پس از یائے ساکنه حرف مشدداً آید چون در هر سه صورت مدّ طویل بقدر پنج الف میشود۔

بیان اوقاف:- مر علامت وقف لازم است ط علامت وقف مطلق است یعنی بالاطلاق بلا خوف وقف باید که وجع علامت وقف جائز است۔ یعنی وقف اولی وصل جائز تر علامت وقف مجوز یعنی وقف جائز وصل اولی۔ صکے علامت وصل است یعنی وصل کن هر دو کلمه را با هم فی علامت وقف بطریق امر است یعنی وقف علیه لا علامت لا وقف بینها است۔ بیان قلقله و حروف آن پنج است که در لفظ قطب ج جمع است یعنی هر گاه بر یکی از این حروف پنجگانه وقف آید آنجا تردید صوت بر مخرج حرف باید که چون مِنْ وَاقِ ط وَ لُوط ط وَ صَاب ط وَ بَهِیْج ط وَ مَشْهُود ط بیان مخارج حروف مخارج علی العموم سه است۔ که حروف تہجی بران تقسیم است ب ف م و این چهار حرف شفوی اند یعنی از لب یا ئے قاری ادا میشود د ت ث ج ذ ز ن س ش ص ض ط ظ ق ک ل نای این هزده حرف لسانی است که با اتصال لسان بیک طرفی از اطراف دهن قاری ادا می شوند و ح خ ه ع غ این شش حروف حلقی اند که در حلق قاری ادا می شوند قاعداً:- هر جا که بعد میم ساکن حرف با یا حرف میم آید آنجا نیز غنه لازم است۔ چون یَعْظُمُ کُمُ بِهِ وَ کُمْ مِنْ فِئْتِهٖ قاعداً:- هر گاه دو همزه بهم جمع آیند جائز است که همزه ثانیه مبتدل بالف کند و بران کلمه مد کند چون اَللّٰهُ وَاللّٰهُ اَذِنَ لَكُمْ وَ جائز است که هر دو همزه را بحالت خود گذارند چون عَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقًا وَ عَاَنْتُمْ اَعْلَمُ اَمْرًا اللّٰهُ قاعداً چون دو حرف ادبیک جنس بهم آیند اگر حرف اول ساکن باشد در هم جنس خود که متحرک است مدغم می شود چون اَمْرٌ مِّنْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ اَدَاکُمْ قاعداً:- حرف را اگر متحرک بفتحه یا ضمّه باشد بر خوانده میشود

چون سُرُوفٌ شَرِّ حِیْمٌ و غیره و اگر متحرک بکسر باشد آنجا خفیف خوانده می شود. چنان
بر سُرُقًا و سُرُدَّ و اگر ساکن باشد ماقبل او را باید دید اگر مفتوح باشد پر خوانده شود.
چون وَاَمْرٌ تَقْبُوْا و اگر ماقبل مضموم باشد آنجا نیز پر خوانده می شود و مَنْ یَّکْفُرْ و اگر
خود ساکن و ماقبل او مکسور باشد آنجا خفیف خوانده میشود چون فِیْ مِیْنِ یَکْفُرْ قَتْلُهُ
و اگر بر حرف را وقف آید آنجا نیز ماقبل را باید دید اگر مفتوح باشد چون سَقَرٌ آنجا پر
باید خواند و اگر ماقبل مضموم باشد آنجا نیز پر باید خواند چون سَعْرٌ و اگر ماقبل مکسور باشد
آنجا خفیف باید خواند چون فَهَلْ مِنْ مَّدْ کِرْ قَاعِدًا :- لفظ مبارک
الله هر جا پر خوانده میشود الا اگر حرف ماقبل آن مکسور باشد آنجا باریک خوانده میشود.
مثال پر خواندن چون اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَاِنَّ اِلٰهًا و هُوَ اَللّٰهُ و مثال
باریک خواندن چون اَللّٰهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مَا فِی الْاَرْضِ وَاَمِ اَللّٰهُ و مثال
آن فائدا :- لفظ عَلَیْهِ در تمام قرآن مجید هر جا بکسر یا خوانده میشود،
الا در سوره فتح در آیت بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهِ اَللّٰهُ که در آنجا بضمه یا خوانده میشود.
فائدا :- لفظ یَوْمَ مِیْثَاقِ در تمام قرآن مجید بفتح میم خوانده میشود الا در سوره
هود و سوره معارج که در آن هر دو سوره یَوْمَ مِیْثَاقِ بکسر میم خوانده می شود.
فائدا :- لفظ اَنَا بِالْفِ نوشته میشود مگر در قرأت چون اَنْ بَغِیر الف خوانده
میشود در سوره کهف لَکِنَّا نَزِیْنِ قَبِیْلِ است که لَکِنَّ خوانده می شود.
فائدا :- در قواعد سابقه تحریر گشته که هر جا بعد تنوین یا نون ساکن ل یا س آید
آنجا ادغام می شود الا در سوره قِیْمَهِ که در آنجا مَنْ سَاقِیْ بِالْفِ ادغام خوانده میشود
فائدا :- بر سر هر سوره بِسْمِ اَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و خوانده میشود الا بر سر
سوره توبه که آن بَغِیرِ بسم الله است و جهش این که بسم الله برای فصل بین السورین
است و در سوره انفال و توبه فصل معنوی نیست قَاعِدًا :- هر جا که زبر بخوری آید

چون السّن آن زیر بالف خوانده میشود و هر جا که زیر خجری آید چون به و فیه آن
 زیر بیا خوانده میشود و هر جا که پیش مقلوب آید چون علمه آن پیش بواذ خوانده میشود
 قاعده :- هرگاه دو حرف از یک جنس بهم آیند و اول آن ساکن باشد آن
 حرف ساکن در هم جنس خود که متحرک است مدغم میشود چون بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
 قاعده :- هر جا که در پس لام ساکنه حرف س آید آن لام در را مدغم میشود چون قُلْ
 سَرَّ بِنِيَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ وَقُلْ سَرَّ بِنِيَّ عَلِمًا اَلَا وِ سوره تطفیف که
 آنجا بفک ادغام کَلَّا بَلْ سَرَّ اَنْ خوانده می شود قاعده :- هر جا که التقاء
 ساکنین شود ساکن اول متحرک بکسر می شود چون قُلِ اللَّهُمَّ وَذَرِ الَّذِينَ
 فائده :- دو لفظ مبارک الله و تمام قرآن مجید یکجا بهم جمع شده و آن در سوره
 انعام در آیه لَنْ نُوْمِنَ حَتّٰی نَوْقٰی مِثْلَ مَا دَوٰی رَسُلَ اللَّهِ ط الله اعلم
 حیث یجعل رسالتہ و بعد در میان جلالیتین مستجاب است قاری را باید که
 آنجا بگوید اللهم انی اسئلك المغفرة - انتبأ :- هر چه در پس رساله
 نوشته شده از ادائی حروف در مخارج خود و غنه و اخفا و غنه مع ادغام و ادغام بغیر
 غنه و شد و مد و تخفیف و ترخیم و تفلقه و اوقاف و غیره نمیدان آن و بعضی آوزون
 قواعد جمله از فهمانیدن استاد میشود که تردید الصوت فی الفم و الحلق و الخیشوم را
 تصویر بخیر نتوان بیان نمود پس کس که بخواد که قرآن مجید را صحیح بخواند لازم است
 که چند وقت از استاد قابل تعلیم این نعمت و حصول این سعادت بکند و الله
 یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و صلی الله تعالی علی سیدنا
 محمد و علی آلہ و صحبه و سلم - انتہی -

فائده :- بعضی فضلاء عصر درین زمان مخرج ضاوا مشابیه بنظا میخوانند بلکه
 بعضی متشدان صریحا یا ظاهری خوانند و این غلط صریح است گناه عظیم است و

فائده در تحقیق مخرج ضاوا

تحریف قرآن است چرا کہ قرآن بلغت عربی نازل شدہ و ضاؤ را اذا خواندن اصطلاح
عجمیان است کہ بجائی قاضی و راضی قازی و رازی میخوانند تمام علمائے فقہ و
علمائے تجوید و علمائے لغت تصریح کرده اند کہ ضاؤ را بظا مشابہ کردن نباید بلکہ
خوبطور تمیز کردن باید بحیث بقدر منه الظاء عمداً چنین خواندن مفسد نماز
است و امامت آن صحیح نمی شود الا کسی کہ صاحب عذر باشد و ضاؤ را از مخرج خود ادا کرد
نمی تواند بے اختیار از مشابہ بظا میشود و حکم معذور علیحدہ است قیاس دیگران بر آن نباید
کرد اصحاب عذر را لازم است کہ در تصحیح مخرج کوشش نمایند و زبان خود را بر ادائی
مخرج صحیح بگردانند مگر این ظالمان صاحب عذر نیستند قصداً و عمداً چنین می کنند و
کوشش می کنند کہ مشابہت بظا پیدا شود تمام قاریان مصر و شام و حرمین الشریفین
ہم از علماء و ہم از عوام ضاؤ را ضا میخوانند نہ زا و ظا و قرات قرآن از قرون سابقہ تا این
این زبان متواتر و متواتر بمایان رسید است مخالفت آن کردن خلاف عقل و
نقل و خلاف روایت و درایت است و خلاف تصریح علمائے قرات پس نمیدانم
کہ این طائفہ را چه چیز بر این مخالفت آمادہ کردہ است تحقیق این مسئلہ در دیگر کتب
فقہ و تجوید باید جست و در اینجا مکتوب ہایت اسلوب حضرت ایشان دریں بارہ نقل
می کردہ شود کہ بطرف مولوی صاحب حاجی غلام صدیق جونائی والہ نوشتہ اند و حوہا
باقی مسئلہ ضاؤ مولوی عبد الکریم از فقیر ہم پر سیدہ بود اورا نوشتہ کہ مخرج و
صوت ضاؤ مخالف مخرج و صوت ظا است اگر کسی ضاؤ را بظا خواند غلط فاحش
است کہ در بعضی مواد قرآنی موجب فساد نماز میشود اگر کسی ویضل اللہ الظالمین
را ویضل اللہ الظالمین خواند یا و من یظللہ خمالہ من ہاد خواند
نمازش فاسد خواہد شد و نوشتہ کہ اورا ضاؤ از رسائل تجوید نتوان آموخت بلکہ
از تلقی فہم استاد می توان آموخت فقیر از قاریان قندہار در ادائل تعلیم قرآن مجید آنچہ

اداء حرف ضاد از استاد آموخته بود بعد ازان تقریباً پنج سال از قراء حرمین شریفین بماع
نمود بجد الله تعالی بعینه همان تعلیم اولین بوده - صاحب قصیده همزیه در فصاحت
حضور اقدس صلی الله علیه وسلم میگوید -

فارضه افصح امرائی نطق الضاد

بحیث قفرت منه النطاء -

پس اگر ضا و ظا قریب الصوت می بودند فرطاً چه معنی داشت و نوشتیم که
قراء حرمین الشریفین بالتوارث همین حرف را از فم مبارک رسول اکرم صلی الله تعالی
علیه وسلم گرفته الی یومنا هذا ضا و را بصوت ضا میخوانند و با حرف ظا هیچ مشابهت
و مشاکات در صورت نمی دهند و همچنین ضا و را بدال مهمله خوانند ان نیز غلط فاحش
است بلکه بفکر فقیه فرقی که در میان صا و سین و ضا و است زیاده ازان فرق است
در میان ضا و و ال و ظا - و در هند قاریان و حافظان مدرسه فرقانیه لکهنو که تقریباً
چار صد حافظ آنجا تعلیم قرأت میکنند و از استادان عرب تجویدی آموزند اکثرش
بر موقوفه عرس مبارک حضرت مجدد قدس سره می آیند و میخوانند نهایت خوب می
خوانند ضا و را بخرج و صوت ضا و میخوانند بحیث تفرقه منه النطاء - مگر با این فتنه نیز
ابتداء از غیر مقلدین پیدا شده است و رهنی ساده لوحان به تبدیل این حرف می
کنند قاضی عبدالرحمن صاحب پانی پتی که در زمانه خود رئیس القراء هند مخاطب
شدند و عمر شریفش قریب بصد سال رسیده بود فقیر بملاقات ایشان رسیده
بود یک رساله از تصنیف خود بفقیر در تحقیق حرف ضا و عنایت کرده بودند در کتب
خانه درگاه موجود است در ان نیز ثابت کرده است که ضا و را کسی بخرج ظا نمیخواند و نه
موجب فساد قرارت است - والله تعالی اعلم -

امامه جادی الاول ۱۳۸۵ ه - العبد الفقیر محمد حسن عفی عنه اذکوره

و نیز مولوی صاحب یک دیگر مکتوب در تحقیق این مسئلہ بعربی نوشتہ اند کہ نزد
مولوی صاحب موصوف موجود است درینجا بنقل کردن آن ضرورت نیست
ع در خانہ اگر کس است یک حرف بس است - فائدہ :- حضرت ایشان در
ادائے مخارج حروف تصنع و تکلف نمی نمودند صحیح و روان روان میخواندند -
بعضی مردمان کہ در شد و نہ و حروف حلقی از حد زیادہ مبالغہ میکنند قرآن شریف
را از سلاست و ملائمت بسرحد ثقل و صعوبت میرسانند ہم شرعاً ممنوع است -
و ہم طبعاً ناخوش و نامطبوع یعنی آنقدر کہ طبعی و فطری است محمود است و زیادہ
بر قواعد موسیقی دیر و بزم کردن و ترنم نمودن چنانچہ بعضی مصاریع میکنند و دستہا بر گوش
داشتہ چشمہا را سرخ و رنگہائے گلور منتفع میگرددانند در شریعت گناہ است و
ناروا - و تحقیق این مسئلہ شیخ علی قاسمی و دیگر علماء بتفصیل کردہ اند -

من شاء فلینظر فی محلہ

فصل در بیان کتب خانہ حضرت ایشان

حضرت ایشان بتبع آباد اجداد با کتابہا و کتب خانہ شغف کلی داشتند و آن را
بہترین متاع و اردو نیامیہ المثلتند چنانچہ حضرات کلان عاشق کتابہا بودند و در
سفر و حضر و خوف و خطر صند و قہائے آزا از خود جدا نمی کردند و کتب خانہ عجائب
و غرائب روزگار از ہر فن و از ہر علم جمع کردہ بودند بچنین حضرت ایشان ہم شوق عظیم
و رغبت بے نہایت بجمع کتابہا و مطالعہ آن داشتند
فقلت شراء قال لا بل وراثة

توارثی من والد بعد والد

در کتب خانہ حضرت کلان جد فقیر بعضی کتابہائے نادرہ کہ در دنیا مثل آن موجود نہ شد

طريقه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

در طاقچه بانگاہ داشتند و عجب آنکہ در واقعہ زلزلہ آن بالاخانہ از انہدام سلامت ماند و کتابہا را بیچ نقصانے رسید با آنکہ دیگر عمارات پختہ و مشیدہ در جنب آن ہمہ افتادہ زمین دوز شدند۔

حضرت ایشان ازین معنی خیلے دلشاد بودند و میگفتند الحمد للہ تعالیٰ کہ کتابہا سلامت ماندند گو کہ دیگر اسباب بایساری تلف شد۔

حضرت ایشان کتابہائے خود را بر اولاد ذکر خود وقف کردند و چون دیگر اموال و املاک تقسیم نہ کردند و در وصیت نامہ نوشتند کہ کتابہا تقسیم نشوند ہر کسی را از اولاد من کتابی در کار شود برادر و باز در کتب خانہ بر جائے خود بدارد کسی را بطریق ہبہ نہ ہند و بیع و شرای آن نکنند۔ چنانچہ تا حال کتب خانہ بر جائے خود محفوظ است و فہرست کتابہائے موجودہ در کتب خانہ حضرت ایشان خود قلمی نمودہ اند۔

کتاب ہائے ہر فن در باب المجلدہ درج کردہ نام مؤلف کتاب و تعداد اجزائے آن و آنکہ قلمی است یا چھاپی و از کدام مطبع شائع شدہ مفصل نوشتہ اند بعضی کتابہا این قدر ضخیم اند کہ یک کس بمثل برداشتہ تواند۔ درودہ و ازودہ مجلد فقط یک کتاب می آید مثلاً تفسیر و درمنثور در شش جلد تفسیر روح البیان در چہار جلد ضخیم تفسیر طبری درسی جزو در ہشت مجلد فتح الباری سی جزو در شش مجلد کلان عینی شرح صحیح بخاری در یازدہ جلد رد المحتار مع تکرار در ہفت جلد فتح القدیر بتقطیع کلان در چہار جلد عظیم نریاعی شرح کنز در شش جلد مبسوط امام شری درسی جزو ۱۵ مجلد اکبیر اعظم و محیط اعظم ہر یک در چہار جلد ضخیم فتوحات مکیہ در ہشت جلد شرح احیاء العلوم الزبیدی درودہ جلد ضخیم اغانی ابوالفرج صنفانی بیست جزو درودہ جلد نرساقانی شرح مواہب دو جلد۔

ذکر بعضی کتب نادر و نفیس که در کتب خانہ موجود اند

حمائل شریف خوشخط و مطاوع دستخط شیخ علی قاری که در سنه ۹۵۵ هـ در حرم محترم
کمی تحریر شده.

قرآن شریف قلمی خوشخط مطاوع حجم کلان که در سنه ۱۰۳۵ هـ در محروسہ بغداد قلمی شده
تبرک بی بی صاحبہ کلان که آنرا باین فقیر اقم الحروف بطریق بہ عنایت فرمودند
در صحت و خوشخطی و قدامت مثل این تحفه در دنیا یافتن مشکل است خود این فقیر موجود است
مجموعہ دلائل الخیارات و حارب الاعظم دستخط مخدوم محمد با شتم توتوی
مع دیگر وظائف و قصائد قلمی.

حصن الحصین قلمی خوشخط مطاوع و مذہب بغایت نفیس و مکلف که حضرت
ایشان را از میرام بخش خان تالپر بدیہ رسیدہ.

تفسیر تاویلات کاشی قلمی که در بغداد شریف تالیف ۲۸ شوال ۸۶۶ هـ در تحریر آمدہ.
تفسیر غریب القرآن قلمی. تفسیر یعقوب چرخمی و دوبارہ اخیر قلمی خوشخط.
حاشیہ کشف از میرسید شریف قلمی نادر الوجود.

تفسیر و سیوط از امام غزالی قلمی خوشخط بحجم کبیر و نفطیہ کلان.
لمعات شرح مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق محدث دہلوی نصف اول قلمی.
نہایتہ فی غریب الحدیث والاثر از ابن الاثیر قلمی خوشخط مطاوع.
حاشیہ میرسید شریف علی مشکوٰۃ قلمی خوشخط نادر الوجود.

جنت النعیم فی فضائل القرآن العظیم از تالیفات محمد با شتم توتوی قلمی
شرح شمائل کبیر از تصانیف شیخ علی قاری قلمی خوشخط سن تصنیف ۱۰۸۰
و سن تحریر ۱۱۱۶ هـ.

منہج الحساب انتخاب کنز العمال از مخدوم محمد جعفر لوہکانی قلمی نادر الوجود
حلیۃ الاولیاء فی طبقات الاصفیاء للاصفہانی قلمی یک جلد ضخیم۔
عنایدہ شرح ہدایہ قلمی خوشخط جلد اول و ثانی و ثالث در یک جلد ضخیم و تقطیع کلاس۔
کفایہ شرح ہدایہ نصف اخیر قلمی۔ فتاویٰ تاتارخانیہ تالکتاب الزکوة قلمی
بیاض مخدوم محمد ہاشم تنوی در دو جلد حاشیہ حضرت علوی علی شرح الوقایہ قلمی بخط مصنف
اتحاف الاکابر برویات الشیخ عبد القادر تالیف مخدوم محمد ہاشم کتابی
است عجیب کہ در ان سلسلہ اسانید کتب در میعنن از استاد خود تا مؤلف
رسانیدہ کہ و کذلک از علم فقہ و حدیث و تفسیر و غیر آن واجازت نامہ اوراد و قصائد
و طرق تصوف و سلوک تا مشارح عظام جمع کردہ و داد تبحر و کمال دادہ۔
فاکھتہ البستان قلمی ایضاً تالیف مخدوم محمد ہاشم مذکور علیہ الرحمۃ۔
فتاویٰ قنیہ قلمی خوشخط۔ المسلك المتقسط شرح مناسک شیخ رحمۃ اللہ
للشیخ علی قاسمی قلمی خوشخط۔

العصریہ تالیف شیخ رحمۃ اللہ ہندی مہاجر مکی در تائید مذہب حنفی کہ وقت
عصر بعد المثلین است۔ قلمی۔

فتوح الحرمین فارسی منظوم از مولوی جامی قلمی خوشخط مع نقشبائے مآثر شریفہ
مجموعہ فقہ قلمی مشتمل بر بیت و شش رسالہ متفرقہ و نادرہ۔

مجموعہ بیست و ہفت رسالہ مخدوم عبد الواحد سیوستانی بیاض فقہ مخدوم
عبد الواحد سیوستانی در چہار جلد ہر دو کیاب۔ معارف العلوم فی تعریف
العلوم المتداولہ و احکامہا و مرجع اہل الحیاء عند ذکر اہل الہمات
کلاہما للشیخ محمد خلیل قلمی نادر الوجود۔ فتح المنان فی اثبات مذہب النعمان
للشیخ عبد الحق محدث دہلوی در تائید مذہب احناف بآیات و احادیث صحیحہ

الروایات قلمی - شرحی القانون یعنی در شرح بر قانون شیخ الرئيس از حکیم آملی و حکیم
 علی جیلانی چاپ هند مکرنا در الوجود - قاموس اللغة للفیروز آبادی قلمی خوشخط مطلقا
 در یک جلد ضخیم - صحاح للجوهری قلمی نصف ثانی براس شرح شرح عقائد از مولانا
 عبدالعزیز ملتانی قلمی حالا چاپ شده - شرح الامالی للشیخ علی القاری قلمی -
 مثنوی شریف قلمی خوشخط مطلقا هر شش دفتر در یک جلد تبرک از وظیفه حضرت
 خواجہ قندہار والہ - کلیات مرزا صائب قلمی خوشخط مطلقا نسخہ عمدہ در یک جلد
 شاہنامہ فردوسی قلمی مطلقا و مکلف و مصور از میر امام بخش نالپر متخف شده -
 طبقات واقعی قلمی یکجلد ضخیم بخط عرب از جزء دوم شروع شده -
 مجموعہ رسائل امام سیوطی اکثر در علم تاریخ بخط عرب مشتمل بر ۱۵ رسائل نادرہ -
 تاریخ الخلفاء سیوطی قلمی -

نقائس الفنون تصنیف محمد بن محمود آملی که در ان از ہر علم و فن قدری اصول
 و قواعد نوشته زیاده از صد علم درین کتاب جمع کرده قلمی خوشخط نادر الوجود در آخر قدری ناقص
 یکجلد کلاں -

و مطلع العلوم حکیم مولوی واجد علی خان لکھنوی بر ہمیں طرز چاپ شدہ شائع شدہ است
 الفید ابن مالک قلمی خوشخط معشی - عبد الغفور حاشیہ شرح ملا -
 مغنی اللیبیب ابن ہشام نخوی قلمی خوشخط کامل - غایتہ التحقیق شرح قافیہ قلمی -
 ترکیب الکافیہ قلمی - الہامیہ شرح شافیہ قلمی - شرح مائتہ قلمی -
 سعدیہ شرح زنجانی قلمی - مجموعہ رسائل نخوی قلمی - زنجانی و مصلح قلمی -
 مصباح در علم نخوی قلمی - قطبی شرح شمس قلمی خوشخط و عماد حاشیہ قطبی مولانا عماد الدین
 بن یحیی القاری ہر دو قلمی در یکجلد مطول در علم معانی و بیان و بدیع از سعد الدین
 تفتازانی قلمی - چلبی علی المطول قلمی - حاشیہ مختصر معانی للبزدوی قلمی -

حاشیه هدایه الحکمه للشیخ محمد نصیر الہیکری قلمی - مکتوبات شریف حضرت
 امام ربانی مجدد الف ثانی کامل ہر سہ دفتر در سہ جلد قلمی خوشخط . ایضاً جلد اول برسم خط
 عربی خوشخط فقط جلد اول - ایضاً نسخہ دیگر قلمی کامل - مکتوبات سعیدی یعنی
 مکاتیب حضرت خواجہ محمد سعید فرزند اکبر حضرت امام ربانی قدس سرہ از کتب خانہ
 مشائخ لواری نقل شدہ ناوہ الوجود است و انہا را رابعہ ایضاً از حضرت محمد سعید
 مذکور کہ در ان بیان سلوک ہر چہا طریقہ علی الخصوص طریقہ نقشبندیہ سابقاً از
 اول تا آخر بتفصیل ذکر کردہ بدستخط حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ - روضۃ القیومیۃ
 فارسی قلمی در حالات و کرامات حضرات مجددیہ - حضرات القدس للشیخ
 بدر الدین السمرہندی در احوال اکابر نقشبندیہ تا حضرت مجدد و اولاد و خلفای او -
 سریدۃ المقامات ایضاً در حالات حضرت مجدد از شیخ محمد ہاشم کشمیری قلمی -
 بنا ببع الحیوۃ الابدیہ فی طریق الطلاب النقشبندیہ پر از تصانیف
 شیخ ابوالحسن دہری سندھی ہر سہ جلد در یک مجلد ضخیم کتابی است عجیب در سلوک
 و آداب و معاملات و تحقیقات شریعت و طریقت - کشف الخطا از حضرت
 شیخ محمد فرخ ابن حضرت خواجہ محمد سعید در دفع اعتراضات معترضین بر مکتوبات
 شریف و بہجۃ النظام فی برائۃ الابل مر از تصانیف حضرت مخدوم
 محمد معین تنویری سنہی کہ انہم در دفع اعتراضات مخدوم محمد ہاشم تنویری بر مکتوبات
 شریف و جواب دیگر معترضین است قلمی فصل الخطاب از تصانیف حضرت
 خواجہ محمد یار ساخلفہ حضرت شاہ نقشبندی قلمی خوشخط مناقب مخدومین معظمین یعنی
 مخدوم ابراہیم تنویری و خلیفہ احمد خان نظامانی از تصانیف میاں محمد امین سندھی قلمی -
 مجموعہ رسایل حضرت مجدد الف ثانی بہ مشتمل بر بیست رسالہ مؤلفہ حضرت ایشان
 است مثلاً مسدود و معادیر الہی و درویش و شرح رباعیات خواجہ بزرگ و رسالہ

و حدة الوجود و غیرا همه در یک جلد قلمی. الہی نامہ حضرت شیخ الاسلام عبد اللہ انصاری
 قلمی خوشخط بخط ملا عبد الحکیم بہاگی. چہار چمن نظام و نشر از تصانیف حضرت خواجہ
 عبد الاحد مشہور حضرت وحدت. مکتوبات معصومی ہر سہ جلد کہ ثانی و ثالث در
 یک جلد است در دو جلد. مکتوبات شریف حضرت خواجہ بیگز قدس سرہ قلمی
 یکجا در میانہ. انیس المسریدین از تالیفات حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ بخط
 حضرت ایشان. پنج گنج یعنی سفر نامہ عربستان قلمی بدستخط حضرت ایشان.
 مراد المتقین از تصانیف شیخ عبد الحق دہلوی و از احوال شیخ عبد الوہاب متقی
 و شیخ علی متقی کتابی است نا در الوجود قلمی خوشخط یک جلد در میانہ. اخبار الاخیار
 ایضاً از تصنیف محدث دہلوی احوال مشرک خراسان و ہندوستان قلمی خوشخط.
 مناقب العارفین احوال مولانا جلال الدین رومی قدس سرہ قلمی خوشخط.
 حل المسائل للشیخ العارف عزالدین بن عبد السلام و شرح حکم لابن عباد
 النضری ہر دو در یک جلد قلمی بخط آخوند امید علی ہالائی. شرح لمعات عراقی از شیخ
 ابراہیم ہمدانی فارسی قلمی خوشخط. شرح مشنوی شریف از میان فقیر شد صاحب
 شکار پوری برائے دفتر دوم قلمی خوشخط یک مجلد ضخیم. عوارف المعارف للشیخ
 ابی حفص السہروردی مع الذریعہ الی مکارم الشرعید للراغب الاصفہانی ہر دو
 قلمی بخط عرب مطلا در یک جلد ضخیم. مجموعہ رسائل مخدوم محمد معین تنوی مع
 دیگر رسائل تصوف و سلوک مشتمل بر ۱۵ رسالہ قلمی در یک جلد ضخیم. ایضاً مجموعہ رسائل
 سلوک و اخلاق و عقائد وفقہ مشتمل بر ۱۵ رسالہ. جذب القلوب الی دیار الحبوب
 قلمی. احیاء علوم الدین للامام حجتہ الاسلام غزالی ربع اول و ثانی قلمی مصحح.
 بخط حضرت قندہار والہ در یک جلد. ایضاً ربع اول و ثانی بخط آخوند امید علی ہالائی در دو
 جلد ایضاً ربع ثانی و ثالث قلمی خوشخط مطلا در یک جلد ایضاً ربع رابع در یک جلد ایضاً

چھاپ مضرى کامل۔ التشرعیب والتشرهیب للامام المنذرى بخط آخوند امیدی علی
 بالائی در دو جلد۔ اخلاق المحسنین قلمی خوشخط بخط ایرانی مطلقاً۔ ایضاً نسخہ
 دیگر قلمی بخط سادہ۔ شرح منازل السائرین متن از شیخ الاسلام ہر وی و شرح
 آن از شیخ رکن الدین شیرازی قلمی۔ شرح اسماء الرسول از تصانیف مخدوم محمد ہاشم
 تنوی کتابی است عجیب و غریب کہ در آن تقریباً یک ہزار اسماء آنحضرت علیہ الصلوٰۃ
 والسلام بہ تتبع کثیر جمع کردہ و شرح آن نمودہ قلمی در یک جلد در میانہ۔ تنبیہ المفتقرین
 للامام الشعرانی قلمی۔ شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور للامام السیوطی
 قلمی خوشخط۔ دیگر ذلک مما یطول ذکرہ۔

مضمون علمی در روز نادقہ و لمحہ دین

این یک مضمون علمی نوشتہ حضرت ایشان کہ بر سر ورق کتاب شرح الصدور
 قلمی یافتہ شد درین جا نقل کردہ میشود تا از ضیاع محفوظ ماند۔ و هو هذا۔

بسم الله الرحمن الرحيم

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة
 انك انت الوهاب اما بعد قال بعض اصداقائي قد وقع لي مناظرة
 مع زنديق ملحد فقال ما الدليل على ان القرآن منزل من رب
 العالمين على النبي صلى الله تعالى عليه وسلم فقلت الله عز وجل
 يشهد به فقال من يقول ان الله يشهد به قلت القرآن قال شهادة
 القرآن لنفسه غير معتبرة قلت الرسول قال قول المدعي غير معتبر
 في الشرع قلت النبي صلى الله تعالى عليه وسلم هو الصادق المصدوق ما
 ينطق بالهوى ان هو الا وحى يوحى قال ثبوت القرآن بالقران غير جائز

قالت تحدى النبى صلى الله تعالى عليه وسلم بالقرآن فحجرت بلغاء العرب
 بأن يأتوا بسورة من مثله مع انه صلى الله تعالى عليه وسلم كان امياً
 فان لم يكن من عند الله تعالى لا قوا به ولو كان مثل اقصر سورة من
 القرآن فحجرتهم عن الايمان بمثله دليل على انه منزل من الله تعالى
 فبجعت الذى كفر. فان قيل ما الدليل على وحدانيته تعالى قلت لو كان
 فيهما الهة الا الله لفسدتا فان قيل يمكن الاتفاق بينهما قلت الاتفاق
 بينهما ضرورى ام اختيارى فان كان ضرورياً صاراً مجبورين والله
 العالم لا يمكن ان يكون مجبوراً وان كان الاتفاق اختيارياً فالمختار لا
 يلزم عليه ان يتفق مع الآخر والثانى ان كل واحد منهما مستقل
 فى ارادته او غير مستقل فلان كان مستقلاً فما الحاجة الى شريكه و
 ان لم يكن مستقلاً صار محتاجاً ولا يمكن ان يكون الله العالم محتاجاً.
 والثالث ان فرض الهدى فلا بد ان يكونا خالقين او مخلوقين او احدهما
 خالق والاخر مخلوق فان كانا مخلوقين لا بد لهما من خالق اخر وهلم جراً
 وان كان احدهما خالق والثانى مخلوق فللخالق هو الله تعالى والمخلوق لا يصلح
 ان يكون خالقاً وان كانا خالقين فالمتقدم منهما هو الخالق للثانى فصار
 مخلوقاً وان تساوى فى التقدم فتخليقهما للمخلوق اختيارى ام ضرورى
 والثانى باطل لانه علامة الاحتياج وان كان اختيارياً فكل واحد
 منهما مستقل فى الاختيار ام محتاج فان كان محتاجاً لا يصلح ان يكون
 الهماً وان لم يكونا محتاجين وكل واحد منهما مستقل فى الاختيار
 فما الحاجة الى الثانى وهكذا الحال فى العلم والقدرية والتكوين والترتيب
 فان قلت يمكن ان يتفقا على ان احدهما الله السموات والاخر الله الارضين

قلت الارض بالنسبة الى السماء كبيت واحد بالنسبة الى البلد فما
تساوي في الخلق والحكومة مع ان الارض محتاجة الى السماء في الانبات
الى الامطار وحرارة الشمس وغيرها فصار الى الارض محتاجاً
الى الله السماء ومحال ان يكون الله محتاجاً. الرابع فرضنا ولو يفرض
المحال ان الالهين اتفقا على الابد والبقاء وتدبير السموات وما
فوقها والارضيين وما تحتها وتساوي في الوجود والوجوب وجميع
اوصاف الكمال فانت تعبد اي الله منهما. فاي الله اخترته فذلك
ترجيح بلا مرجح ومن امرك منهما بعبادته وما اسمائهما واي
نسبة بينهما. الخامس ان جاز ان يكونا الهين منققين جاز ان
تكون الالهة ثلاثة او اربعة او خمسة الى ما لا يتناهى من العدد فما
دليلك في الحصر في الاثنين فما جوابك في الحصر في الاثنين فذلك
جوابنا في الحصر في الواحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم
يكن له كفواً احد. السادس ان امكن الاتفاق بينهما كما تقول
امكن الاختلاف كذلك وفي صورة الاختلاف اما ان يكون احدهما
الغالب والثاني المغلوب فالغالب هو الله تعالى والمغلوب لا يليق
الالهوية واما ان يستويا في الغلبة فاللانزهر ان يكون الحرب بينهما
سجالاتاً واذا افسدت السموات والارض فعد مفسادهما دليل
على انه ليس هناك احد يعارض الله الواحد القهار. السابع اذا
كان نظام العالم وترتيبه وتقليبه ودوران الافلاك والكواكب
ونزول الامطار وهبوب الرياح وانبات الارض الاقسام الارزاق
والاحياء والامانة لا يبدل من الله قادر حكيم عليم يقبله كيف يشاء

ويكفي لذلك النظام اله واحد قد يمر اني ابدني فما الحاجة و
 اي ضرورة الى اله اخري شاركة في الامور واي فتور رأيت في
 نظام العالم من اله واحد حتى احتجت الى تجويز اله اخر
 شريك معه سبحانه وتعالى عما يقول الظالمون علواً كبيراً
 الثامن فرضنا الهين ولو بالمحال وفرضنا تساويهما في القدرة
 والغلبة والحكمة والارادة فانت تعبد ايهما فان قلت اعبد
 احدهما بلا تعين فذلك ترجيح بلا مرجح وان قلت اعبدهما
 جميعاً فكيف تقول لا اله الا الله ومن ايهما ترجوا النجاة -
 التاسع ان قلت ان هنالك الهين احدهما خالق الخير والاخر خالق
 الشر كما تترعمه المجوس وسموا خالق الخير يزدان وخالق الشر
 اهر من فذلك باطل من وجوه الاول انك ايهما تعبد ان
 قلت اعبد اله الخير فمن خلق فيك الشر وان قلت اعبد اله
 الشر فمن خلق فيك الخير فان قلت الخير يخلقه الله تعالى والشر
 يخلقه الشيطان قلت الشيطان مخلوق والمخلوق لا يمكن ان يصير
 خالقاً وذلك باطل الثاني الجنة والنار الوعودان في الاخرة في تصرف
 ايهما يكونان ان قلت ان الجنة في تصرف اله الخير والنار في تصرف
 اله الشر فالجسد الكاسب للخير والشر لا بد ان يقطع بنصفين نصفه
 لله الخير في الجنة ونصفه الاخر لله الشر في النار ولا يمكن اجتماع
 الضدين في مادة واحدة وذلك باطل الثالث خالق الشر من خلقه
 ان قلت خلقه الله تعالى صار مخلوقاً والمخلوق لا يمكن ان يصير خالقاً
 وان قلت خلق نفسه للشر اقول لا يبي سبب اختار الشر على الخير ان قلت

سبقه اله الخیر اقول المسبوق مخلوق لانه مؤخر في الزمان من
السابق والحادث لا يمكن ان يساوي القديم فاذا المتساوي في الخلق
لم تساوي في القدرة والارادة العاشر قد علم من كانت له عين
البصيرة من الدلائل التسعة ان لو كان فيهما الهة الا الله تعالى
لفسد تاو من كان في هذه اعلى وهو في الآخرة اعلى واضل
سبيلا ولنختم المقالة بقولي لا اله الا الله وحده لا شريك له
الملك وله الحمد يحيى ويميت بيده الخیر وهو على كل شئ
قدير - سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين
والحمد لله رب العالمين والسر جرم من الاخوان ان يمين على العبد
الضعيف محمد حسن الفاروقى بدعاء المغفرة والرحمة من الله
تعالى - وكانت الكتابة في شهر رجب سنة ۱۳۵۶

بک رساله در سلوک نقش بندید و کیفیت شغل و مراقبه در لطائف خمس
از عالم خلق و عالم امر تصنیف کرده حضرت ایشان -
و دیگر رساله در تحقیق مسئله وحدت وجود و وحدت شهود و معانی اصطلاحی
آن و ذکر دلائل فریقین و تائید مشرب حضرت مجدد و ترجیح مذهب او شان
بدلائل عقلی و نقلی نوشته بودند مگردین وقت این هر دو رساله بدست فقیر
نرسیدند اگر بعد ازین پیدا شد تعریف آنهم کرده خواهد شد -

شعر و شاعری - حضرت ایشان بشعر و شاعری شغفی نداشتند و میل خاطر
بشعر گوئی نمی نمودند بلکه در حق شاگردان و طالب العلمان مضرب استند و
در نصاب تعلیم شنوی یوسف و زلیخا و سکنه نامه را داخل نمی فرمودند البته اشعار
اساتذة متقدمین را و معانی لطیفه و لطائف شعر را بسیار پسند می نمودند چنانچه

در یک بیاضی غزلیات سعدی و جامی و صائب و حافظ که بر تتبع یک دیگر
گفته اند و ردیف و قافیہ یکی است انتخاب کرده نوشته بودند و از رباعیات
رباعی عمر خیام را خیلے دست داشتند و از انہم بعضی رباعی ہا کہ موافق مشرب
و مذاق حضرت ایشان بود انتخاب کرده در جزوی علیحدہ نوشته بودند و آنرا
بذوق و شوق میخواندند و از خواندن آن رقتی پیدامی شد کہ بے اختیار آب
از چشمہائے مبارک روان می شد و گریہ میکردند حضرت ایشان اشعار را
گاہی بطریق موسیقی و طرز ترنم نمی خواندند اگر تمثیلاً بعضی کدام بیتی میخواندند و آن
روان صحیح و صریح میخواندند شکستہ و غلط و ناموزون نمی کردند۔

در اینجا چند نظمہائے متفرقہ و قطعہ ہائے تاریخی کہ حضرت ایشان در غایت
فصاحت و سلاست گفته اند برائے یادگار و دریں اوراق درج نموده میشود۔

در وصف مدینہ مطہرہ

زاوصاف مدینہ ہرچہ گویم قطرہ از دریا است عفاف آنجا کفاف آنجا صلوٰۃ آنجا کذا آنجا
خداوند اعطا کن بندہ خود را بفضل خود قیام آنجا مقام آنجا حیات آنجا مہمات آنجا
اگر خواہی کہ بینی جنت الہامی درین عالم نشین در روضہ اطہر بخواہ از حق نجات آنجا
سالے حضرت ایشان سخت بیمار شدہ بودند کہ امید زندگانی نماندہ بود۔
چون قدری افاقہ و تخفیف یافتند در صفت عافیت و سوال صحت این
اشعار گفتہ اند ۵

ست ادبی ما احمر فی کمال العافیہ

نعمة "مغبونه" عند الرجال العافیہ

لیس یدری کل شخص ما یقاسیہا المریض

لاولا یعرف لها قدر بحال العافیہ

قال صلی اللہ ربی اعطانی کل حین
 فی حیات فی ممات من نزال العافیہ
 طاعة الرحمن تفقید الزمان بها تکن
 ایہا الاخوان لاتنسوا سوال العافیہ
 صرت محسوماً بامر اللہ فانخلت قوائی -
 ذکر تنی مانیت العهد ہا للعافیہ
 جاء قوم بعد قوم عائدین الفائزین
 تلمح البشری بسیمما البعض یا للعافیہ
 قلت یا قوم اعماراً ما شئتموا نصبر الیہ
 ربی الوہاب عندہ من جبال العافیہ
 قل ہذا کل ہذا مل ہذا حل ذ ۱ -

کیف لا اشکو الی المولیٰ نروال العافیہ
 ربنا اجمعنا بفضلك یا کریم المستعان

حرمة الطہل المرجی فی وصال العافیہ

و در فراق و مرثیہ سپر خود محمد شریف کہ در واقعہ زلزہ در کوٹہ فوت شد گفتہ اند :-

بے توائے راحت دل نعمت دنیا چکنم	جان شیریں چکنم دیدہ بینا چکنم
زندگی بہر تو خوش داشتیم اے احت جان	چوں تو رفتی من غم دیدہ تنہا چکنم
گر ز مخلوق بدی چارہ خود میگردم	باقضار و قدر خالق بیکتا چکنم
فرقت روی توائے جان پد زخم دل است	زخم ناصور بگردید مداوا چکنم
گریہ سیدین من رفتت ای جان بودی	جان و مالم بعوض دادمی اما چکنم

لہ قل الطاقہ کل العقل مل القلب حل الضعف . منہ قدس سرہ .

صبر و توفیق فرمنا بخش بن اے مولے یا ایمان بزم غیر این غیر تنہا چہ کنم
تاریخ وفات مرحوم حضرت خیرین جان آغا کہ بر لوح مزار او نصب کردہ اند۔
شیخ عبدالقدوس حق آگاہ کردیں دار بے بقا رحلت
شب پنجشنبہ چارم عاشور روح شان شد و ان سوی جنت
سال ترحیل او بگفت حسن لفظ مخفومیں با سر حسرت
تاریخ انتقال مرحوم شیخ عبدالرحیم سندھی کہ بر لوح مزار او واقعہ قبرستان
مخدوم صاحب درس سند شریف بر شارع بسی نوشتہ نصب کردہ اند۔
شیخ عبدالرحیم خوش خصلت حامی دین و ماحی بدعت
بے سر آہ مرد در غربت
تاریخ تعمیر مسجد در مکان پین تعلقہ کھیرہ کہ برخشتہائے کانی نویسانیدہ بر
پیشانی مسجد در طاق وسطانی دیوار نصب کردہ اند۔
روز محشر کہ جان گداز بود۔ اولین پریش از نماز بود
سال تاریخ این خجستہ بنا گشت ظاہر ز مسجد الغریب بار
مرحوم حافظ اسمعیل کہ خادم و پیش امام مسجد مذکور بود نقل می کرد کہ حضرت
ایشان فرمودند حافظ صاحب تو ہم غریب ہستی و این مسجد ہم از غرباست و تاریخ
آن ہم "مسجد الغریب"۔
درینجا ذکر بعضی تاریخہای نادرہ برائے ضیافت طبع ناظرین خلی از لکھنوی نیست فی الحال آنچہ با حضور
بلا تکلف عرضداشتہ میشود تاریخ وصال پنجتن پاک فی الحال آنچہ با حضور بلا تکلف عرضداشتہ میشود
تاریخ وصال پنجتن پاک علیہم الصلوٰۃ والسلام از لفظ یا سمن تصور کردہ اند۔
حضور انور علیہ الصلوٰۃ والسلام عا۔ بی بی فاطمہ خاتون جنت یتا حضرت علی
کرم اللہ وجہہ فر۔ حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ و حضرت امام حسین رضی اللہ عنہما

تاریخ تولد و وفات حضرت پیر و ستگیر قدس سره -
سینش کامل و عاشق تولد -
۹۱ ۴۴۱
وفاتش دان تو معشوق ای
۵۴۲

تاریخ وصال حضرت محمد قدس سره وارث الرسول
۱۰۳۴

تاریخ وصال حضرت خواجه صفی الله کابلی مخدوم ابراهیم مدنی والایافته قدس سره
تاریخ وصال حضرت شاه عبدالقیوم جد حضرت ایشان آخوند امید علی بالائی در مصر مشهوره
بلغ العلی بکماله یافته و در بلاغت و براءت کمال کرده بر رسائی فکر و دشائی
طبع او آفرین باد تاریخ وصال قبله گاه حضرت ایشان حضرت خواجه عبدالرحمن
غفر له تاریخ وفات حضرت ایشان غفران له زیادت یک الف تاریخ وفات
و شهادت مرزا منظر جان جانان عاشق حمید امات شهید اتاریخ وفات
حضرت غلام جان برادر حضرت کلان که در بکه مکره فوت شد شیخ عمر والد حضرت
ابوالخیر دهلوی در غایت فصاحت در جلد دعایه نظم کرده است -

کرد حضرت غلام جان وفات
روز شنبه نهم ز ذی قعدہ
بدعا گفت سال فوت عمر
در سالیکه برادرم باشم جان بحفظ قرآن مشرف شد حافظ هارون مکه لائی سنه
آن از لفظ حافظ هارون استخراج نمود و این از عجایب و اتفاقات نادره است -
در سالیکه همایون پادشاه دہلی پدر اکبر از زینہ ہائے بام پایش لغزیده افتاد و
جان داد حسب حال واقعه تاریخ آن چنین یافتند همایون پادشاه از بام افتاد -
تاریخ مردن جہانگیر پادشاه ہندوستان از مصرع جہانگیر از جہاں رفت یافتند اندر
در سالیکه شایر جہان برادر خود شہر بار را میل در شہم کشید آن بیچاره تاریخ کور شدن خود خود گفته

روایات صادقہ یعنی خواب صحیح ہم در شریعت معتبر است و ہم نزد بزرگان دین قابل اعتماد و یقین۔ قصہ حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام در قرآن شریف بران شاہد است و ہم ابتدائی وحی و شروع نبوت بخواب ہائے صحیحہ شدہ است در حدیث شریف آمدہ کہ رؤیای صالحہ جزئی است از چہل و شش اجزائے نبوت و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم لم یبق من النبوة الا المبشرات قالوا وما المبشرات قال الرؤیا الصالحہ و فی روایۃ مالک عن عطاء بن یسار و مراد یراہا الرجل المسلم او تری لہ ، و آن سرور کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام بعد از صبح آنچہ در خواب دیدہ بودی بر اصحاب خواندی و آنچہ اصحاب میدیدند بران حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام عرض نمودندی و تعبیر آن پرسیدندی۔

و نیز آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودہ است ہر کہ مراد خواب دید پس حقا و یقینا کہ مراد خواب دیدہ است " نہ غیر مرا " چرا کہ شیطان قدرت ندارد کہ بصورت من متمثل شود چہ در خواب چہ در غیر آن۔ پس اگر بعضی افراد کالمیں امت و اولیائے صالحین دریں منقبت شریک باشند و شیطان بصورت اوشان متمثل نشود جائے استبعاد و محل تردد نیست۔ یک خواب صحیح بہتر از ہزار کشف و کرامت است۔

قال قدس سرہ بعض المنامات التي ارجو بها بفضله تعالى وانا الفقير الى ربه محمد حسن الفلر دق۔

خواب اول

سأیت فی المنام اللیلۃ الحادیۃ تاریخ ۱۱ شہر شوال المکرم ۱۳۳۰ ھ من عشر من شہر شوال المکرم سنۃ ۱۳۳۰ ھ در خانہ خود در کوٹہ بلوچستان خفتہ بوم

ثلاثین بعد الالف وثلثمائة
قبیل الفجرو انانی بیٹی الواقع
فی کویتا کافی نزلت من السفینة
فی بندر الماندوی وانا مع
سرفقة الحضرة الوالد سرحد سر به
وجماعة من الاعیان و فیهم
من المشائخ الراشدية شباب
ومعه جماعة من اعیان
الناس ونحن کلنا نرید زیارة
الشیخ مخدوم ابراهیم قدس
سره فدخلنا البلد وتفرقنا
فیه وكان المقابر اخیطت
بالبلد واكثر البلد خراب
مهدوم البنیان من ابلا و
لما دخلت القبة التي فیها

بشی قبل از فجر در خواب می بینم که
گویا من از کشتی بر بندر مدنی نازل
شدم و من در جماعت رفیقان
حضرت والد مرحوم هستم و دیگر
جماعتی هم از بزرگان است که در آن
پیران خاندان راشدی هستند و
در میان او شان جوانی هست که
باو این جماعت همراه است و ما همه
اراده زیارت مخدوم ابراهیم صاحب
مدنی والد داریم پس در شهر مدنی داخل
شدیم و از هم متفرق شدیم و گویا
بر تمام شهر گورستان احاطه کرده است
و اکثر شهر خراب و ویران شده
است پس من چو در قبر
داخل شدم می بینم

آن مخدوم ابراهیم ابن مخدوم عبداللطیف ابن مخدوم محمد با ششم تنوی علامه سند صاحب تصانیف مشهوره
و معروفه از اولیائے کمالین و علمائے راغبین بود در طریقت از حضرت خواجہ صفی اللہ کابلی بیعت کرده بتقامات علیه رسیده
بود حضرت ایشان را خلافت تاسمه داده مریدان مخلصان بنده را بدست او سپرده بودند و عمده المقامات فرخیزش جا بجا آمد محمد بن
سید محمد فضائل مناقب و سلاله مستقر نوحه است و اولادش سیاحت خود ۱۲۲۵ هجری قمری واقع شده و خاتش در ۱۲۲۵ هجری قمری از
بنده مشهوره و معروفه ساحل ملک کچ و دوده قبر مرتفع بر فراز شریف تعمیر شده است بنزدیک باز مردمان آن دیار مشهور را که غان
هوانی بالائی گنبد میکنند بر تقدیر اگر کدام مرغی برگنبد و پرواز یکند از بالا بر زمین می افتد فی القوری میر و العلم عنده سبحانه و تعالی -
تحقیق نمائند که از اولاد مخدوم محمد با ششم حال کسی نمانده است و زمانه ما از احفادش یکم مخدوم احمد بود که لا ولد فوت شد و من مخدوم محمد ششم
منقطع گردید ۱۲ عه اسمال معروف ب مدنی بدال هندی مفتوح می باشد ۱۲

من ار الشیخ کان الوالد سر حمہ
 سربہ والجماعۃ قد فزعوا
 من التریارۃ وخرجوا من القبۃ
 وانا دخلت وحدى فادا الشیخ
 المرحوم کانہ نائم علی السریر
 فی غایۃ من الخافۃ والضعف
 وعلیہ ثوب ووجهہ المبارک
 مغطی تحت الثوب لکن
 صدرہ یتحرک بذکر اللہ
 تعالیٰ قلبہ یضطرب فی صدرہ
 فجئت من قبل رأسہ وملت
 علیہ فی السواجمۃ فاذا هو
 تحرك واضطرب کانہ یزید
 رد السلام علیّ وبعض الناس
 فی تلك القبۃ ينظرون الیہ
 ویتعجبون من تحركہ الیّ
 فقعدت عند مواجہتہ
 ساعۃ واشتغلت بالذاکر
 القلبی وتلذذت منه عایۃ
 التلذذ لان قلبی تحرك
 بالذاکر خلاف المعهود ثم

کہ والد مرحوم با دیگر جماعت از زیارت
 فارغ شدہ بیرون می آیند و
 من تنہا در قبہ داخل شدم
 می بینم کہ مخدوم مرحوم بر چارپائی
 در خواب اند و بغایت ضعیف
 و نحیف الجسم ہستند و بر روی
 خود چادری کشیدہ اند لکن سیمہ
 مبارک ایشان بذکر خدا تعالیٰ
 متحرک است و تمام سینہ و
 اضطراب است پس من از
 جانب سر ایشان آندہ در
 مواجہہ ایستادہ سلام کردم
 پس ایشان حرکت و اضطراب
 کردند گویا کہ برائے جواب
 سلام من ارادہ میکنند
 و بعضی کان کہ در آن قبہ
 بودند سوی ایشان می نگرند و ازین تحرك
 ایشان بطرف من تعجب میکنند
 پس من در مواجہہ ایشان ساعتی بنشتم و بذکر
 قلبی مشغول شدم و بسیار تلذذ یافتم
 چرا کہ قلب من خلاف معهود بذکر تحرك شد

خرجت عنه ولحقته بحضرة
 الوالد مرحوم به ونحن نداء
 في نرقق الماء بينة فاذا مسجد
 عتيق من الحجر الاصفر منقوت
 على حيطانه من الخارج ايات
 القرآن الكريم على حسب عادة
 اهل الهند ونزل الوالد والجماعة
 في ذلك المسجد والشيخ
 الراشدى في خيمته له خارج
 المسجد ومعه جماعة من
 العوام والجهال كأنهم مشغولون
 بنحو من اللهب ورايت الوالد
 رحمه الله قائماً جنب الحائط
 المواجه لقبلة الشيخ
 المرحوم قدس سره كأنه
 يستودع ويريد الانصراف
 واضعاً يده على صدره
 تعظيماً للشيخ المرحوم
 فلما رأيت الوالد فعل ذلك
 جئت ووقفت كذلك حتى
 انصرف الوالد وجئت ثانياً

پس از قبه بیرون آمدم و بحضرت
 والد ملحق شدم و ما همه در کوچه های
 مدنی گشت میکنیم پس یک مسجدی
 کهنه از سنگ زرد دیدیم که بر دیوارهای
 آن آیات قرآن مجید حسب قاعده
 اهل هند منقوش است -
 حضرت والد مرحوم با تمام جماعت
 در آن مسجد قیام نموده و آن شیخ
 راشدی در یک خیمه خارج مسجد
 قیام نموده و با او جماعتی از جهال
 و عوام الناس است - گویا
 بنوعی از لهب و لعب مشغول اند
 و والد مرحوم خود را دیدم که در جنب
 دیواری در مواجهه شیخ مرحوم دست
 بر سینه داشته تعظیم
 استاده اند گویا که رخصت
 میگیرند و واپس میروند
 پس من هم بموافقت والد خود
 آمده ایستادم تا که والد من
 رخصت شده رفتند و
 من باز درون قبه برآید

ودخلت القبلة امر يبد
الوداع وجئت من قبل
قد ميه على حسب عادة
النراثر فرائت الشيخ
على ذلك السريزو عليه
ثوب وكان وجهه المبارك
غوالمشرق وهو مضطجع
على شقه الايسر فخطر بيالي
ان كان الشيخ علم بجيئي
اليه يتحول وجهه الى فاذا
الشيخ تحول على شقه
الايمن وتوجه الى و
افاقاعد عنده متوجه
الشيخ مستند بالقبلة وكانه
يخاطبني ويلا طفتني
وليساعدني وتكلم بكلام
كثيرا ما احفظا كثيرا
وفي اخر ذلك قلت له
يا شيخ ادع لي كي
اتخلص من خطرات
الشیطان ووساوسه

وداع داخل شدم واز
جانب قدم او آندم چنانچه
عادت زائران است پس شیخ
مرحوم را دیدم که همسان طور بر
چارپائی خفته اند و جامه بر
خود کشیده اند و روی مبارک
ایشان جانب مشرق است و
برپهلوی چپ خوابیده اند
پس من در دل خود اندیشیدم
اگر شیخ را از آمدن من خبر می شود
ضروری خود بطرف من میگرداند
تا که شیخ برپهلوی راست گردیده
سوی من متوجه شد و من
نزد او متوجه بشیخ و مستدبر
بقبله شستم ام و با من گفتگو
میکند و ملاطفت می نماید و
مساعدت میکند و بکلام کثیر گفتگو
می نماید که اکثر آن بیاد من نمانده و در
آخر آن من میگویم که
ای شیخ مراد عاکن از خطرات
و وسوسه شیطان نجات یابم

فرفع یدیه و دعالے
 فاذا هو قوی من الحالة
 الاولى التي سرائته وحيته
 المباركة بيضاء كانها
 مقطوعة فوق القبضة
 او مرشدا للاحمد فاذا هو
 رفع رأسه وقعد بعض القعود
 فوق السرين وجذب يدي
 الصني بقوة وقبيلها على قام
 الكف تقبيل جيد او سرعت
 ان الی تقبيل يده و
 قبلتها كذلت وانا
 متحسر فجلان من تقبيل
 حضرة الشيخ على يدي و
 ودعته وخرجت من قبته
 ولحققت بالسرفقة كان
 جمالين العرب يشدون
 الثقالنا ويروحونا وبعده
 رأيت اشياء ما اقدر كبت بها
 لعدم اعتمادی على حفظی
 والله اعلم

پس ہر دو دست خود برداشت
 و دعا کرد و دیدم کہ درین وقت
 قوی تر بود از حالت اول و ریش
 مبارک او سفید مقطوع
 فوق القبضة بود یا چہرہ
 سفید گندم گون پس ناگاہ سر خود
 بالا کرده بر چار بانی بنشت و دست
 راست من بزور کش کرده گفت
 دست مرا بقوت تمام بوسه داد
 من ہم بزودی دستہائے او
 را گرفت چہنیں بوسه دادم
 و از بوسه دادن شیخ من ...
 دست مرا بغایت خجالت و حسرت
 خوردم پس میں طور و دل او کرد
 از قبہ بیرون آمدم و بار فیکان
 خود ملحق شدہ گویم کہ درن وقت
 شتر بانان عرب بار و اسباب مارا بر
 شتران بستہ میکنند و کوچ میکنند
 و بعد ازاں چیز ہائے دیدم کہ از جہت
 عدم اعتماد بر حفظ خود نوشتہ نمی
 توانم

نواب دوم (۲) رایت فی المنام یوم الربیع

السابع عشر من شهر شوال
المکرم سنتا شتین وثلاثین
وثلاثاً ثماناً بعد آلاف وانا
مضطجع فی مسجد الکویت
الذی هو علی ساحل البحر
الفارسی نصف النهار و
کنت فی رفقة من اهل
السند نريد الحج تعطلنا اياماً
ورجعنا من بغداد نريد السفر
الی جدة لكنه ما ساعدنا
التقديرو منعنا من السير
وسمعنا بخروج القافلة
علی طریق البر من الکویت
فترينا فی کویت والجمال
یتأخر يوماً فيوماً حتی جاء
ذلك اليوم الذی رأیت
فیه الرؤیا وقال القافلة
متعطلة اياماً فحسرت
تحسراً کثیراً وقلت فی نفسی

روز چهارشنبه تاریخ ۱۲ شهر شوال ۱۲۳۲
بجواب دیدم و من آن روز در
مسجد کویت بر ساحل
بحر فارسی وقت نیمروز
خفته بودم و با من جماعتی
از اهل سند و رفیقان سفر حج همراه
بودند که از بغداد شریف
مراجعت کرده آمدیم و اراده
رفتن طرف جده داشتیم مگر
تقدیر مساعدت نکرد بسیار
روزها در کویت معطل
ماندیم و راه رفتن مانده و
شنیدیم که یک قافله براه
خفگی از کویت بکه مکه میرود پس
بهیں امید در کویت اقامت کردیم
و ختر بانان هر روز از دروازه میکردند تا که
آزاد صفا جواب دادند و گفتند قافله تا هنوز چند
یوم معطل گردید پس بسیار حسرت افسوس کردم
و در دل خود گفتم

هذه الامور كلها من سوء
اعمالى وما انا اليق
ان اتشرف بنى يارس
نبى عليه الصلوة والسلام و
كنت كثيراً ما اقراء
الصلوة على النبى صلى الله
تعالى عليه وسلم بهداه
الصيغته اللهم صل على
نبينا محمد النبى الامى
الطاهر الزكى صلوة تحل
بهما العقد وتفرج بها
الكرب وتفضى بها الكرب
وترضى بها الكرب وعلى
اله واصحابه وبارك
وسلم فرائد قبيل الظهر
كافى فى الحرم المحترم المكى
ترادها الله شرفاً وعظيماً
بقرب الركن اليمانى والناس
ينزدحمون على شئ بينهم
فدخلت فيهم فرائدتهم
كانهم يريدون وضع الحجر

که این همه شامت اعمال من است شاید من
لا ائح آن نیستم که زیارت بیت الحرام و یاره
قبر نبی علیه الصلوة والسلام مشرف شوم
و من اکثر در خدمت باین صیغه بر رسول کریم
علیه الصلوة والسلام میخواندم
اللهم صل على نبينا محمد النبى
الامى الطاهر الزكى صلوة تحل
بهما العقد وتفرج بها الكرب و
تفضى بها الكرب و يرضى
بها الرب و على اله واصحابه
و بارك و سلم
پس قبل از ظهر در خواب مى
بینم که گویا من در حرم محترم
مکه مکرمه زاده اش شرفاً و تعظيماً
نزدیک ركن يمانى ایستاده
هستم و مردمان بر یک چیز
از دحام دارند پس من در میان
اوشان در آمدم و دیدم
که گویا اوشان اراده
برداشتن حجر اسود
دارند.

الاسود فی محله المعروف وانهم
 قلعه لا صلاحه او لا صلاح
 محله المنيف وما يقدر احد
 ولا يتجرأ على محله فاذا
 اناب رجل جاء في غايه من
 العز والشرف ونهاية
 من حسن الملبس وكأفنه
 يطول على الناس قدأ و
 علمت انه النبي صلى الله
 تعالى عليه وسلم فجاء و
 اخذ الحجر من بينهم
 وصار الحجر في يديه
 الكريمتين كأنه طفل
 رضيع في غايه من الحسن
 وعليه الثياب الفاخرة
 فرفعه النبي صلى الله
 تعالى عليه وسلم حتى
 لحق رأس الصبي بالخشبة
 التي كانت هناك بمنزلة
 السقف فإراد ان يضع في
 محله المعروف فتعلجت

رواه مكان اصلي آن را
 کشیده جهت اصلاح آن
 با اصلاح مکان آن می بردارند
 مگر کسی قوت و طاقت برداشتن
 آن ندارد تا که یک شخصی در غایت
 غرت و شرف و نهایت حسن
 لباس دران میان دیدم
 که در قد و قامت هم بر دیگر مردان
 تفوق داشت و دانستم که آن رسول
 کریم است علیه الصلوة والسلام
 پس آمد و حجر اسود از میان
 آنها برداشت و آن حجر در
 دستهای مبارک آن حضرت
 علیه الصلوة والسلام چنان
 بنظر آمد که گویا طفل شیر خواره
 ملبوس بلباس فاخره هست
 پس آن حضرت علیه الصلوة والسلام
 او را بالا برداشت تا که سر آن طفل بچوبی که
 در سقف آن محل بود رسید و خواست که
 آزاد محل معروف خود نصب کند
 پس من تعجیل کرده

الى محله لا نظف يثوبى و
 قلت فى نفسى اذا نظفت
 بهذا الثوب الا بيض الرقيق
 الذى فى يدي اتحفظ
 على ذلك الثوب للتبرك
 ووصلت الى المكان الشريف
 قبله صلى الله تعالى عليه
 وسلم ونظفت المحل
 ومحل ارفع من الحالة
 المعهودة حتى انى ارتفعت
 عليه وغلقت ساعدى
 اليسرى على خلقه فضيته
 المعروفة وتمسحت
 المكان الخالى بثوبى الذى
 كان فى يدي اليمنى وجاء
 النبى صلى الله تعالى عليه
 وسلم وعادنته فى وضع
 الحجر المبارك فى مكانه و
 جعل صلى الله تعالى عليه
 وسلم وجه الحجر الاسود
 الى الداخل لانه مكسور و

بجامه خود آن جای را صاف کردم و
 در دل خود گفتم چون باین جامه
 سفید و باریک که در دست من
 است جای را صفا کنم آن جامه را
 بطور تبرک پیش خود محفوظ خواهم
 داشت پس بآن مکان شریف
 قبل از آنحضرت علیه الصلوة و
 السلام خود را رسانیدم و جائے
 را پاک کردم و آن محل را بالاتر از
 محل معهود یافتم تا که من بالاتر
 شدم و بازوی چپ خود را بر حلقه
 فضیت معروفه آویختم و آن مکان
 خالی را بجامه که در دست راست
 من بود خوبطورا بیدم و صاف کردم
 پس آنحضرت علیه الصلوة و السلام
 آمدند و من باحضرت ایشان در
 داشتن حجر مبارک معاونت نمودم
 و گردانیدند آنحضرت علیه الصلوة و السلام
 رئے حجر مبارک را بطرف
 داخل چرا که
 شکست بود و

وجہ الداخل جعلہ خارجاً
 فأول ما وضعه كان مائلاً
 ثم صلحته وسويته
 مستقيماً وليس به
 سواد وكونه قريب من
 البياض الى الطول اقرب
 منه الى التدوين بشكل
 مخروطي - واما شمائل
 النبي صلى الله تعالى عليه
 وسلم فما تبين لي الا
 اني علمت يقيناً انه النبي
 صلى الله تعالى عليه وسلم
 وقلت في نفسي انه صلى
 الله تعالى عليه وسلم وضع
 الحجر الشريف في محله
 ايام المشركين وما يليق
 احد بهذه المنزلة الا
 هو صلى الله تعالى عليه
 وسلم وادت منامي اني
 اصل انشاء الله تعالى
 مع الرفقة الى زيارة بيت الله

گردانیدند طرف داخل آن راسوی خارج
 پس اول که آزاداشتند قدس مائل
 بود من چیز که گردانیده راست و برابر
 قائم گردید و سیاهی در رنگ حجر اسود مبارک
 نبود بلکه سفیدی مائل بود و در شکل
 از تند ویر بطول اقرب و مخروطی بود و اما
 شمائل حلیه مبارک آنحضرت
 علیه الصلوٰۃ والسلام پس
 بر من ظاہر نشد مگر یقین داشتم
 که این شخص آنحضرت است
 علیه الصلوٰۃ والسلام و
 در دل خود گفتم که آنحضرت
 علیه الصلوٰۃ والسلام در
 زمانه مشرکان ہم حجر اسود را
 بر محل خود داشته بودند و بغیر
 آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام
 دیگر کسی شایان این امر
 نیست پس تعبیر کردم خواب خود را باینکه
 من با جماعت رفقاء ان شاء الله
 تعالی ہم درین سال
 بزیارت بیت الحرام

خواب سوم

(۳) تاریخ ۱۷ صفر ۱۳۳۷ شب جمعہ در خواب دیدم کہ گویا بشہرے
 از شہر ہائے ہندوستان رسیدہ ام و دران شہر زیارت گاہ محبوب سبحانی
 قطب ربانی حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ است و وقت
 صبح درانبوہ عالم زیارت مشرف شدہ میخوام کہ در نیم ریل کہ وقت عصر
 ازان شہر روانہ میشود پس بخانہ بردم بلکہ بگی والہ نیز تاکید روانگی میکند
 و میگوید کہ دفعہ دوم زیارت شریف از راہ شہر نباید رفت از بیرون شہر
 از سڑک عام میریم چونکہ ازان راہ دفعہ دوم نزدیک قبہ مبارک رسیدیم
 از بگی پیادہ شدہ از دروازہ قبہ تا مرقہ منور قریب پنجاہ قدم مسافت بنظر
 می آید و این دفعہ اندرون قبہ فرش و فرش نہایت عمدہ است اما بیچ
 کسی را برائے زیارت بغیر خود دران وقت نمی یابم و مرقہ شریف را پنجرہ عمدہ
 چنانچہ در بغداد شریف دیدہ بودم بنظر می آید و بالاسی پنجرہ پوشہائے عمدہ و
 ہار گلہائے موتیہ و غیرہ دیدہ می شود من از دروازہ قبہ آن صفائی و اہبت را
 دیدہ نہایت بدوق و شوق بنشستن پیش میروم و میگویم ع
 ز خوبی روئے خوبت تازہ تر باد

قسم کلمات شوقیہ - چونکہ بقرب پنجرہ از طرف قبلہ رسیدم گویا کہ وجود مبارک
 بیرون قبرست زیر پوشہادر تحرک می آید و دستہائے مبارک نہایت سفید
 و پر گوشت و نرم برائے مصافحہ بیرون می کشند من ہر دو دست مبارک
 را گرفتہ بوسہ میدهم و جہش می مالم کہ درین حالت تمام وجود مبارک شل ظاہر
 میشود بامادر سخن میشوند و لطفہائے گوناگون و الطافہائے زیادہ از بیان مشفقانہ
 میفرمایند چنانچہ در فہم می آید کہ سخن بلغت افغانی بطرز اہل پشاور بامیگویند

یکی ازان حکایات کہ وقت تخریب طرماندہ آن است کہ میگویند شیخ
 بہینڈہ شاہ آمدہ بودند چیزی میخواست اورا گفتم چہ می خواہی از قبیل
 اوراد و سلوک چیزی میطلبی گفت بلی اورادادہ شد بمن فرمود تو اورا زیارت
 نکردی عرض کردم کہ مرا زیارتش محاذوم نبود فرمودند کہ در ہمیں شہر بطرف دیگر
 است دران وقت کسی آنجامی بینم از اومی پرسم کہ نام این شہر چیست؛ او
 میگوید لاہور کسی دیگر کہ گویا از خادمان من است اونیز آنجا حاضر میشود او عرض
 میکند کہ حضرت مرا لعاب دہن بدہ گویا کہ لعاب دہن دادن اوشان را
 پسند نمی آید بخیرند و خرمی را کہ در کنج پایان تجرہ از قبیل کلوخ و غمرہ بود او
 را دم کردہ میدہد باز بہادر گفتا و میشوند حلیہ شریف چنان بنظری آید کہ گندم
 گوں است و نہایت نمکین است دندانہائے مبارک نہایت درخشان ریش
 مبارک دران وقت بنظر نیاید لباسی کہ دران وقت پوشیدہ اند جلدہ باری
 سرخ و زلفہ عمدہ بطریق ازار و درار بے دوخت است چیز ہائے فرمودند
 کہ از جہت عدم اعتماد بر حافظہ نمی توانم نوشت آخر عرض کردم کہ ما این وقت
 می فرستیم اما چونکہ ایشان امر زیارت می فرمایند امشب می مانم زیارت مامور بہ
 حاصل کردہ فردا خواہم رفت ازان خوشنود گشتند باز پرسیدم کہ نام
 آن شیخ فراموش شد میفرمایند "بہینڈہ" یا شیخ "بہینڈہ" اورا می گویند از من
 دو لفظ یکی گفت مگر لفظ "شاہ" را دریں دفعہ فرمودند از انجام خص شدہم و
 ہجوم خلق در قہ دیدم و حضرت در پردہائے قبر پوشش غائب شدند و بیدار شدم
 والعلم عند اللہ سبحانہ
 العبد محمد حسن غفرلہ

نواب چہارم

(۴) سرایت فی المنام لیلة السامیۃ تاریخ ۱۶ رمضان شریف ۱۳۱۶ھ

عشر من شهر رمضان المبارك
سنة سبع عشرة بعد الالف
وثلاثمائة كان محمد بن النجار التكري
مشغول بصنعة مع اخيه يوسف
وكان محمد المذكور قد توفي قبل
الرويا بشهر تقريبا سرأيته ضعيفا
في غاية الخافة مما كنت سرأيته
في حياته وهو يقول مات في
هذه السنة من اشخاص كثيرة
فاقول له كنت ممن توفي
فكيف جئت الى هذه الدنيا
فقال ان الله احباني بعد الموت
وردني الى الدنيا فقلت له اول
ما يسئلون عن الصلوة ام الصيام
قال الصلوة فقلت عن الاسلام
قال ذلك اول ما سئلتني عنه
فقلت في جوابه لا اله الا الله
محمد رسول الله وسئلتني
عن اشياء وكثيرة فقلت في
جواب اكثرها كذا قال
مرشدني اذ كذا سمعت

در خواب دیدم گویا محمد بن نجار
تکبر والا بنا برادر خود یوسف بکار خود
نجاری مشغول است حال آنکه
محمد مذکور یک ماه تقریبا
قبل از دیدن این خواب فوت
شده بودی بنیم که از حالت حیات
بسیار ضعیف و نحیف شده است
و میگوید که درین سال بسیاری
از میان وفات یافته اند من
میگویم تو هم سال مرده بودی
پس چه طور زنده شده در دنیا
آمدی؟ پس میگوید که خدائے
تعالی مرا باز زنده گردانید و دنیا
آور پس گفتم که اول سوال از نماز شده
بود یا از روزه گفت از نماز باز گفتم از اسلام
گفت آن خود او لا پر سیده شدم
انان پس من در جواب آن گفتم که لا اله الا
الله محمد رسول الله و پرسیده شدم از دیگر
بیا چیزها و در جواب اکثری از آنها می
گفتم که مرشد من چنین گفته است یا آن
مرشد خود چنین شنیده ام۔

عن مرشدی فقال لے
السائل عن الرب تعالیٰ
وهو فی صورة انسان حلیم
الطبع هل لك حجة غیرها
قلت لا فترکني وملناقشني
وقال كلمات فی احوال الآخرة
لما عتمد علی حافظتي
ان اذكر ما فقلت لآخيه
كيف دفنته حیا قال ذهبت
الی القبر فحضرت منخرة فوائته
جالسا فی زاوية القبر ضعيفا
نحيفا كما تراة وجبت .
والله اعلم انتهي

ومرشدہ حضرت الوالد رحمہ ربہ

خواب پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

شب شنبہ تاریخ سوم شہر ذی قعدہ
۱۳۳۵ھ وقت سحر و خواب دیدم
ومن آن شب در بالا خانہ خود در کوٹ
خفتہ بودم

مرأيت فی المنام ليلة السبت
الثالث من شهر ذی القعدة
اثنين واربعين بعد الالف
وثلاثمائة وقت السحر وانا فی
غرفتي الواقعة فی بيتي الذی فی

الکویت کافی مع رفقة
عائز مین الی سفر الحرمین
الشریفین ومن الراجین فی الرفقة
القاضی خان محمد و عبد اللطیف
و غیرهما۔ مرآیت احوال السفر
والسفن والبحر والبواہر البحر
والبری ثم مرآیت کافی فی المدینة
المطهرة علی صاحبہا الصلوة
والتحیة کافی فی مواجہة النبی
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم وهو
فی حالة وفاته لكنه خارج عن
القبر المخطر وعلیہ ثیاب نفیسة
ثم تبدل الحال کأنه صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وسلم توفی فی ذلک
الوقت وانا من الذین یتعبدون
التجهیز والتکفین له صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وسلم فاذا البکاء
علیت علی من رحلته صلی
اللہ تعالیٰ علیہ وسلم وتخیت
عنه واکبت علی الامس وقل
یا رسول اللہ کما اقول فی البکاء

گویا کہ من با جماعتی از رفیقان کہ دران
قاضی خان محمد و حاجی عبد اللطیف
ہم ہستند بسفر حرمین شریفین طیاری
کرده میر و ہم حالات و کیفیات سفر
از کشتی با و جہاز ہائے بحری و
باہر بری ہمہ بنظر آمدند بعد ازاں
می پیغم کہ گویا من بمسندینہ شریفہ رسید
ام و در مواجہہ آنحضرت صلی
اللہ تعالیٰ علیہ وسلم نشستہ ام و
آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام
در حالت وفات ہستند مگر از قبر مبارک
بیرون ہستند و لباس نفیس بر سر
اوشان است پس یکدم حالت تبدل
گردید و دانستم کہ آنحضرت علیہ الصلوٰۃ
والسلام الحال وفات کرده ہستند و من
خدمت تجہیز و تکفین میکنم پس ناگاہ
بر من از وفات اوشان گریہ
غالب شد و من قدری دور شدہ
بر زمین افتادم و میگویم
یا رسول اللہ از فراق
او در گریہ ہمیں طور

لفراقه صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
 فاذا هو متحرك وقام ونظر
 فی جمیع الحاضریں علی
 ینظر فی کائنۃ صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وسلم یزید تلقی وانا
 من شدۃ الحسنة والادب
 لا اجس امر علی تقبیل یدہ
 وقد ما حتی انه توقف
 من المشی ونظر لا الشریف
 علی ولا النسی حسن عینیہ
 الکریمتین ووقتہ نظر ہما
 الی فممت واکبت علی
 من جلیہ الشریفین وقلبتہما
 فرفع رأسی من القدمین
 بید ید الکریمتین وضعتی
 الی صدرہ الشریف وقال
 اللہ اعطانی بعض الحیات
 وخرج من الجماعۃ فابتدرت
 الی نعلیہ کی اسویہما لہ صلی
 اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فتوینہما
 بحمد اللہ تعالیٰ بین الجماعۃ

فریاد میکنم ناگاہ حضرت اوشان
 تحرک کردند و برخاستند
 و در تمام جماعت نظر شریف
 اوشان سوئے من بود و سوی
 من می دیدند گویا کہ ارادہ ملاقات
 من دار و مگر من از شرت حرمت
 و ادب بوسیدن دست و قدم ہما
 اوشان جرأت نمی کنم تا کہ
 حضرت ایشان علیہ الصلوٰۃ والسلام
 بر سر من ایستادند و سوی من نگریستند
 و تا الآن حسن چہمان مبارک
 و تیری نظر اوشان سوی من از یاد من
 نمی رود پس برخاستم و بر قدم ہما
 مبارک افتادم و بوسہ دادم پس بہر دو
 دست مبارک سر مبارک داشتند و در بغل
 گرفتند و من بہر دو کہ خدائے
 تعالیٰ مرا قدرے زندگی عطا فرمود
 و از جماعت بیرون شدند پس من
 دویدم و نعلین مبارک را پیش پای
 اوشان من بحمدہ تعالیٰ برابر کردم و از
 تمام جماعت این

وخرج هو من ذلك المكان
واتبعته حافياً ادباً
له صلى الله تعالى عليه وسلم
نجاء وجلس في مكان وهناك
بعض المأكولات من
جنس البقولات والجنس
اللاهورى المطبوخ والسلق
وغیره مما هو حلی الله تعالى
عليه وسلم جلس ویاكل
منه شیئاً فشیئاً وانا ناولت
شیئاً من جنس المأكولات
المذكورة وقد منته له
کی یأكله فاعطانی حلی
الله تعالى علیه وسلم منه
شیئاً کثیراً وذلك الشئ
كانه اصول الجنرال الالهورى
المنطبوخ متصل بحمضه
ببعضی فاحذته منه و
قبضته اکسر اما العطیته
وقلت یا رسول الله امرید
الجمع انا ووالدی فقال

سعادۃ من حاصل کردم پس
آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام
از انجا برآمدند و من برهنه پایی از
جهت ادب در پس او شان روان
شدم پس آمدند و در یک جائے
نشستند و در انجا بعضی اشیاء خوردنی از
جنس ترکاری و زردک لاهوری و شلغم
موجود بود و آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و
السلام ازاں تناول فرمودند
و من بعضے چیز ہائے خوردنی پیش
روئے ایشان میداشتم تا بخورند
آزاں پس آنحضرت علیہ الصلوٰۃ
والسلام بسیار مقداری ازاں مرا
عنایت فرمودند و آن چیز
گویا زردک لاهوری پختہ
بود کہ بعضے با بعضے بہسم
چسپیدہ بودند پس من
آن را از دست مبارک گرفتم
و بتکریم علیتہ شان را
قبول کردم و عرضہ کردم کہ یا رسول اللہ
من و والد من ہر دو ارادہ حج داریم

رسول الله صلى الله تعالى
 عليه وسلم والدك توفي
 بمكة كانه يخبر بخبر الغيب
 فصداقتهم وما تألت من
 خبر فوت الوالد بسبب
 ذوق مخاطبتهم في الصلاة
 والسلام وقال في حقه فلان
 الهندي يشتكي منه والضخم
 الفلاني قال كذا كانه ينكر
 عليه ونسبت ما قاله صلى الله
 تعالى عليه وسلم في حقه
 فقلت يا رسول الله من
 الضخم قال ايوب فعلمت
 انه يريد الحجام ايوب خان و
 حضر بعد ذلك جماعة من
 السنود ثم تكلم مع واحد
 من السنود ما عرفه باللفظ
 وجبرني بيننا حكايات ومخاطبات
 وعنايات ما اقدر من تحسيرة
 خوفا من الزيادة والنقصان
 في البيان ويمنعني من ذلك

آنحضرت عليه الصلوة والسلام
 فرمودند که والد تو در مکه فوت شده
 است گویا خبر از غیب میدهند و
 من خبر ایشان را تصدیق میکنم
 و از فوت والد خود هیچ غم و الم
 نمیکنم بسبب شوق و ذوق گفتار
 حضرت ایشان پس فرمودند که فلان
 مردم هندی از دشکایت میکنند و
 فلانی ضرب چپیس میگویی گویا که بران شخص
 انکار میکنند و دیگر آنچه در حق آن ضرب
 فرمودند از خاطر فراموش شد
 پس عرض کردم که یا رسول الله آن
 ضخم و ضرب کدام کس است فرمودند
 ایوب و من دانستم که مراد ایشان
 حجام ایوب خان لاسی هست پس جماعته
 دیگر از سندیان آمدند و با کمی از آنها که من
 نشاختم بلطف و عنایت سخن کردند و در
 ضمن آنچه حکایات و مخاطبات
 و عنایات حضرت ایشان با من در میان آمد
 آنرا بیان کرده نمی توانم از جهت خوف کمی
 و بیشی در بیان چرا که

قوله صلى الله تعالى عليه وسلم
من كذب على متعمداً ألقى الله
وما ادرى بأئتي لغة كان الكلام
بيننا وما ادرى كيف اكتب
حلاوة ذلك الوقت وسروره
فباله من وقت ويا لها من ليلة
فلما استيقظت وحلاوة الرويا
في قلبي سمعت نداً الاذان
للصبح وصلى الله تعالى على
سيدنا محمد وعلى اله واصحابه
وبارك وسلم.

العبد الضعيف محمد حسن الفاروقی

نواب ششم

۱۴ - تاریخ رمضان المبارک ۱۳۱۳ روز شنبه در غرضه خود واقع شده
ساینداد وقت چاشت در خواب دیدم که گویا من در حرم محترم مدینه
طیبه بستم اما حرم شریف بحالت اصل نیست کهنه و بوسیده و قبر
معطر مکرّم اوصی الله تعالی علیه وسلم بیرون از پنجره ظاهر بر زمین است و
چون کشتی آن مقام در تحریک است این بنده گویا برای دعا طلبی شیخ
سندهی که سابق مطوف سنود در مکرمه بود آنجا حاضر است بعد دعا شیخ
حسین را دیدم که با جماعت کثیر مشغول کار و بار خود است این عاجز و دفعه
دوم بحضور شریف حاضری نمود و درین دفعه وجود مظهر مبارک بیرون از قبر گویا که

در مدینه شریف آمده است من
کذب على متعمداً ألقى الله
نمی دانم که بکدام لغت و زبان
میان من و آنحضرت علیه الصلوة
گفتگو شده بود و نمیدانم که چه
طور مزه و شیرینی و خوشحالی
آن وقت بیان بکنم چه خوش
وقتی بود و چه خوش شکی پس
چون از خواب بیدار شدم و
شیرینی آن خواب در دلم بود که اذان
سحرگاه شنیدم و برخاستم.

بر پہلو خفته است اما بطرحیکہ پایہاں مبارک مضموم ببدن شریف است بقرب شان
ایستادم و دعا ہا خواستم و بلفظ یا رسول اللہ وغیرہ اور اشفیعی میکنم دریں اثناء جرات
میشود کہ بیکدم پیش شود دست مبارک را گرفته بوسہ وہ چونکہ نزدیک شدم
چہ می بینم کہ ہر دو دست مبارک را چوں ابر رحمت الہی بر این غلام میدارند و چوں
بغل کشی معاملہ در میان می آید و چنین مضمون ادا میفرمایند دیگر کیفیات کہ در آن
حالت دیدہ شد بیان آن نمی توانم کہ برابر پیاد و نماندہ اند اللہم صل وسلم
و بارک علی سیدنا محمد النبی الامی الطاهر النرکی و علی الہ وصحبہ و بارک وسلم

خواب ہفتم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

۱۔ شب سہ شنبہ تاریخ ۲۸ جمادی الاول ۱۲۵۲ھ قبیل السحر در خواب دیدم
و من در آن شب در کوئی خانہ خود واقعہ کوہستان کوٹہ بودم کہ گویا من با جماعت
کثیرہ از حضرات مجربہ و سوار سیان و شتران در خدمت و حاضری حضرت
قبلہ گاہ خود رحمت اللہ علیہ ہستم و بطرح سفر سندھ منزل در باجارہ تعلقہ
سیوہن مقرر است و من خود را واقف دانستہ پرسان اوطاق سید عبد النبی شاہ
میکنم و داخل شہر مذکور شدہ ایم باز حضرت قبلہ را در جلے دیگر کہ بے مرتفع است
می بینم کہ امامت نماز جمع کثیر از خلق اللہ میکنند و آن نماز ظہر است من بزودی
تجدید و منورہ خود را بجاعت میرسانم در دل میگدیم کہ ساعت یک است از روز
آیا وقت ظہر و غسل شدہ باشد یا نہ کہے از اہل جاعت میگوید کہ حضرت نماز
جنازہ بر کس خواندہ بود خواستند کہ بہمان وضو نماز ظہر ادا کنند پس از فراغ نماز
حضرت قبلہ نماز تمامی جاعت برآمدہ بایں غلام خود میفرمایند کہ حضرت موسیٰ
علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام آمدنی است و من فلان جادریں شہر میروم چہ طو

چونکہ ہر دو دست مبارک را چوں ابر رحمت الہی بر این غلام میدارند و چوں بغل کشی معاملہ در میان می آید و چنین مضمون ادا میفرمایند دیگر کیفیات کہ در آن حالت دیدہ شد بیان آن نمی توانم کہ برابر پیاد و نماندہ اند اللہم صل وسلم و بارک علی سیدنا محمد النبی الامی الطاهر النرکی و علی الہ وصحبہ و بارک وسلم

ملاقات خواهد شد من عرض میکنم که بشرط آمدن او شان فوراً حضرت را اطلاع میدهم گفتند خوب خوشنود شده رفتند بعد ساعتی خود را با جماعتی در مسجد می بینم خلق غلغلہ افتاد که حضرت موسی علی نبینا علیه الصلوٰۃ والسلام اینک در رسیدند فقیر بامید دست بوسی ایشان با جماعت خود نزد می از مسجد برآمده بسویش میروم دیدم که حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام شخصی سفید رنگ بلند قد باروی نورانی جامه های نهایت سفید پوشیده اند لحيه مبارکه سیاه و دراز و موهای سر مبارک نیز از هر دو طرف لحيه مبارکه مسترسل گویا که حضرت موصوف برائے ملاقات حضرت والد هم آمده اند و بر شتر سوار شده اند در خانه پیشین پاک تر نشسته اند و لیف سان فرزندم عبدالستار بنظر هم آمد من در آن حالت رسیدم عرض کردم که حضرت دست مبارکت بده که بوسم بکمال مهربانی هر دو دست مبارک خود بطرف من دراز میکنند و من بکمال محبت آنرا می بوسم و شتر را بر خیزانیده رولان می شوند و من پیاده جل همان شتر گرفته بهمراش میروم و خلق الله در پس می آیند و در طلب ملاقات حضرت والد هم داخل شهر میشوند من از یکی از اهل جماعت می پرسم که حضرت مادر کدام مکان می باشند که حضرت بنی الله موسی علیه الصلوٰۃ والسلام را تکلیف نشود آن شخص میگوید که مرا خبر نیست آخر من بفکر خود یک مکان را که در آن انبوه خلق بود مکان حضرت والد خود دانستم حضرت بنی الله را علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام بآن مکان اشاره میکنم از خواب بیدار شدم گفتم نمی توانم که ملاقات کردندیانه. والله تعالی اعلم و علمه اتم. عبده محمد حسن عفی عنه

خواب هشتم

۸ - بسم الله الرحمن الرحیم شب جمعه تاریخ دهم ماه ربیع الاول ۱۳۵۶ هـ وقت سحر در خواب دیدم که من با جماعتی از رفیقان در سفر سنده هستم بقریه رسیدم که گویا اهل

آن قریب حسب عادت اہل سندھ مراد دعوت کرده اند و در آن قریب سابق ازین ہم منزل کرده بودیم اما ہیئت قریب بطرح دیگر است خلاف طرحی کہ سابق دیدہ بودم وقت دخول قریب یک مردہ بر جنازہ افتادہ می بینم چونکہ داخل مساکن قریب شدیم اہل آن قریب آن جنازہ را حاضر میکنند گویا کہ برائے نماز خواندن بران جنازہ استدعا میکنند من نیز مستعد نماز خواندن می شوم این گفتہ نمی توانم کہ نماز جنازہ خوانا یندم یا نہ دران وقت یک ورق بستم میدہد کہ دران ورق چند ابیاتی بحروف تہجی مفروضہ نوشتہ شدہ است من آن را مرکب کردہ میخوانم این گفتہ نمی توانم کہ بکدام زبان بودند سندھی یا اردو یا افغانی اما این قدر گفتہ می توانم کہ بلغۃ عربی نبودند مضمون آن ابیات وعظ و نصیحت است دران وقت کسی مرا میگوید کہ این نظم تصنیف حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ و آن گویندہ نیز فاروقی الشب فہمیدہ میشود من بشغل خواندن آن حروف بودم کہ حضرت فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بذات شریف خود ظاہر میشوند گویا کہ از خواندن من آن ورق را خوشنود میشوند نوعی تبسم میفرمایند۔ علیہ مبارکہ اوشان آنچه بیادماندہ است این است گنم گون قوی الجثۃ با محاسن در میانہ۔ ہیبتناک اما با وجود ہیبت نہایت متواضع و خندہ پیشانی بعد از ان ہر چہ دیدم بیادماندہ است۔ اللہم ارحم منی رؤیتہ۔ و رأفتہ فی الدار الاخرۃ بفضلک یا رحمان۔ و صلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد و آلہ وسلم۔

خواب نہیم

۹۔ شب چار شنبہ تاریخ ۲۰ ذی الحجہ وقت بحر در خواب دیدم کہ در کدام مقبرہ کلان برائے زیارت بزرگان حاضر شدہ ام کہ اکثر قبور از سنگ مرمر در نظر می آیند۔ آخر یک قبہ رسیدم کہ دران قبہ قبر مطہر حضرت رسول اکرم صلی اللہ تعالیٰ علیہ و

آله وسلم و قبر حضرت پیران پیر قدس سره نیز در آن قبره است دیگر هم چند نفر در آن قبره
برائے زیارت حاضر شده اند گویا که مجاوران از قبر مبارک مطهر قبر پو شہار ابرمیدارند ملک
یکپائی مبارک ظاہر شد من پشت بدیوار قبر رو بطرف حضور کرده نظر کردم بر پائے مبارک
است و با گریہ الصلوٰۃ والسلام علیک یا رسول اللہ میگویم دریں اثنا چہ می بینم کہ گویا
حضرت پیر قدس سره بصورت عرو نیم عمر با محاسن کوتاہ در میان دیگر مردم بنظر لطف
سویم دیدہ اشارہ میکند بطرف زیارت پائے مبارک حضور بعد از آن بقدرت او تبارک
حضور را صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم نشستہ می بینم و حضرت پیر را نیز در میان ما و ایشان
نشستہ می بینم و من بہان صورت پشت بدیوار قبر کردہ با گریہ الصلوٰۃ والسلام
علیک یا رسول اللہ بر زبانم جاری است حلیہ مبارکہ اگرچہ بتمامہ بنظر من آمد اما بیان
آن کردہ نمی توانم کہ بر حافظہ خود اعتماد دارم بیدار شدم و صلوٰۃ شریف بر زبانم جاری
بود۔ واللہ اعلم۔ شب چہار شنبہ ۳۰ ذی الحجہ ۱۳۵۹ھ

خواب و ہم

۱۰۔ شب چہار شنبہ تاریخ ۳ رجب ۱۳۵۹ھ در خواب دیدم کہ من در کوہستان
پشاور بر کنارہ آب روان میروم و آنجا چنان معلوم می شود کہ قریہ آخوند صاحب صوت
علیہ الرحمۃ در آن حدود است۔ در دل تقاضائے ملاقات و دست بوسی او شان
پیدامی شود قدری راہ پس بطرف بالا رفتم دیدم کہ جماعتی از بزرگان بر کنارہ ہمالی آب
نشستہ اند و چنان معلوم میشود کہ آخوند صاحب ہم در آن جماعت است و
جملہ با اکثر جماعت بتلاوت قرآن مجید مشغول اند چونکہ نزدیک رسیدم نظر آن جماعت
بر من افتاد کہ پس از جایی خود ایستادہ باستقبال پیش می آیند و من چندان اتفاقاً
با نہانی کہ تم مقصودم در آن میان شناختن و ملاقات آخوند صاحب است و آن
مکان کہ آن جماعت آنجا نشستہ اند گویا کہ جوہیلے بر آب و زمین مرزدئی است

خیر من انان جو ہا د آب نیز زودہ از راہ خشک میان جماعت رسیدم کہ انہا بطریق
خوش آمد مصافحہ ہا میکنند دران میان شخصی را با محاسن سفید دراز و جامہ ہائے کمر
سادہ و نورانیت روی دیدم از کسی پرسیدم کہ صاحب ہمیں شخص است اور جو اب نعم
یا علی میگویی پس برائے مصافحہ او پیش رفتیم او ہم ایستادہ بکمال بشاشت مصافحہ
نمود و ستش را بوسیدم و آنجا بہم ششمین بعض سخنان در میان آمدند کہ بیان آن
نمی توانم کسی از ان جماعہ آخوند صاحب را میگوید کہ این صاحبزادہ فلانی است -
او شان حنا چہ پیشتر از نام من واقف باشند نعم گفتہ در گفتگو میشوند پرسیدم کہ
قریب چہ خانہ ایشان کجا اند اشارہ بیک طرف میکنند کہ این خانہ ہائے مایان است
پرسیدم کہ این زمین کہ آباد دیدہ میشود ملک ثمایان است میگویند بلی - ہمدان
وقت گویا کہ وقت نماز جمعہ در رسید آخوند صاحب برخاستند من با جماعت شان
در پیش روان شدیم آخوند صاحب را جامہ ہا نہایت کمر و پاریدہ دیدم بکشتائی
سادہ بزرگ خاکی بآب تر شدہ بنظر ہم آمد کہ او شان آن را برداشتہ گویا کہ برائے
نماز جمعہ آن را می پوشند چند قدمی رفتیم کہ مسجدی ظاہر شد خود دران مسجد رفتند جماعت
شان بسبب تعظیم مرا پیش کردند دران مسجد نماز خواندیم من خود در صف سوم یا چہارم
جای دادہ شستم اما صوفیان آخوند صاحب مرا مقدم ساختند و بکافی خالی کہ ہلکی
آخوند صاحب بودند نشاندند وقت نماز در رسید چنان اتفاق افتاد کہ مرا امام
کردند نماز خوانانیدم اما یاندارم کہ کدام سورا در نماز خواندم دیگر نیز قسمہ ہا گفتگو ہائے
بسیار با حضرت موصوف و با جماعت صوفیان ش در میان آمد کہ وقت
تحریر بیاد نماندہ اند - ۱۲ -

فصل في ذكر بعض احوال وصال الف حشر النبي

اعصتاه حشر ب البحر

صلوة تُجِينَا إِلَى آخِرِهَا ثَلَاثًا سُوْرَةُ الْفَاتِحَةِ إِلَى آخِرِهَا ثَلَاثًا - آيَةُ الْكُرْسِيِّ إِلَى آخِرِهَا ثَلَاثًا ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْخَمْرِ إِلَى آخِرِهَا مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى آخِرِهَا سُوْرَةُ - رَبِّ سَهْلٌ وَيَسِّرٌ وَلَا تُعَسِّرْ عَلَيْنَا بِحَقِّ الْفِ بَاتَا تَاجِيْمٌ حَاخِدٌ رَأْسُ شِصْ صِنْ طَاظِعٌ فَاقْ لَكَ مَنْ دَا هَا لَمْ أَلْفَ هَمْرَهُ يَا -

شروع حزب البحر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ يَا حَلِيمُ يَا عَلِيمُ أَنْتَ رَبِّي وَعِلْمُكَ حَسْبِي
فَنَحْمُ التَّوْبُ رَبِّي وَنَحْمُ الْحُسْبُ حَسْبِي تَنْصُرُ مَنْ تَشَاءُ وَأَنْتَ
الْعَزِيزُ الْحَلِيمُ نَسْأَلُكَ الْعِصْمَةَ فِي الْحَرَكَاتِ وَالسَّكَنَاتِ وَ
الْكَلِمَاتِ وَالْإِرَادَاتِ وَالْخَطَرَاتِ مِنَ الشُّكُوكِ وَالظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ
السَّائِرَةِ لِلْقُلُوبِ عَنْ مَطَالَعَةِ الْغُيُوبِ فَقَدْ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ
وَنُزِّلُوا بِزُلْزَالٍ شَدِيدٍ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا فَتَنَّبِشْنَا وَانْصَرْنَا وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ
هَذَا الْبَحْرَ كَمَا سَخَّرْتَ الْبَحْرَ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ
النَّارَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ الْجِبَالَ وَالْحَدِيدَ لِذَاوُدَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ الرِّيَّاحَ وَالشَّيَاطِينَ وَالْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِسُلَيْمَانَ

له اشاره بقصود خود کند ۱۲

له درخواسته خود تصور نماید ۱۳

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَخَّرْتَ الْبَرَّاقِ وَ الثَّقَلَيْنِ لِسَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ سَخَّرْنَا كُلَّ بَحْرٍ هَوَّلَكَ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ
 وَ السُّلُوكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ بَحْرَ الدُّنْيَا وَ بَحْرَ الْآخِرَةِ وَ سَخَّرْنَا كُلَّ شَيْءٍ
 يَأْمَنُ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ كَهَيْعَتِ الْهَيْعَةِ كَهَيْعَتِ الْهَيْعَةِ كَهَيْعَتِ الْهَيْعَةِ
 فَاتَكَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ وَافَتْحَ لَنَا فَاتَكَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ وَامْرُقْنَا
 فَاتَكَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وَاعْفُ لَنَا فَاتَكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ وَارْحَمْنَا فَاتَكَ
 خَيْرُ الرَّاحِمِينَ وَاهْدِنَا وَنَجِّنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
 بِرِيحًا طَيِّبَةً كَمَا هِيَ فِي عِلْمِكَ وَانْشُرْ مَا عَلَيْنَا مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِكَ
 وَاحْمِلْنَا بِهَا حِمْلَ الْكَرَامَةِ مَعَ السَّلَامَةِ وَ الْعَافِيَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا
 وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ يَسِّرْ لَنَا مُوَرَّعًا مَعَ الرَّاحَةِ
 لِقَاؤُنَا وَ أَبَدَانَا وَ السَّلَامَةَ وَ الْعَافِيَةَ فِي دِينِنَا وَ دُنْيَانَا وَ عُنْ لَنَا
 صَاحِبَانِي سَفَرِنَا وَ خَلِيفَةً فِي أَهْلِنَا وَ أَطْمَسْ عَلَى وَجْهِهِ أَعْدَانَنَا
 وَامْسُخْهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ الْمَضِيَّ وَلَا الْإِلْحِيَّ
 إِلَيْنَا وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَسَأَنِي
 يُبْصِرُونَ وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا
 مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ط بَاسِ وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
 عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تَنْزِيلُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ لِتُنذِرَ قَوْمًا
 مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ نَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ
 لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهُوَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ
 مُّقْمَحُونَ وَ جَعَلْنَا مِنْ أَيْدِيهِمْ سَدًّا أَوْ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ
 فَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ ط شَهِتِ الْوُجُوهُ رُشْلًا وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلشَّيْءِ

چون بجزایر و سواحل و بحرها و
 ایشان را در دست خود
 نمود و از هر یک
 دو نفر را برگزید

الْقَتُومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا وَلَظَسَ حَمِصَتِ مَرَجِ
الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ^{حل} حَمَرُ رَسْتَا
حَمَلًا لَا مَرُوءَ جَاءَ النَّصْرُ فَحَلَيْنَا لَا يَنْصُرُونَ ^{حل} حَمَرُ تَنْزِيلِ الْكِتَابِ
مِنْ اللَّهِ الْخَرِيدُ الْعَلِيِّ غَاوِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ
ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ^{عقدان} بِسْمِ اللَّهِ يَا بَنَاتِ بَارَكْ
حَيْثُمَا نَأْيَسَ سَقَفْنَا لِهَيْعَتِ ^{حل} كَفَايَتُنَا حَمِصَتِ حِمَايَتُنَا
فَسَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ^{حل} سِتْرُ الْعَرْشِ مَسْبُورٌ
عَلَيْنَا وَعَيْنُ اللَّهِ نَاطِرَةٌ إِلَيْنَا يَحُولُ اللَّهُ لَا يُفْذَرُ عَلَيْنَا وَاللَّهُ مِنْ
وَرَائِهِمْ مَرْحِيطٌ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ فَالَّذِي
خَبَّرَ حَافِظًا ^ع وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ
وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ثَلَاثًا حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ
هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ثَلَاثًا

حافظ المصنفين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي
خلقنا من نوره
وهدانا لهذا
الدين العظيم
والذي جعلنا
من عباده
الذين هم
أفضل خلقه
على كل شيء
والذي جعلنا
من عباده
الذين هم
أفضل خلقه
على كل شيء

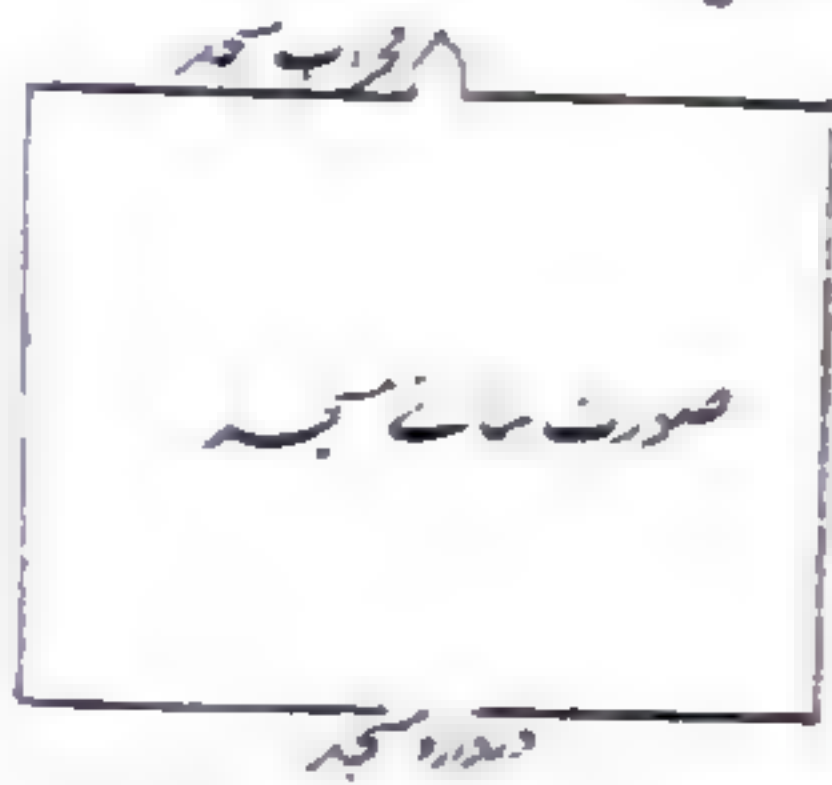
بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ
اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ثَلَاثًا
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ثَلَاثًا إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ
يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ط

اختتام حزب البحر

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا نُورُ يَا نُورُ يَا حَقُّ يَا مُبِينُ اكْسِنِي مِنْ نُورِكَ
وَعَلِّمْنِي مِنْ عِلْمِكَ وَفَهِّمْنِي عَنْكَ وَاسْمِعْنِي مِنْكَ وَابْصُرْنِي بِكَ

اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَرَاحَتُكَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ
 اَعْظِيْمُ يَا سَمِيعُ يَا عَلِيْمُ يَا حَلِيْمُ يَا عَظِيْمُ سَمِعْ دُعَائِي
 بِخَصَائِصِ لُطْفِكَ اَمِيْنُ اَمِيْنُ اَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ
 اِتِّمَامَاتٍ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ يَا عَظِيْمُ السُّلْطَانِ يَا قَدِيْمُ
 الرَّحْمَانِ يَا اَدَاةَ اَسْمِ النِّعَمِ يَا بَاسِطَ الرِّزْقِ يَا وَاَسِعَ الْعَطَاءِ
 يَا دَافِعَ الْبَلَاءِ يَا سَامِعَ الدُّعَاءِ يَا حَاضِرَ الْيُسْرِ بِغَائِبِ يَا
 مُوَجِّدَ اَحْيَاءِ اَشْدَّ اَمْرٍ يَا خَفِيَّ الْاَلْطَفِ يَا لَطِيْفَ الطُّنُجِ
 يَا جَبِيْلَ السِّرِّ يَا حَلِيْمًا لَا يَعْجَلُ يَا جَوَادًا لَا يَجْنُلُ اقْضِ
 حَاجَاتِي يَا مَنْ لَمْ اَلَمْ مُرْكَلَةٌ اَسْأَلُكَ مِنْ اَخِيْرُ كُلِّهٖ وَاَعُوذُ
 بِكَ مِنْ الشَّرِّ كُلِّهٖ يَا مُجِيبُ اَجِبْ دَعْوَتِي بِرَحْمَتِكَ يَا
 اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

ترتیب خواندن و زکوة حزب البحر



دو ازده روز روزہ گیر دو از جذالی و جمالی پریند
 و ہر روزہ جائید از خلق فارغ باشد برود غسل
 کردہ تا مرہ پاک پوشید و چہ از خط بطریق بندے
 مسجد بکشد و راہ در آمدن بگذارد و فاتحہ و

سے بیان میں و جمال بفرق جان کند از شہر بہیہ و سند چنانچہ گوشت و سبزیہ و میوہ و انواع آن پریند
 تا صفائی یمن و غسل بکشد و در قمر حروف کہ بشرط اسب زامعین است کہ درین ایام از افعال جاہد چنانچہ
 فرج دخت و دود و مرد و مستش و خوردن و کسب نفیسہ و مجین و فعال جدیدہ چنانچہ چشم و
 غضب و تعنت و سبب و تخرید کلمات و شرم و امثال آن پریند تا بید و بزبت تقوی و دورغ و انا بت و غرضی
 و تکرر و اہل نفس خود مشغول باشد

آیه الکرسی بسم الله و درود خوانده باشد قدری خوشبوی بم حاضر نماید بعد از آن بسم الله
کرده پائے راست خود پیش کرده داخل خط شود اگر اسیکه گذاشته بود بلند از آن
نماید بهتر آنکه آن خطوط به تیغ جوهر دار باشد بعد از آن دو رکعت نماز نفل به نیت
آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم بگذارد و دو رکعت به نیت جمیع اولیاء و انبیاء بگذارد
و دو رکعت به نیت مصنف حزب البحر شیخ ابوالحسن شاذلی رحمه الله تعالی علیه
بگذارد و بعد از آن فاتحه و آیه الکرسی و اخلاص و معوذتین و کلمه تحمید و تهلیل سه
سه بار بخواند و اعتصام سه بار و سی مرتبه حزب بخواند و سه بار اختتام خوانده سر
بسجده نهد و از حق تعالی حاجت خود بخواند و نجات از شر دشمنان انس و جن بخواند
بعد از آن تسبیح فی السموات تا آخر سوره خوانده برآید و خطوط بخواند تا ۱۲ رکعت
کند زکوة تمام شد بعد از آن یکبار در روز و یکبار در شب با اعتصام و اختتام خواند
باشد و اگر روزانه سه بار خواند بهتر است لیکن در هر خواندن مراعات اشارات لازم
است و آن این است که چون لفظ نزل لولوا نزل الا شد پیدا سه بار بخواند
و هر بار با انگشت سبابه دست راست بر سر خود در هوا دایره بکشد و چون بلفظ لا
غیر آمد برسد مقصود خود در دل آورد و از حق تعالی سوال آن کند و در لفظ هذا
البحر نیز مقصود در دل خود آورد و در لفظ کل شیئی نیز مقصود دل آورد و از او تعالی
سوال نماید و چون به کلهی حصی برسد بر هر حرف آن انگشت از دست راست
و چپ خود قبض نماید که وقت گفتن کاف انگشت پائے خنصر هر دو دست عقد
کند و برها انگشت پائے بنصر و برصاد خنصر و برکلهی حصی باز بطریق اول عقد
نماید و چون به شاهت الوجوه برسد دشمنان دینی و دنیوی در دل آورد
چون بلفظ سدا برسد هر دو جانب بضمه بین خواند و چون به ختم حصی برسد
انگشتان هر دو دست همچنان که عقد میداشت یکجا حل نماید و چون بار چهارم

لا در یاد داری در بین سبابه در میان او با هم عقد نمایند که هیچ شایان ندارد بکمال دل که کاف ایها کم کتابه و بر سبابه و بر سبابه

مشروع کرده بر روز پنجشنبه نه ختم میکردند و بیغمودند که مارا از آبا و مثل خود همین
 طریق رسیده است و هر که اذن میگرفت او را بهین طریق اذن میدادند و هدایت
 میکردند که روز جمعه اول اسماء الله تعالی بخوانی بعد از آن اسماء الرسول صلی الله
 تعالی علیه و سلم باین طریق که با هر اسم از اسماء الله تعالی جل جلاله بگوئی و با هر
 اسم از اسماء الرسول صلی الله تعالی علیه و سلم در اول لفظ سیند نا و در آخر صلی الله
 تعالی علیه و سلم خوانده باشی مثلاً سیند نا محمد صلی الله تعالی علیه
 و سلم سیند نا احمد صلی الله تعالی علیه و سلم الی آخر با بعد از آن حزب
 اول روز جمعه از صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و علی اله و
 صحبه و سلم تا حتی لا یكون علی سلطان بخواند.

روز شنبه از اللهم انی استأناک من غیر ما تعلم تا کما تحب و ترضی له بخواند
 روز یکشنبه از اللهم صل علی روح سیدنا محمد تا اظهرهم سلطانا
 روز دوشنبه از اللهم صل علی عبدک محمد تا اللهم استونا بسترک الجیل
 روز سه شنبه از اللهم انی استأناک بحقک العظیم تا لا قوه الا بالله العلی العظیم
 روز چهارشنبه از اللهم صل علی محمد و علی آل محمد تا فی کل یوم الف مره
 روز پنجشنبه از فان تصلی علیه و علی اله عدد من یتحک تا بفضلک یا ارحم الراحمین

حضرت ایشان یک مجموعه وظائف قلمی در وظیفه خود داشتند و همیشه بر آن
 وظیفه میکردند در اول آن حصن الحصین و ثلاثیات بخاری بخط کشمیری بغایت
 خوشخط نوشته شده بعد از آن دلائل الخیرات در متن و بر حاشیه آن شفا و الامراض
 حضرت خواجه بزرگ قدس سره که آنهم بطرز دلائل الخیرات منقسم بر هفت حزب
 است بدستخط خود نوشته اند بعد از آن حزب البحر و قصیده همزیه لصاحب
 البرده و قصیده جالینة الکر و قصیده غوثیه و قصیده بانت سعاد و دیگر وظائف

و اوراد جمع کرده نوحه شده اند در اوائل عرض آخرین آن مجموعه را بفقیه عثمانیت فرمودند
 این فقیه دست حضرت ایشان گرفته بوسیدم و عرض داشتم که حضرت تادریں مجموعه بغیر
 از دلائل دیگر و طائف و اوراد ہم بسیار اند آن همه را اجازت بدید بزیان افغانی
 ارشاد فرمودند تا کلی اجازت دی کلی اجازت دی. و این فقیه در ۱۲۳۳
 در حرم شریف مدینه منوره از شیخ الدلائل اجازت گرفت بود آن وقت بزرگ موصوف
 بطریق مشهور و معروف یعنی ابتداء روز و دو شنبه و ختم روز یکشنبه مرا ارشاد فرموده
 بود مطلب که هر دو طریق معمول و مآذون مشایخ است طالب بهر طریق که
 بخواند مجاز و مختار است.

ترتیب ختم خواجگان

بعد از نماز عصر با جماعت حاضرین حلقه کرده می نشستند و چادر سفید می گسترانیدند
 و خطی که در آن یکصد و ده سنگریزه می بودند بر چادر می انداختند و از آن ده دانه و کمان
 چیده برای حساب علوه می داشتند و یکصد دانه بر حاضرین توزیع و تقسیم
 می کردند پس با جماعت دستها برداشته فاتحه بالبسمله میخواندند و درود شریف
 را یکصد بار میخواندند بعد از آن از سنگریزه با بیست و یک عدد و از حاضرین یک یک و
 دو واپس گرفته کم می کردند و هفتاد و نه بار سوره الحمد شرح میخواندند باز همان
 سنگریزه را با جماعت تقسیم کرده صد پوره میکردند و سوره قل هو الله احد
 شروع میکردند و یک هزار بار میخواندند و هرگاه صد پوره میشد یکد از سنگریزه
 حساب و اله جدا میکردند تا که در ده بار یک هزار تمام میشد باز دستها بالا کرده
 سوره فاتحه میخواندند باز درود شریف صد بار بعد از آن

احول و لا قوة الا بالله بخصد بار و در آخر هر صدی العلی العظیم میخواندند

باز درود شریف صد بار بعد از آن.

حسبنا الله ونعم الوكيل پنجصد بار و در آخر هر صد نعم المولی و نعم
النصیر ہم فہم میگردند باز و در شریف صد بار بعد از ان لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین پنجصد بار باز و در شریف صد بار
بعد از ان یا حی یا قیوم پنجصد بار و در آخر هر صد برحمتک استغیث
ہم بخوانند باز و در شریف صد بار خوانند۔

یا قاضی الحاجات صد بار یا کافی البہتات صد بار
یا کاشف المشکلات صد بار یا دافع البلیات صد بار
یا مجیب الدعوات صد بار یا شافی الامراض صد بار
یا ارحم الراحمین صد بار خوانند ختم میگردند بعد از ان دست بالا کرده ایصال
ثواب باین طریق میگردند الہی تو قبول بگردان ثواب این ختمات مبارکات روح
پرفروش حضرت محمد مصطفیٰ احمد مجتبیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و اہل بیت الطہار
ایشان و اصحاب اخیار ایشان و تابعین کل ایشان خصوصاً ثواب ختم اول
بروحانیت حضرات خواجگان نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم از حضرت
صدیق اکبر تا حضرت مرشدی و قبلہ گاہیم برسان۔ الہی ارواح متبرکہ ایشان را
بدرگاہ توشیح آورد و وسیلہ ساختہ حاجات دینی و دنیوی از تو میخواستیم اللہم
اقض حاجاتنا و حاجات من اوصانا باللہ عار و حصیل مراداتنا
و مرادات من اوصانا باللہ عار و صلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد
و آلہ و اصحابہ و سلم۔

باید دانست کہ ختم خواجگان در خانوادہ نقشبندیہ از زمان قدیم متوارث و معمول
است موجب نزول برکات و فیوض بالمشئ و شرح صدور سالکان و طالبان
میشود و اصل آن فقط تا سورہ اخلاص است یعنی فاتحہ ہفت بار و در شریف

صد بار سورۃ الحمد بشرح ۷۹ بار سورۃ افلاص ہزار بار باز سورۃ فاتحہ ہفت بار و در
آخر و در شریف صد بار بعد از ان متاخرین دیگر ختمات ایزاد کردہ اند ختمہ لا حول
ولا قوۃ الا باللہ مخصوص بروحانیت حضرت امام ربانی و ختمہ حسبنا
اللہ و نعم الوکیل بروحانیت حضرت خواجہ محمد مصوم نمودہ اند۔ در
دُر المعارف از حضرت شاہ غلام علی می آرود کہ خواجگان نقشبندیہ کہ ختم ایشان
مشہور است ہفت اند (۱) خواجہ عبدالخالق غجدوانی (۲) خواجہ عارف ربوگری
(۳) خواجہ محمود انجیر فغوی (۴) خواجہ علی رامستینی (۵) خواجہ بابای سماسی (۶) خواجہ امیر
کلال (۷) خواجہ بہاوالدین نقشبند قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم پس اگر وقت تنگ
باشد یا جماعت قلیل بود بر ہمیں قدر اکتفا کردہ ثواب آن بار و ارح طیبہ حضرات
نقشبندیہ باید بخشید برائے حل مشکلات و قضائے حاجات و دفع آفات و
بلبات مجرب و معمول مشائخ است اگر کسی را مشکلی پیش آید ہفت کس
حلقہ کردہ بنشینند و تا ہفت روز ختم خواجگان بخوانند بفضلہ تعالیٰ آن مشکل آسان
شود و اگر یک کس بخواند ہم اختیار دارد و حضرت کلاں قدس سرہ درین ختم صلوٰۃ
تجینا ہم سرہ صد و شصت بار میخوانند و وظیفہ صلوٰۃ تجینا نیز ارشاد
میفردند کہ برائے ہر مشکل و ہم سرہ صد و شصت بار ہر روز خواندہ شود۔

و صلی صلوٰۃ تجینا

و صلی صلوٰۃ تجینا این است اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ
عَلٰی اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَوٰۃٌ تُجَيِّنُنَا بِهَا مِنْ جَمِيعِ الْاَهْوَالِ
وَالْاَفَاتِ وَتَقْضِيْ لَنَا بِهَا جَمِيعَ الْحَاجَاتِ وَتُطَهِّرُنَا بِهَا مِنْ
جَمِيعِ السَّيِّئَاتِ وَتَرْفَعُنَا بِهَا اَعْلٰى الدَّرَجَاتِ وَتُبَلِّغُنَا بِهَا
اَقْصٰى الْغَايَاتِ مِنْ جَمِيعِ الْخَيْرَاتِ فِي الْحَيَاتِ وَبَعْدَ الْمَمَاتِ
اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ط

فوائد و فاضل این درود شریف برائے حصول مقاصد و دفع شدائد مشہور
و معروف است شیخ عبدالحق محدث دہلوی در جذب القلوب فی نویسد کہ خواندن
این درود کا قفل جمیع مہمات و مقاصد دنیا و آخرت است و قطب قضاے
حاجات و مہمات کاتب حروف است و خواندن آن چہتہ نجات از آفات
کشتی و دریا منقول و مجرب است و اقل آن سیصد بار است آوردہ اند کہ مری
بخواندن این صیغہ ہزار بار برائے مہمی کہ داشت یا مورگشت سیصد بار خواندہ
بود کہ آن مہم مقضی گشت بعد ازان وظیفہ در خواندن سیصد بار تعین یافت کذا
ذکرہ بعض العلماء انتہی پس اصحاب حاجات را باید کہ ازین درود شریف
غافل نشوند ہر گاہ آفتی یا مصیبتی پدید آید با جماعت مصلیان نشستہ ہزار بار
بخوانند و اگر یک کس باشد سیصد بار بخواند ورنہ ہر قدر کہ ممکن باشد صد بار یا چہل
بار یا یکبار ہم خوب است۔

ترتیب استخارہ۔ ہر کسی را ہمی در پیش آید و نداند کہ چہ کند باید کہ دعا
استخارہ بخواند و ترتیبش این است کہ اول دو رکعت نماز نفل بخواند و روز باشد یا
بشب و ہر سورہ کہ بخواد با فاتحہ ضم نماید بعد ازان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
اَسْتَخِیْرُکَ بِعِلْمِکَ وَ اَسْتَقْدِرُکَ بِقُدْرَتِکَ وَ اَسْئَلُکَ مِنْ
فَضْلِکَ الْعَظِیْمِ فَاِنَّکَ تَقْدِرُ وَ لَا اَقْدِرُ وَ تَعْلَمُ وَ لَا اَعْلَمُ وَ
اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ اَللّٰهُمَّ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنْ هَذَا اَمْرٌ خَیْرٌ
لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَ مَعَاشِیْ وَ عَاقِبَۃِ اَمْرِیْ وَ اَجَلِہٖ فَاَجِلْہُ فَاَقْدِرْہُ لِیْ
وَ یَسِّرْہُ لِیْ ثُمَّ بَارِکْ لِیْ فِیْہِ وَ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنْ هَذَا اَمْرٌ شَرٌّ
لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَ مَعَاشِیْ وَ عَاقِبَۃِ اَمْرِیْ وَ اَجَلِہٖ فَاَصْرِفْہُ
عَنِّیْ فَاَصْرِفْنِیْ عَنْہُ وَ اَقْدِرْ لِیْ الْخَیْرَ حَیْثُ مَآثُ ثُمَّ اَرْضِنِیْ بِہِ۔

و در وقت گفتن هذا الامر ہر چه مقصود او باشد در دل آرد و شاہد بآن بکند
مثلاً هذا السفر، هذا النكاح، هذه التجارة بس ترتیب استخاره و
دعاے مأثورہ ہیں قدر است کہ مذکور شد آنرا سر روز یا ہفت روز بخواند بعد ازان
بہر طرف کہ دل اوایل شد از کردن یا نکردن بران عمل بکند ہر چه خیر او دران باشد
پیش خوابد آمد باقی در خواب دیدن چیزی یا دیدن کسی کہ او را بگوید بکن یا مکن ضرورت نیست

فصل در تہائم و تعویذات و بعضی اویہ ما ثورہ و

انجمال مجربہ مشائخ کرام

حضرت ایشان در ابتداء تعویذ بسیار می نوشتند ہر کسی کہ برائے امراض و
آفات یا مشکلات زمانہ است دعا میکرد و اورا تعویذ برائے آذیتن در گلو یا بستن بر بازو
فورا نوشتہ میدادند و در آخر تعویذ نوشتن یک قلم موقوف کردند ہر چند کسی اصرار میکرد
قبول نمی کردند و وجہ آن خود بیان می فرمودند کہ در تعداد آیات قرآن مجید و اسماء مبارکہ
حق سبحانہ و تعالیٰ نوشتہ میدہیم مردمان آنرا خوب طور محفوظ نمی دارند و ادب آن نمیکنند
بعد از حصول مقصود و استغناء آنرا بیکار کردہ می اندازند بسیار جاہادیدہ ایم کہ
تعویذ ہائے مقدسہ خود نوشتہ در تودہ انبار یا جاہائے ناپاک یافتہ میشوند پس
اگر یکے را نوشتہ میدہیم و دیگری را نمی دہیم ناراض میشوند و اصرار و الحاح میکنند ازین
سبب یک لخت بند کردیم پس ارباب حاجت را بجائے تعویذ نوشتہ خام و دم
کرده میدادند و برائے بستہ کردن آن مثل تعویذ امر سیفر مودند یا آب دم کرده میدادند
و بعضی را برائے مشکلات حسب مناسبت احوال و اشخاص وظیفہ و دعا
تلقین می کردند۔

و از وجه مذکور این فقیر هم حتی المقدور از نوشتن تعویذ پہلو تہی میکند مگر حسب ضرورت
بر نوشتن این رباعی کہ از مرحوم حضرت ضیاء احمد لیر والہ مرا اذن رسیدہ است اکتفا می
کنم و اکثر خواہشمندان را نوشتہ میدہم و آن این است۔

اے وصفت ذات توحید ان کہ وہ وز جملہ جہاں خدمت در گاہ توبہ
علت تو فرستی و شفا ہم تو دہی ۱
و گاہی این نقش معظم و مکرم کہ آنہم از حضرت موصوفہ مراریدہ است برائے
تمام اغراض و امراض و مقاصد نوشتہ
میدہم و آن مربع عدد اسم ذاتی است
جل و علا کہ او سبحانہ و تعالیٰ مجیب الدعوات
و قاضی الحاجات است برکت اسم مذکور
کہ اسم اعظم است جمیع مرادات حاصل و
تمام مشکلات حل میشوند۔ ۱۲۔

۲۳	۱۰	۱۶	۱۶
۲۰	۱۳	۲۲	۱۱
۱۴	۱۹	۱۲	۲۱
۹	۲۴	۱۵	۱۸

و برائے تمام امراض و اوجاع و اسقام سورہ فاتحہ بالبسمہ ہفت بار خواندہ
بر آب دم کردہ نوشانیدن یا بر مریض خواندہ فف کردن شفای ہر علت و دوائے
ہر مصیبت است نام این سورہ الشفا است و نیز شش آیات
شفا از قرآن شریف برائے دفع مرضہا و شفائے بیماران مجرب مشائخ است
کما یجبی و این دعا برائے ہر مرض و علت خواندہ دم کند بِسْمِ اللّٰهِ الشّافی
بِسْمِ اللّٰهِ الْکافی بِسْمِ اللّٰهِ الْمُعافی بِسْمِ اللّٰهِ الذی لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِہُ
شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ اذْهَبِ الْبَاسَ
رَبَّ النَّاسِ وَاشْفُ اَنْتَ الشّافی لَا شِفَاءَ اِلَّا بِشَفَاعِکَ شَفَاءٌ لَا یَعَادُ
سَقَمًا وَلَا اَلَمًا ۵۔

آیات شفاء

برائے شفاءے مریضان وصحت جسم و جان شش آیات قرآن شریف در صحن
چینی نوشتہ تا ہفت روز بیمار را بنوشانند اگر حکیمان از علاج او عاجز شدہ باشند
بہ فضلہ تعالیٰ شفاء پیدا و آن آیات شریفہ این اند بسم اللہ الرحمن الرحیم
و یشف صدور قوم مومنین و یشفالسا فی الصدور و یخرج
من بطونہا شراب مختلف الوانہ فیہ شفاء للناس و یستزل
من القرآن ما ہو شفاء و رحمۃ للمومنین و اذا مرضت فهو
یشفین و قل هو للذین امنوا ہدی و شفاء و علی اللہ تعالیٰ
علی سیدنا محمد و آلہ وسلم در شرح مشکوٰۃ نقل است از امام ابو القاسم
قشیری گفت کہ بیمار شد ولد من بیماری سخت تا آنکہ مشرف شد بر موت و سخت
شد کار بردی پس دیدم پیغمبر را صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم در خواب پس شکایت
کردم در حضرت وی قصہ ولد را فرمود تو کجائی از آیات شفاء پس بیدار شدم و غص
کردم در قرآن آیات شفاء را و یافتم آزاد ریشش موضع رکہ مذکور شد پس نوشتم این
آیات را و حل کردم بآب و بنوشانیدم او را آن آب پس شفا یافت فی الحال گویا
بند از پائے او کشادہ شد و شیخ عبد الحق محدث در شرح مشکوٰۃ این عمل را از دیگر شایخ
نیز نقل کردہ کہ خواندن آن ہر مریض و بآب شستہ نوشانیدن آن تجربہ صحیحیست
برائے دروندان بنوید بر یک کاغذ خرد و بجل نساء مستقر
و آن را پیچیدہ در دندان مشقوب بدار در بہان ساعت در دفع شود و کاغذ را در
آب روان بشوید یا جائے پاک بدار و برائے طحال ہفت بار سورہ انسا
اعطینک الکونین و مرج سیاہ خواندہ دم کند و ہر روز ہفت دانہ ازان بہا
بخورد ایضا برائے طحال بناخن سبا بمی بر شکم او بنوید و مثل کلثم خبیثہ

نقش جرد خبیثه را جنت من فوق الارض ما لبنا من قرار
 بر آستین نه شدن بول و بر آستین نه شدن و اذا استسقی موسی
 لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا
 عشرة عینا قد علم كل اناس مشربهم کلوا وشریوا من مریق
 الله ولا تعذوا فی الارض مضدین پس آن را بآب محو کنند و بنوشند
 بر آستین بروح و قروح و جربان و دم قدی خاک پاک گرفتند آنک اندک بر خم
 پیاشند بگوید بسجده شد تریبه لرضنا بریقه بعضنا یشفی سقیمنا
 باذن ربنا و دم بکن و سه بار تکرار کند نغز شود بر آستین تحبیب و سر نخکان
 بر آستین سالم آید شکسته نباشد چهل بار سورة انا اعطینک الکوثر بخواند و
 بار دم کند پس بخت دانه از آن هر روز بلع کند اگر طفل باشد بکشد دانه یا سه آن
 بر آستین و در سه روز دست خود بر سر مریض بدارد و بگوید یا سکون یا سکون یا سکون
 بعزة من لذلما سکون فی اللین لعلها هو السامع العلیم و تاسه بار تکرار کند
 و دفع شود و بر آستین تمام او ببارع و الالم همیں طور دم بکشد مجرب است
 بر آستین کشا نش رزق و دفع قرض این دعا بعد از هر نماز سه بار بخواند اللهم
 انی اعوذ بک من الهمة والحزن واعوذ بک من العجز والکسل
 واعوذ بک من البخل والجبن واعوذ بک من غلبة الدین
 وقهر الرجال اللهم کفنی بحلالک عن حرامک و احنی
 بفضلك عن من سواک

و سورة اذا وقعت الواقعة بعد از مغرب و عشاء خواندن بر آستین اولی
 دین و دفع فقر و فاقه مجرب است و اگر ممکن باشد تا چهل روز چهل بار بخواند

نکته

در نہ پر کیا رہا دمت بکنند و اسم شریف یا صغنی یا زودہ صمد و یا زودہ بارک
 موافق عدد حروف است خواندن نیز سبب کثرتش رزق و حصول ثواب است
 بر آئے پیدا شدن گم شده یا مال و زودیدہ این دعا تا سه روز و روز سہ بار
 خواندہ بجهات ستمہ بردہ بر آئے پیدا شدن گم شدہ مجرب و معمول شایع است
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ رِزْقَکَ وَ
 السَّعَادَۃَ سَمَآوٰتِکَ وَ اَرْضِکَ فَاجْعَلْ ذٰلِکَ کَلِمَۃً اُخْبِتُ عَنْ
 مَنْ ذَهَبَ بِہِ حَتّٰی یَرُدَّہَا اِلَیَّ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبُّ مَنْ فِی الْاَرْضِ
 وَ رَبُّ مَنْ فِی السَّمَآءِ قَادِرٌ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَ غَالِبٌ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
 رَاۡدٍ اِحْثَالِہٖ وَ تَبْدِیۡہِ مِنْ اَحْثَالِہٖ اَزِدْ عَلٰی خَدَآئِکَ فِی الْاَرْضِ
 مِنْ عَطَاۡیَکَ وَ فَضْلِکَ وَ حَسْبُکَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْ سِیْرَتِکَ الْحَمْدُ
 وَ اَلِہٖ وَ سَلَامٌ و اگر آن چیز زد دیگر کسی باشد بجای تسمیہ تسمیہ غیبی نام بخواند و
 بگوید اَللّٰہُ وَ عَلَیْہِ وَ خَدَآئِکَ بعد از آن میں ربانی منسوب شیخ

اسلام عبد اللہ خاوری بخواند

یا رب بگوشت و دم غیب و از زبان مرغ دل خستہ پیر و از زبان
 یارب کہ بردگی مردان خدا این گم شدہ ملزمین باز رسان
 و اگر آن چیز زد دیگر کسی باشد بگوید
 این گم شدہ در اباد باز رسان

بر آئے دفع جراد از زراعت بر چہا ر قطعہ غنہ بنویسد و از فوق سعی فی
 الازحار یفسد فیہا و یفیلک الحارث و النسل و لا یحب
 انفسا و بر یک قطعہ بر چہا طرف زراعت بستہ گنہ دفع شود
 در آئے دفع موش سورہ بت پدا بنویسد و جہاز بنویسد بتبنا غیرت

اِنَّ عَلِيَّ عَنَّا فَاِنْ لَّمْ تَرْتَحِلْ فَاَذَنْ اَنْتَ بِحَرْبٍ مِّنْ اِلٰهِ وَمُرْسُوْلِهِ
ثُمَّ اَنْصَرَفُوْا صَرَفَ اِلٰهِ قُلُوْبِهِمْ حَسْبُنَا اِلٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاِلٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَاَنْ رَّابِر حُجُبِي بَسْتَه در میان زراعت
نصب کند۔

برائے تکثیر آب چاہ یا نہر این آیت شریفہ ثم قست قلوبکم من بعد
ذلک تا عما تعملون برسفال پاک بنویسد و آنرا در چاہ بیند از آب آن
بسیار شود۔

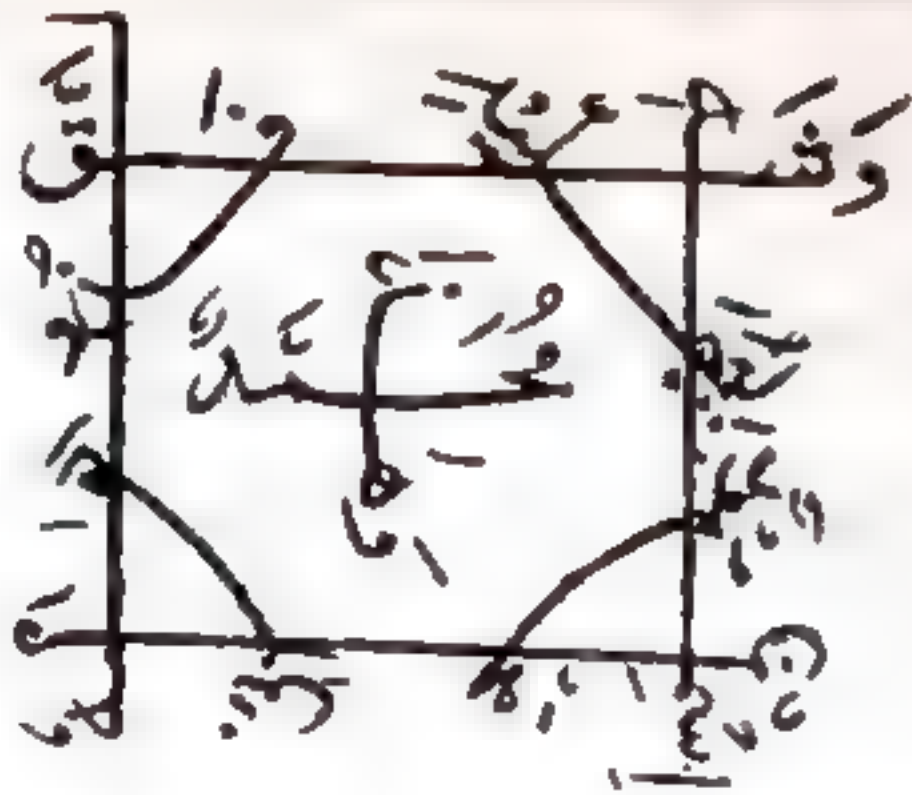
و اگر زنی عقیقہ باشد و بار آور نمی شود بنویسد آیت کریمہ رب لا تذرنی فرداً
بر ہیئت پارچہ کاغذ و ہر روز یک پارچہ از آن در آب شستہ بنوشد و ہمیں آیت
را زن و مرد ہر روز صد بار خواندہ باشند و برائے حفظ جنین در شکم مادر بگیرد چہل و یک بار
معصم بقدر قامت آن زن و آن آیت شریفہ و اصبر و ما صبرک تا محسن
و سورہ قل یا ایہا الکافرون ہیئت مرتبہ بر آن دم نماید و ہر مرتبہ کہ فف کند
خیطہا را ایک عقدہ بدہد و بر کمر زن بستہ کند از اسقاط محفوظ ماند و اگر کسی را اولاد
نرینہ نمی شود و از ابتداء حمل تا سہ ماہ این آیت شریفہ یا زکریا انا نبشروک
بغلام اسمہ یحیی لم نجعل لہ من قبل سمی اللہم انی سمیت
لک ما فی بطن ہذا المراءۃ احمداً و محمداً افکو نہ ذکر او در ہر ماہ در صحن
چینی یا پارچہ کاغذ نوشتہ بنوشند فرزند نرینہ پیدا شود و احمد و محمد با نگشت سبأ
بر شکم حاملہ نوشتن نیز مجرب است۔ و برائے آسانی ولادت و دفع دروزہ بنویسد بسم
اللہ الرحمن الرحیم۔ اذا السماء انشقت تا والقت ما فیہا و تخلت
و شستہ بنوشاند فی الفور خلاص شود و این نقش مجرب فقیر است نوشتہ
پیش روئے مریضہ بگیرند تا آنرا بحشمت دیدہ باشد اگر دیر کند باز شستہ

بنو شانند و اصل نقش این طور است

شعر

وَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيَجْلِبَهُ -

فَذِ الْعرشِ مُحَمَّدٌ وَهَذَا مُحَمَّدٌ



حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرماید عجب دارم از مردمان چرا
غافل شده اند از چهار چیز یکم مغوم باشد از قول حق سبحانه و تعالی لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین حال آنکه خدائے تعالیٰ
میفرماید فاستجینا له و نجینا له من الغم و کذلک تنجی المومنین
و یکم جهاد میکند با اعداء از قول او سبحانه و تعالیٰ حسبنا الله و نعم الوکیل
حال آنکه وی سبحانه و تعالیٰ میفرماید فانقلبوا بنعمة من الله و فضل له
ثم سسهم سوء و یکم در دست دشمنان گرفتار شده باشد از قول
حق سبحانه و تعالیٰ و افوض امری الی الله بن الله بصیر بالعباد حال آنکه
خدای تعالیٰ میفرماید فوقاه الله سیئات ما مکروا و حاق بهم سوء العذاب
و یکم خوف دارد از چشم بد از قول خدای تعالیٰ ما شاء الله لا قوة الا بالله
و حضرت امام ربانی در جای که خوف و زوان یا قطاع الطرق باشد بخواندن
سوره لا یلاف قریش ارشاد فرموده اند بے قید و وقت و عدد باید که بکثرت
خوانده باشند -

برائے دفع جن و اثر غیب و شرارت شیطان خواه در بدن انسان باشد خواه
بسیار و آتشزدگی در مکان خواندن آیت الکرسی و معوذتین و کلمات اذان
تاثیر عظیم دارد اگر مریض خوانده نباشد دیگر کسی خوانده دم کند و دیگر دعائے مشهور
بحرز ابی حبان نیز معمول مشایخ است و آن این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِلَى مَنْ طَرَقَ الدَّارَ مِنَ الْعُمَمَاءِ وَالزُّوَارِ
 الْأَطَارِقَ أَيَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَانُ إِنَّمَا بَعُدُ فَإِنَّ لَنَا وَلكُمْ فِي الْخَلْقِ سَعَةً فَإِنْ
 تَلَّ عَاشِقًا مُوَلِّعًا أَوْ فَاجِرًا مُؤَذِّيًا فَهَذَا كِتَابُ اللَّهِ يُطَقُّ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ
 بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَرُسُلُنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ
 أَتُرْكُوا صَاحِبَ كِتَابِي هَذَا وَأَنْطَلِقُوا إِلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَإِلَى مَنْ يَزْعُمُ
 أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ
 إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ حَمَلًا يُنْصَرُونَ حَمَلٌ تَفَرَّقَ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَبَلَغَتْ حُجَّتُهُ
 اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَيكْفِيكُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِيَّاكُمْ دَعَا نَوْشْتَهُ دُرُكُلُ بَسْتَن
 وَبَرِ مَرِيضِ دَمِ كَرْدَنِ وَبِرْ آبِ خَوَانْدَه نَوْشْتَانِ بَدَنِ بِهَرِ طَوْرِ مَحْمُولِ اسْتِ وَآگَرِ شَرَارَتِ
 آنِ بَادِرِ مَكَانِ بَاشَدِ بَرْتَخْتِ پَاكِ نَوْشْتَهُ دَرِ جَانِ آسِيبِ وَالِهِ بِيَا وَبِزَنْدِ
 بَا مَرِاشَدِ سَجَانِ وَتَعَالَى آزارِ آنِهَادِ فَعِ شُودِ وَبِرْ آسِ دَفْعِ سَحَرِ آگَرِ كِسِي سَحَرِ وَجَاهِدِ كُودِ
 بَاشَدِ دَرِ يَكِ پِيَالِ آبِ بِيَارَنْدِ وَازِ سُورِ اَعْرَافِ آيَتِ فَوْقِ الْحَقِّ تَا سَرِ
 مُوسَى وَهَارُونَ وَازِ سُورِ يُونُسِ آيَتِ فَلَمَّا الْقَوَاتَا الْمَجْسَمُونَ وَازِ سُورِ
 طه آيَتِ اِنَّمَا صَنَعُوا تَا حَيْثُ اتَى بِخَوَانْدِ وَبِرْ آبِ دَمِ كَنْدِ وَآنِ آبِ بَرِ مَرِيضِ
 مَرِيضِ بِيَا شَدِ سَحَرِ وَجَاهِدِ وَبَاطِلِ وَزَاكِلِ شُودِ وَبِرْ آسِ دَفْعِ نَظَرِ بَدِ وَتَشْمِ زَخْمِ بَرِ تَهْ گَرِ
 زَرْدِ چُو بَدِ سَهْمِ تَهْ كَلِمَةِ الْإِسْلَامِ حَقِّ الْكَلِمِ بَاطِلِ خَوَانْدَه بَدِ وَزَاكِلِ اِنْدِ اَخْتِ دَخَانِ آنِ بِبِضْنِ سَلَنْدِ بَرِ اَوْفَعِ زَهْرِ بَارِ
 خَوَانْدَنِ سُورَةِ فَاتِحَةِ ثَوْرِ اسْتِ هَفْتِ بارِ خَوَانْدِ بَرِ آبِ كُودِ بِيَا بِجَلِ مَافِ دَمِ كَنْدِ بَرِ آگَرِ دَمِ كَرِ بِيَهِ هَرِ جَا يَكِ دَرِ
 رَسِيدِ بَاشَدِ مَلِدِ وَغِ رَا بَكُودِ كِهْ بَالَا سِ آنِ دَسْتِ بَكِيرِ دُوعَا زَمِ الْحَيَاتِ رَا تَا آخِرِ
 هَفْتِ بارِ خَوَانْدِ وَبِرِ مَوْضِعِ الْمِ دَمِ كَنْدِ وَتِيرِ قَدْرِ آبِ دَمِ كَنْدِ اَزَانِ آبِ سَهْ جَرِ
 بَخُورِ دُوسِهْ بارِ آنِ عَصُورِ اَبْرِ زَمِينِ بَزَنْدِ دُوعَا زَمِ بازِ پِرِ سَدِ كِهْ حَالَا دُرِ وَبَكِيدِ اَمِ جَانِ رَسِيدِ

است بہر جا کہ رسیدہ باشد باز بدست بگیرد و بہ ترتیب سابق عمل یکند و در اثنا
خواندن عازم دست خود بر ہمان عضو از بالا با سفل روز و روز گذرانیدہ باشد بیش از
تکرار عمل سہ بار در دفع شود۔ و بر آئے گزیدن سگ دیوانہ بر چیل قطعہ نان این آیت
بنویسد۔ انہم یکیدون کیداً و اکید کیداً فمہل الکافرین امہلہم
سردید۔ و ہر روز یک یک قطعہ ازان معوض را تا چیل روز بخوراند از ضرر
آن نجات یابد۔

فصل در کیفیت مرید کردن و تلقین ذکر

معمول حضرت ایشان این طور بود کہ طالب را پیش روی خود و زانومی نشانند
و خود ہم دوزانوشستہ متوجہ اومی شدند و اگر چند کس می بودند ہمہ را با ہم جمع کردہ
پہلو بہ پہلومی نشانند و بزبانی کہ میدانست سندھی یا افغانی یا فارسی یا و مخاطب
شدہ می فرمودند قرآن شریف خواندہ یا نہ ؟ اگر میگفت آری : خوب ! و اگر نہ او را برای
خواندن آن تاکید می کردند بعدہ میگفتند و علمائے کہ من میخوانم لفظ بلفظ با و از بلند
در چنانچہ شنفٹہ شود و پس من بخوان بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد
للہ رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسولہ
سیدنا و مولانا محمد و آلہ واصحابہ اجمعین۔ استغفر اللہ۔ استغفر
اللہ۔ استغفر اللہ ربی من کل ذنب و اتوب الیہ واجد ایمانی و
اسلامی و اقول اشہدان لا الہ الا اللہ و اشہدان محمداً عبدہ و
رسولہ۔ یا اللہ العالمین و یا خیر الناصرین۔ آنچه در عمر خود از گناہان صغیرہ و
کبیرہ سر او علانیۃ کردہ ہستم ازان ہمہ توبہ کردم و توبہ کردم و بدگرہ تو
رجوع کردم و در طریقہ عالیہ حضرات خواجگان نقشبندی قدس اللہ تعالی اسرارہم

بجانب حضرت امام ربانی محبوب سبحانی محد و اخ ثانی شیخ احمد فاروقی سرمدی
قدس الله تعالی سر و داخل شدم ربنا تقبل منا انک انت السميع العلیم
بعد از آن در میفرمودند که با التو حال مرید و داخل طریق شدی چند کلمه نصیحت
تو میگویم آنرا بگوشش بوش بشنوی و بران عمل کنی -

اول آنکه بر نماز بوقت محافطت کنی و با جماعت بخوانی و هیچ وقت و هیچ
حال قضا کنی نماز کن اعظم اسلام است باید که در آن قصوری و فتوری نکنید
و پنجم روزه ماه مبارک رمضان شریف تمام و کمال بدارید و اگر توفیق بر ج درگاه
باشد بجا آرید -

در همه امور متابعت شریعت بکنید آنچه در شرع شریف جائز و رواست
آزما بکنید و آنچه در شرع شریف ناجائز و نارواست از آن باطل پرست و اجتناب بکنید
از صحبت بدان و بد مذمبان خود را دور دارید و صحبت آنها را رسم قاتل دانید و دیم
آنکه بعد از مرید شدن ذکر کردن را بر خود لازم گیرید که بغیر ذکر کردن مرید شدن
بی فایده است و بعد از نماز صبح مراقبه بکنید و طریقه ذکر و مراقبه کردن در طریقه
نقشبندیه این است که با طهارت و وضو و بقبله کرده بنشین چپها پوشیده
زبان خود بند کرده توجه و خیال همگی بقلب خود نموده در دل خود اسم مبارک الله الله
الله بخوانی و چون آفتاب بر آید چهار رکعت نفل اشراق خوانده بعد از آن بکارهای
زمانه مشغول شوی - بعد از آن دست و دست مرید داده بیعت می گرفتند و
وعائی شیر می نمودند - عام طور بر همین قدر اکتفا می نمودند و اگر کسی طالب صادق
ساحب استعدادی بود برای آن مناسب حال و استعداد او کلمات
نصیحت و هدایت زیاده ارشاد می فرمودند و برائے پخته کردن سبق و کثرت ذکر
تا که بد می نمودند که در هر حال و هر مقام چند آنکه بتوانی شب و روز بگذر مشغول باشی

مر چند مشق و محنت و کثرت مزاولت نمائی سبق تو زود بختہ خواهد شد و ذکر قلبی جاری خواهد شد و علامت بختہ شدن آنکہ بے تکلف و بے محنت ذکر جاری شود و ہر گاہ انسان بقلب خود متوجہ شود دل خود را ذاکر بایزد۔

فائدہ :- حضرت کلان جد فقیر قدس سرہ میفرمودند ہر کرا ذکر قلبی جاری شود و یک لطیفہ قلبی بختہ شود نام او در دفتر اولیاء اللہ تعالیٰ ثبت گردد۔ ولا شک فی ذلک فائدہ :- علامت جاری شدن ذکر مذکور شدہ دریں ایام یکے از علمائے مدرسین در ریل گاڑی بامن ملاقی شد بعد از ملاقات گفتگو و حاجی گفت کہ شما پیلاں چہ طور میدانید کہ طالب را این سبق بختہ شد و ذکر جاری شد بعد ازاں سبق دیگر لطیفہ میدہید گفتم شما مدرسین چہ طور میدانید کہ شاگرد این سبق بختہ کردہ است حال دیگر سبق دادن باید بسم فرمود گفتم مزاح نمیکنم واقعی صورت حال و مثال آن بیان میکنم کہ پیش شما مدرسین مقرر است یعنی سبق خوب طور یاد کردن و بے تکلف رواں خواندن و در خواندن آن غلطی نکردن ہمیں طور ہر گاہ سالک یا ذکر کردن آسان شد و بے تکلف رواں گردید و چون بقلب خود متوجہ شود فوراً ذکر جاری شود و از مشغولی بذرکراحت و فرحت یا بد میدانیم کہ این شخص را سبق بختہ شد و لطیفہ حل گردید۔ قانون فطرت است ہر کار کہ انسان اول میکند خواہ خواندن و نوشتن باشد یا خیاطی و نجاری در ابتدا و اول تکلیف و مشقت میشود و آن کار برابر و صحیح و مستحسن از دستش نمی شود و چون ماہر و بختہ گردید آن کار بخوشی و خوبی و خوش اسلوبی از دستش می براید و انس و الفت باک پیدا می گردد و بشوق و رغبت تمام آن کار میکند۔ و قس علیٰ ہذا۔

فائدہ :- تقید مراقبہ کردن یعنی بکنجی شستہ سر بگریبان فرو بردن و چشم پوشیدن برائے مبتدیان است تا توجہ تام بقلب حاصل شود و از دیگر خیالات

مکتوبه یکسوی و خاطر جمعی محصل گردد و الا بعد از بخت شدن و ملکه راسخه حاصل شدن
قید و بند مراقبه بصورت کدائی ضرورت ندارد و هر جا و هر صورت که باشد ذکر میشود
مثالش آنکه طالب بتدی را التائوح در دست داده میگوید که خبر دار دیگر
طرف نظر نکن نگاه خود بر حرفها بدوز و انگشت بر حروف بدوز و زیر و نقطهها را خیال
کن اما چون بخته شد و حافظ گردید او را ضرورت این کارها نیست.

فانذک :- در قرآن شریف هر جا که حکم بذكر کردن آمده است بقید کثرت و تکثیر
امر فرموده اند مثلاً واذکروا لله کثیراً لعلکم تفلحون. وقال سبحانه
وتعالى والذاکرین الله کثیراً والذاکرات وقال تعالى شانديا ايها
الذین امنوا اذکروا لله ذکر اکثر کثیراً و سجوده بکرة واصیلاً و تعمیل
این امر الی وادائی این فریضه کما حقہ آنقدر که علمائے صوفیه کرده هستند آنقدر
علمائے ظاهری نکرده اند گو که درس و تدریس آن حکماً داخل ذکر باشد پس ازین
همه آیات و نصوص قرآنیہ اثبات طرق صوفیه و ذکر و مراقبه میشود حاجت دیگر
فروع و جزئیات و طلب حجت و دلیل آنها ندارد و لان ما يتوقف علیها الشیء
فله حکم ذلك الشیء.

علم طب و معالجات جسمانی به حضرت ایشان کار طب بطریق کسب و
دکانداری نمیکردند بلکه بطور خیرات و خاندانی میکردند اکثر او به متداوله طیار کرده
میداشتند و برای متعلقین و اهل و عیال یا نفع دیگر خلایق میدادند از
کتابهای طب قرا با دین اعظم را دوست میداشتند و نسخه های آن را اکثر
مستعمل میفرمودند و این کتاب را سرستی پیش خود میداشتند و وقت حاجت
از آن نسخه تجویز کرده میدادند.

در شفا را الامراض عربی مؤلفه خود که ذکر آن عن قریب کرده شد در نصف اخیر

آن بعضی نسخہ ہائے مجربہ و معمولہ خود یا مسودہ از بعضی مجربین و احباب خود بطریق
قرابادین طبیبہ نوشتہ اند یا بر جاشیہ قرابادین اعظم نقل کردہ اند درینجا چند نسخہ ہائے
مجربہ و معمولہ حضرت ایشان نقل کردہ میشود تا مقتصدان و مخلصان را دستور العمل
باشد و دیگر مردمان ہم از ان منتفع شوند۔

نسخہ محل الجوابہ برائے روشنائی چشم و تقویت البصر۔
مروارید نافستہ ۶ ماشہ۔ یا قوت ربانی ۶ ماشہ، مشک خالص ۱ ماشہ، سنگ
بصری ۲ ماشہ، کف دریا ۱ ماشہ، بمبرہ اصلی ۲ ماشہ، جبت کشتہ ۲ ماشہ، سنگ
سر صفا فی یکنیم تولہ و گلاب مقدار یک پار سحقی بلنج نموده بہ استعمال آرند و
بمیل در چشم کشیدہ باشند۔ این سرمہ را حضرت ایشان ہمیشہ طبیار میکردند و خود
ہم استعمال می فرمودند تا آخر عمر کہ سن ایشان بہشتاد و ہفت رسیدہ بود۔ نظر
ایشان برقرار بود و ضرورت عینک نداشتند۔

نسخہ داروی سبزہ برائے دیگر امراض چشم کہ روزمرہ معمول فائدان است
نافع رد مزمن و مسکن در چشم و دافع حکہ اجفان و رمص و چسبیدن اجفان
قاطع جالہ و پھولہ قلیل الاجزاء و کثیر المنافع صفت آن جبت کشتہ اتولہ۔ سرمہ
اعلی اتولہ زنگار اخیل ۶ ماشہ، ایون خالص ۶ ماشہ، ہر چہ را دویہ را کوفتہ بختہ بعدہ
در کھل یا حمام دستہ سحقی بلنج نموده و از حریر بختہ استعمال نمایند۔

توکیب استعمال :- اگر امراض مذکورہ شدیدہ و قوی باشند در چشم اند کہ
ذرو نمایند و اگر حیف باشند وقت خفتن بمیل در چشم کشند۔ این دارو قدرے
حدت دارد ساعتی سوزش میکند و اطفال را بنالہ و فغان می آرد بعد از ان تسکین
می یابد و تمام شب آرام میکند و اگر حدت آن کم کردن خوابید در شیر زنان یا گلاب
حل کردہ و در سہ قطرہ در چشم بیندازند با ہم دزن آن سرمہ سادہ بنمایند۔

ایں ہر دو نسخہ دراصل از حافظ دینگان والہ منقول است
 حسب ایارج :- برائے تنقیہ اعضاء الراس از اخلاط ثلاثہ مستعمل در تمام
 امراض دماغی و امراض چشم و گوش و دندان و اوجاع آنہا کہ از نزول پیدا شدہ
 باشند بمنزلہ سیف قاطع است بسیاری مریضان از ڈاکٹران و حکیمان
 لاعلاج شدہ بایں دو اشفا یاب شدہ اند۔

صفت آن - پوست بلیہ زرد - بادیکان رب السوس بمصطکی گل سرخ
 صبر سقوطی - مقل ازرق - زعفران ہر یک چار تولہ یا چار ماشہ تریہ موصوف
 ۶ تولہ یا ۶ ماشہ شحم خنظل ۳۶ تولہ یا ۳۶ ماشہ ادویہ کوفتہ بخیٹہ بروغن بادام چرب
 نمایند و مقل در آب گرم حل نمایند و صاف کردہ ادویہ را در آن محجون سازند و
 مقدار نخود حسب بستہ نگاہدارند۔

ترکیب استعمال :- وقت شام غذائے خفیف خوردہ وقت
 خفتن پا نزودہ گولی تابیت و پنج گولی در مسکہ گاومی ملفوف کردہ فرو برند و
 بخسپند در آخر شرب عملش شروع خواہد شد و در اعمار مخص و جمیش پیدا
 خواہد شد در آن وقت شور باے چوزہ مرغ و اگر نباشد در یک یا شیر تازہ قدری
 مسکہ و شکر انداختہ گرم گرم بنوشند اسہال بفرغت خواہد آوردند و مخص ہم دفع
 خواہد شد و اگر در عمل دیر کند یا در شکم درد پیدا شود علاجش ہمیں خوردن شور بائی
 مرغین و تجرع شیر در روغن است بعد از قرارغ اسہال یا شدت مخص شربت
 اسبغول یا تخم ریحان بنوشند و نان با شور بائی مذکور یا کھچڑی مرغین یا ججرات
 و مر یا بخورند۔ دیگر غذا پیرہیز موافق رای حکیم بعمل آرند۔ ایں نسخہ دراصل از ترکیب
 خلیفہ احمد خان نظامانی است۔

برائے صرع و اہم الصبغیان :- بیضہ زارغ تازہ بدست آوردہ بنوک

چاقو در آن سوراخ نموده تبا کوئے خشک کوفته در آن داخل سازند که پر شود بعد از آن
در سایه خشک کرده با پوست و جعبه اجزا کوفته بمثل نسوار هر روز دوسه مرتبه در بینی بکشد
از سید مظفر علی شاه دہلوی۔

لشخه منضج در امراض سینہ مانند سرفه و ذات الحجب و ذات الریه۔
که آن را در عرف عام نمونیا گویند۔ صفت آن۔ گل سفید، گاو زبان
زرقا، عناب، پستان ہریک دو تولہ۔ اصل السوس۔ بہیدانہ، بادیان ہریک
یک تولہ و اگر تپ ہم باشد گل نیلوفر و عناب الثعلب ہم دو تولہ بیفزایند
ازیں ہمہ چہار وزن کردہ یک حصہ در یک آثار آب بجوشانند و صاف کردہ
با شکر یا بغیر آن ہر روز سہ مرتبہ صبح و شام و وقت خفتن شیر گرم استعمال نمایند
و جرہ جرہ مثل چای بنوشند و روز دیگر دیگر تپ جدید کذا لک استعمال نمایند۔
و اگر بوضیق النفس یا را باشد درین منضج انجیر ولایتی ۳ دانہ و تخم کتان یعنی السی
۳ ماشہ ہم ضم نمایند و الافلا۔ در ۳۳۳ اندہ کہ دبا می الفلوسنر یعنی نزلہ و بایہ
در سندھ واقع شدہ بود حضرت ایشان برائے حفظ ما تقدم تمام متعلقین را
بدست خود قصد گرفتند بعد از آن در یک دیگر کلاں ہمیں منضج را جوشانیدہ
تمام عیال و اطفال خورد و کلاں را یک یک پیالہ از آن مہد دادند بفضلہ تعالی
شانہ ہمہ سلامت ماندند کسی از متعلقین ضائع نشد۔

سفوف برای سہل ووق و نفث الدم منقول از حضرت ضیا احمد پیر والہ
صفت آن۔ گل آرمی، کبریا، دم الاخوین، طباشیر، الایچی، مروارید، ست گلو
سرمہ سیاہ، مغز تخم بادناک، مغز تخم فنگہ، مغز تخم کدو، مغز تخم خرپزہ، مغز تخم تربوزہ
تخم کاہو، تخم خرفہ ہریک یک تولہ۔ گل سرخ۔ رب السوس، ضمیع عربی، کتیر افاکشیر
زہر مہرہ گل نیلوفر ہریک ۶ ماشہ افیون اماشہ کافور ۳ ماشہ سنبو احت اتولہ زعفران ۳ ماشہ

مصری، قولہ، خشخاش اولہ، بیخ مرجان اولہ جملہ ادویہ کو فستہ بختہ بکتولہ صبح و بکتولہ
شام ہمراہ لبن الاتان یا شیر بزا بختولہ تا یک پار سفوف سازند و از گوشت
در روغن پر سوز نمایند۔

نسخہ حب سرفہ کہ معمول است از قرابادین اعظم :-

صفت آن :- صمغ عربی کثیر نشاستہ اصل سوس ہر یک ۶ ماشہ ایون
ع ماشہ، خشخاش سفید ۴ ماشہ، مغز پیدانہ ۴ ماشہ، زعفران ۲ ماشہ، مغز بادام
وہ عدد۔ بلعاب پیدانہ بقدر نحو حب سازند و یک حب در وہان دارد فقیر
گوید اگر رب سوس ۶ ماشہ ہم درین نسخہ اضافہ نمایند بہتر باشد۔

تفہیم :- ہر حب کہ برای سرفہ باشد باید کہ در وہان داشتہ اندک اندک لعاب آن
فرو برند و یکدم بلع نہ نمایند۔

نسخہ حب شکر ف :- برائے سح و زحیر و اسہال مزمن مجرب و سریع الاثر و
اکثر مستعمل و طیار کردہ موجود میباشد۔

صفت آن :- سح ۳ ماشہ، جعفر ۳ ماشہ، کنی ۳ ماشہ، کندر ۳ ماشہ، شکر ف
رومی ۶ ماشہ، زعفران ۳ ماشہ، سہاگہ بریان ۳ ماشہ، ایتم یک تولہ تمام ادویہ بلدی یک
کو فستہ بختہ و سخی بلع نمودہ بقدر ناش حب بندند و یک یک حب بعد از یک باس
بدہند و اگر مرض خفیف باشد یک حب صبح یک حب شام کافی است و
اطفال را بقدر عمر نصف حب یا ثلث یا ربع آن میدادند۔

تفہیم :- اگر زحیر کاذب و سدھی باشد اول اخراج سڈہ و تنقیہ امعاء بجلاب
ارندھی وغیرہ نمودہ بعد از ان ایس دوا استعمال کردن باید

نسخہ مسہل مسہل و بلے غائلہ

ہر کس در ہر وقت بخیر استعمال تواند کرد و مخرج اخلاط فاسدہ و دافع امراض قدیمہ

وجدیہ است .

ترکیب آن - حب السلاطین یعنی جالگوٹہ ہر قدر کہ خواهند از پوست برفنی
مغز آن کشیدہ دانہ ہائے کہ سیاه شدہ باشند دور کنند باقی را در پوٹلی بستہ
در شیر گاوی بچوشانند بعد از آن کشیدہ کہ در دودغ گاوی ترشی بچوشانند بعد از آن
شق نمودہ زانہ یعنی پردہ سفید کہ در میان دانہ ہامی باشد کشیدہ بکوبند و قدر
چهارم حصہ آن صمغ عربی یا کتیرا کوفتہ پیختہ بیامیزند و آب لیموں یا بغیر آن مقدار
نخود حب ہا سازند طفل را بحب تا دو حب و کلان را تا چهار و پنج حب وقت
صبح ناشتا آب فرو برند و بعد از عمل کچھ مری برنج یا جغرات یا شیر با مری با تناول
فرمایند و اگر در عمل تاخیر کند دودغ گاوی بنوشند و اگر زیادہ عمل کند جغرات یا خربزہ
اسبغول بدہند .

نسخہ برائے طحال مجرب - صفت آن - عصارہ لیموں ۶۰ تولہ سکہ
انگوری ۳۰ تولہ - نوشادر ۶ ماشہ ، شورہ قلمی ۶ ماشہ ، سہاگہ ۶ ماشہ ، نمک سنگ ۶ ماشہ
ہمہ ادویہ کوفتہ در عصارہ لیموں و سکہ بیامیزد و در شیشہ انداختہ ہفت عدد خرہرہ
صافق یعنی سفید سلامت در آن بیندازد و سر شیشہ محکم بستہ در آفتاب
معلق نماید و ہر روز دوسہ مرتبہ شیشہ را حرکت دادہ باشد ہر گاہ خرہرہ گذاختہ
شد بعد از آن دودانہ انجیر ریزہ ریزہ کردہ در پیالہ پینی خور و وقت شب دوسہ تولہ
از پیس تیزاب انداختہ بداد و بھی انجیر کشیدہ بخورد و تیزاب کہ در پیالہ باقی باشد ،
بالایش بنوشد تا چہل روز بہ ہیز از شیر و روغن و گوشت چرب و نمک بکند
بجائے نمک سکہ یا لیموں استعمال نماید اگر در شکم شش سنگ خارا باشد
گذاختہ شود .

نسخہ برائے بواسیر خونی و مبادی و دفع موکہ ہا - صفت آن - پوست بلیہ زرد

پوست بلیله، بلیله سیاه - مغز نموری، مغز بکائن، مغز چاکسوی هر یک پنج توله، رسول ۱۰ توله -

ترکیب استعمال :- رسول را در آب افشوده برگ کاسنی یا ترب یا گندنا هر چه بدست آید حل کرده از جامه سفیدترند و ساعتی بگذارند تا در آن نشین شود و رسول مصفی گردد و بعد دیگر ادویه کوفته بخیته بیامیزند و مقدار کنار دشتی خوب سازند روزانه وقت صبح ده حب در جفرا ت یا مسکه در حلق انداخته فرو برند و پیریز از اشیا غلیظه و گرم و مرچ سرخ و غیره باید کرد و کم از کم تا سه ماه باید خورد و اگر همین حب در ظرف سفالی بآب حل کرده بعد از استنجاء بر مو که باطلله نمایند سه بار وضع شود نسخه برائے اوجاع مفاسل و درد کمر و دیگر اعضاء صفت آن - چوب چینی گلانی ۴ توله - سورنجان سفید ۳ توله تخم صرب ۲ توله مالکگنی ۲ توله و اتوره سیاه ۲ توله و ایڈن پوئاس ۱ توله شکر سفید ۱ توله جمله ادویه کوفته بخیته ۴ ماشه وقت صبح و ۴ ماشه وقت شام بآب سفوف نمایند پیریز از ترشی و بادی اشیا غلیظه - تفهیم :- و اتوره سیاه یعنی حب انیل غیر جوزا ثل یعنی دها اتوره دیوانه است و ایڈن پوئاس دوائی انگریزی است که از دواخانه های انگریزی دیوانانی عموماً بدست می آید -

کشته ابرک برائے جمیع اقسام تنبهای عاره و تب محرقه محب ابرک سفید پنج توله در آب ترب مقدار سه ساعت ساییده بعد از فلوله کرده در ظرف سفالی گل حکمت کرده در ده آثار پا چکدشتی آتش بدید بعد برادرده باز با پنج توله کافور دفعه دوم در آب ترب سه ساعت سحق کند باز بطرح مذکور آتش داده برادر مقدار خوراک یک ماشه فجر یک ماشه نیمروز یک ماشه وقت مغرب همراه عرقیات و اشربه مناسبه بدقه سازد و از سید حکیم خواجه دکنی -

مرهم برائے ناصور و قروح خمیشہ و دفع داو و جرب و حکہ بہ
 صفت آن :- آملہ سار گجراتی ۲ تولہ، پارہ اتولہ، توتیہ ۳ ماشہ، کافور ۳ ماشہ
 سہاگہ ۴ ماشہ روغن گادی پنج تولہ - ترکیب - آملہ سار و پارہ را با ہم سحق کرده
 کجلی نمایند و دیگر ادویہ کوفتہ بختہ در روغن گادی در ظرف آہنی تا چہار پاس سحق بلینج
 نمایند و در دلی انداختہ نگاہدارند و وقت حاجت بر موضع ماؤف طلا نمایند و
 اگر جراحت فاسد باشد بآب نیم شستہ بر پارچہ بستہ کنند۔

معجون چوب چینی مقوی باہ و مقوی بدن بہ نسخہ معمولہ حضرت ایشان
 چوب چینی نگابی چہل تولہ، مغز بادام مقشر مغز پستہ، مغز نارجیل، مغز جبتہ
 الحنفیہ، مغز فندق، مغز گردگان کچہ سفید مصطلی، خشخاش سفید ہر یک ۲ تولہ
 تخم گذر، تخم پیاز، تخم شلغم، تخم اسپست، تخم گندنا، تخم اوٹنگن ہر یک یک نیم تولہ،
 خصیۃ الثعلب عد تولہ، بہمن سرخ، بہمن سفید، شقاقل مصری، لسان
 العصافیر اندر جو، خولنجان پشیرمایہ شتر اعراقی ہر یک دو تولہ مشک ۴ ماشہ
 زعفران ۴ ماشہ عسل ۱۲ تولہ۔ تمام ادویہ کوفتہ بختہ در عسل مقوم و مصفی معجون
 سازند و خوراک یک نیم تولہ صبح و یک نیم تولہ شام با شیر تازہ پرہیز از بادی و ترشی۔
 ترکیب کشتہ فولاد مولد خون و مقوی جگر :-

ترکیب :- فولاد از تیغ جوہر و ارسوبان کردہ ہمز نش تیل گندہک یعنی روغن
 آملہ سار در ظرف چینی بر آن ریختہ در آفتاب بدارند و ہر روز سہ بار حرکت دادہ باشند
 کہ او منحل و خاک خواہد شد بعد از آن خشک کردہ از جامہ حریر بختہ بدارند و قدریکتی
 یا دورتی در مسکہ تا ہفت روز یا دوازہ روز بخورند پرہیز از ترشی و بادی منقول از حضرت
 شیرین جان آغا مرحوم فقیر گوید اگر این کشتہ را با معجون مذکور الصد بخورند در فوائد و
 منافع ابلغ و العوی گردد۔

باب سوم در اخلاق حسنہ و عادات جمیلہ و شمائل شریفہ و سجایای مہر ضیہ حضرت الیشان

مردمان اکثر در پی خوارق عادات می گردند و کار ہائے کہ خلاف فطرت باشد مرغوب دارند و آنرا معیار ولایت و کرامت دانند۔ مگر اسے عزیز مدار ولایت و کرامت بر استقامت احوال و متابعت سنت است نہ بر کشف قبور و علم مغیبات و و خرق عادات۔ علمائے راسخین و اولیائے کاملین مکاشفات صوری و خوارق عادات را در خود نقص و عیب می پندارند نہ شرف و کمال اگر از کسے احیاناً بے اختیار پیدا میشود در وقت دیگر ازاں مستغفر و پشیمان می شوند و فرمودہ اند عقوبۃ الانبیاء حبس الوحی و عقوبۃ الاولیاء اطہار الکرامات و عقوبۃ المومنین التقصیر فی الطاعات۔ شیخ عبد اللہ انصاری می گوید اگر بر آب روی خسی باشی و اگر بر ہوا پری گسی باشی دل بدست آر کہ کسی باشی۔ حضرت امام ربانی تحریر فرمودہ اند کہ خوارق نہ از ارکان ولایت است و نہ از شرائط آن بخلاف معجزہ نبی کہ از شرائط مقام دعوت است لیکن ظہور خوارق از اولیاء اللہ تعالی شائع است تخلف کم کند۔ اما کثرت ظہور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تفاضل در اینجا باعتبار درجات قرب الہی جل شانہ است۔ تواند بود کہ از ولی اقرب ظہور خوارق اقل باشد و از البعد اکثر خوارق کہ از بعضی اولیاء اللہ این امت بظہور آمدہ از اصحاب کرام رضی اللہ تعالی عنہم عشر عشر آں نیامدہ بآنکہ افضل اولیا بر تہ او نامی صحابی نرسد۔ نظر بر ظہور خوارق از کوتہ نظری است و دلیل است بر قصور استعداد۔

و نیز در مکتوب ۳۹۳ از دفتر اول می نویسند کہ اسے برادر بشنو خوارق علوات بر دو نوع است۔ نوع اول علوم و معارف الہی است جل شانہ کہ بذات و

صفات و افعال واجبہ جلی و علا تعلق دارد. و نوع ثانی کشف صور مخلوقات است
 و اخبار از مغیبات تا کہ بعالم تعلق دارد. نوع اول مخصوص باہل حق و ارباب معرفت
 است و نوع ثانی شامل محق و مبطل. زیرا کہ اہل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است
 نوع اول نزد حق تعالی شرافت و اعتبار دارد کہ با اولیائے خود مخصوص ساخته
 است و اعداد را در ان شرکت نداده. و نوع ثانی نزد عوام خلایق معتبر است و در انظار
 ایشان معزز و محترم. خواری نزد ایشان منحصر و نوع ثانی و کرامات بزرگم این مجربان
 مخصوص مکشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات است. نہی پیگردان علمی
 کہ باحوال مخلوقات حاضر و غایب تعلق دارد کہ ام شرافت و کد ام کرامت در وی
 حاصل است. بلکہ این علم شایان آن است کہ بچہل مبدل گردد تا نسیان از
 مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید۔ انتہی۔

پس امی عزیز من ہم عاشق عادات ہستم نہ طالب خرق عادات بر زمین رفتن
 و برقاک خفتن نزد من بہتر است از بالائی ہوا پریدن و بر آسمانہا رفتن۔ لہذا ازین
 گونه حکایات و روایات کہ از بعضی مریدین و مخلصین شنیدہ میشوند اغماض و
 پہلوئی می نمایم و بر ذکر اوصاف جمیلہ و عادات حسنہ و اخلاق کریمہ حضرت
 ایشان و آن صفاتی کہ نزد اکابر معتبر و در کتاب و سنت محمود و در مقامات اولیا
 معدود است اکتفا می نمایم چون صبر و شکر و تسلیم و توکل و رضا بقضا و حکم و
 عفو و رحم و کرم و انکسار و تواضع و شفقت و حسن معاشرت با احباب و اصحاب
 و تحمل جفای خلق و خوش خلقی و خدمت خلق اللہ و ہمدردی غریبار و ضعفاد
 مساکین و نایب دین و ملت و ترویج شریعت و حمایت مذہب و اعتقاد اہل
 سنت و جماعت و بنائے مدارس و تعمیر مساجد و اشاعت علوم و مخالفت
 اعدا دین و نفرت از کفار و مشرکین و رفع اعلام اسلام کہ حضرت حق سبحانہ و

و تعالیٰ وجود مسعود ایشان را ازین صفات کامله و اخلاق حسنہ بہرہ کامل و خطی وافر
 دادہ بود نمونہ از خرداری و دانہ از انباری بخدمت یاران و دوستداران عرض داشتہ
 میشود ۵ دامان نگہ تنگ و گل حسن تو بسیار
 گلچین تو از تنگی دامان گلہ دارو۔

مثال فضائل و کمالات حضرت ایشان قول شاہ ولی اللہ دہلوی است، کہ
 در صفت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب نوشتہ اند۔

سینہ فاروق اعظم را بمنزلہ خانہ تصور کن کہ در ہائے مختلف دارو۔ در ہر درے
 صاحب کمالی نشستہ، و در یک در مثلاً سکندر ذوالقورین با آنہم سلیقہ ملک
 گیری و جہاں ستانی و جمع جیوش و برہم زدن اعداء و در دیگر نوشیروانی با آنہم
 رفیق ولین و رعیت پردری و داد گستری اگرچہ ذکر نوشیروان در بحث فضائل
 حضرت فاروق سوادب است“ و در دیگر امام ابو حنیفہ و امام مالکے با آنہم
 قیام بہ علم فتویٰ و احکام۔ و در دیگر مرشدی مثل سیدی عبدالقادر جیلانی یا
 خواجہ بہار الدین۔ و در دیگر محدثی بروزن ابوہریرہ و ابن عمر و در دیگر حکیمی مانند
 جلال الدین دومی یا شیخ فرید الدین عطار و مردمان گرداگرد این خانہ ایستادہ اند و
 بہر محتاجی حاجت خود را از صاحب فن درخواست می نمایند و کامیاب میگردد۔

انتهی۔ بے ۵ لیسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَنْكِرٍ

أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمُ فِي وَاحِدٍ

یعنی از قدرت بالغہ حق سبحانہ و تعالیٰ این کار بدیع و بعید نیست کہ صفات
 متفرقہ عالم را در فرد واحد یکجا جمع گرداند۔ و بندہ را از بندگان خود بالطف عظیمہ
 و کمالات فخمہ سرفراز گرداند۔

۵ شاہان چہ عجب گر بنوازند گدا را۔

شیخ صاحب حکیم حاجی عبدالواحد بالائی نقل میکنند در آن سال که پنج رفتیم در
مکه مکرمه از سیٹھ عمر پوقری پرسان کریم درینجا از ہر ملک دو یا مردمان برگزیدہ و بزرگوار
می آیند اگر شمار کسی موصوف بصفات کاملہ معلوم باشد مدار نشان بدہیتنا از
خدمت اوستفادہ نمایم و فیض و فائدہ بگیریم گفت آری ایچنین شخصی کہ دل شا
میخواہد و قابل مشیخت و دستگیری است مرا معلوم است مگر آن در سندہ و در ملک
شما ہست ما تعجب کردہ پرسیدیم کہ آن کدام شخص ہست گفت آن حضرت
محمد حسن جان ابن خواجہ عبدالرحمن است ۔

تعمیر مساجد و بنائی مدارس

حضرت ایشان ہر جا کہ اقامت میکردند اول در انجا بندوبست بنامی مسجد میکردند
و بحکم و من بنی اللہ مسجد اولو کفخ طائر بنی اللہ لہ بیتانی الجنة
برائے خود در جنت جایی می ساختند فی الحال آنچہ بعلم فقیری آید ہفت مسجد سرنو
بخرچ و کوشش خود تعمیر کردہ حضرت ایشان است و آنچہ دیگر مساجد بطریق
اعانت و خیرات مدد دلوہ اند درینجا ذکر آن کردہ نمی شود ۔

(۱) اول در تہ سمارہ در مکان بولہ و راں زماں کہ بر زمین زرعی در حیات حضرت
کلاں نظرداری و سرپرستی میکردند مسجدی تعمیر کردند کہ الحال حضرت عموی صا
برای جایی سرنو مسجد بختہ تعمیر کردہ اند ۔

(۲) در مکان پین تعلقہ کپہ کہ تا حال قائم است و تاریخ تعمیر آن خود گفتہ برشت
کاشی بر روی مسجد نصب کردہ اند و در منظومات حضرت ایشان ذکر آن کردہ شد
۴۴ در مقبرہ حضرت مرحوم واقعہ گنجہ جبل مسجد بختہ مع دو حجرہ منصلہ ۔

۴۵ در ہمارم در شندہ سائنداد و در مرتبہ مسجد ساختہ اند مسجد اول کہ از ششت خام بود ۔

و خورد بود آنرا بهم کرده باضافه برآمده و توسیع مسجد از خشت پنجه بطول ۳۵ فوت و عرض ۲۵ فوت بسقف آہنی و خشت ہائے کانسہی مرتبہ ثانی طیار کردند کہ تا حال موجود است۔

(۵) در کوئٹہ کلی ملک شاہو بعد از واقعہ زلزلہ مسجد ویران شد آن را سر نو تعمیر کردند۔
(۶) در کوه کوئٹہ جانب شرقی بقاصد پنج ششش کرده کہ یک چشمہ آب خریدہ بودند مسجد و اطاق تعمیر کردند و ارادہ ایشان بود کہ در آن کوه دو راز مردمان اوقات بجمیعت و فراغ خاطر گذرانیدہ شود۔

(۷) در شکار پور محلہ ہزاری دروازہ قریب مکان موروثی خود سر لے شکار پور والہ برجامی مسجد کہنہ مسجد نو و طبقہ طیار کردند کہ تا حال موجود است۔

اجرائے مدارس و ترویج علوم دین

اسکولہا و تعلیم جدید را حضرت ایشان دوست نمی داشتند بلکہ آنرا برائے امور مذہبی و شغائر اسلامی مضری دانستند فضائل و مزایای علم و تعلیم کہ در قرآن مجید و احادیث شریفہ وارد شدہ است خاص برائے علوم دینی و اسلامی ہست نہ برائے تعلیم اگیزی و فنون دنیاوی این غلط خیال است و گمراہ کن طریقہ کہ لیڈران قوم ہر لے فریفتن مسلمانان در تقاریر خود تعلیم مراد ہوا را برائے زنان و مردان فرض میگویند و فضائل آن بیان میکنند تحقیق این مسئلہ اکابر علمائے ہندوستان چنانچہ مولانا اشرف علی صاحب و مولوی احمد رضا خان صاحب در رسائل و فتاویٰ خود خوب طور مفصل و مدلل فرمودہ اند۔

حضرت ایشان مکتب ہائے خانگی و مدرسہ ہای اسلامی را ہر جا کہ باشند بہر وجہ تائید میگردند اعانت می نمودند ترقی علوم دینیہ و خواندن کتابہای اسلامیہ و نصاب

تعلیم متقدمین را پسند می کردند مثلاً در سندھ آن وقت که مولوی عثمان بنبره در ملک
نارہ بر جائے خود مدرسہ اسلامیہ جاری نمود حضرت ایشان برائے ترقی و امداد آن
بر مریدان و مخلصان گردنواچی چوں رئیس غلام محمد خاں بہورگڑی و دیگر زمینداران
از جنس غلہ و نقدی سالیانہ چندہ مقرر کردند و از خود ہم حصہ و سالیانہ رقم دادنی
کردند چنانچہ در دفتر مدرسہ بنبرہ والہ کتاب جمع و داصل و دستخط حضرت ایشان تا
حال موجود است از حسن خدمت و نیک نیتی مولوی صاحب مذکور مدرسہ خوب ترقی
کرد و بسیاری از مخلوق تہر و نارہ از چشمتہ علوم و فیوض آن بہرہ یاب گردیدند مگر بعد
از وفات مولوی صاحب مدرسہ متزلزل گردید و تا حال بسر پستی پسرش مولوی
عبدالحی صاحب برائے نام جاری است۔

دیگر مدرسہ آباد والہ۔ آباد قریۃ الیت جانب جنوبی شہر لاڑکانہ بمسافت دوسہ کروزہ
زمینداران آن قریہ قوم از مریدان حضرت ایشان ہستند از ان جملہ وڈیرہ حاجی غلام قادر
نن شخص بخیر و نیک اعتقاد و محب الفقراء و خادم العلماء برائے تعمیر مدرسہ مسجد مکان و قدرتی
زمین زرعی وقف نمود و دیگر زمینداران ہم سالیانہ چندہ و مدد برائی اجرائی کار خیر دادند پس
حضرت ایشان بسر پستی خود باقاعدہ و انتظام مدرسہ جاری کردند و دوسہ مولوی صاحب
برائے تعلیم علوم دینی مقرر کردند و این فقیر را برای نگہداری کار و بار و وصولی چندہ و تنظیم
قواعد و امتحان سالیانہ و شش ماہی نامور فرمودند پنج شش سال مدرسہ خوبطور
جاری بود تا کہ رغبت زمینداران بتعلیم کتابہائی اسکولی پیدا شد و ماستران برائے تعلیم
اطفال و نبات مقرر کردند قدر و منزلت مولوی صاحبان کم شد گرانٹ برائے ماستران
مقرر شد و زمینداران از چندہ دادن و وعدہ وفائی کردن پہلو تہی نمودند پس مایان را این
طرز تعلیم پسند نیاید و دست از سر پستی آن باز کشیدیم الحال مولوی حبیب اللہ صاحب
فرزند حاجی غلام قادر خان در انجا بسعی و کوشش خود چند نفر شاگردان را تعلیم علوم دینی

میدید و شغل درس و تدریس بسر خود میکنند. زیاده خیر فقط والسلام -
 دیگر در سه گاهی والہ - گاهی مہیسر قریہ البیت نزدیک شہر مہر ضلع دادو زمینداران
 آن قریہ قوم مہیسران و ذریہ شاہ محمد خان و حاجی اسماعیل خان مریدان حضرت ایشان بودند
 در اینجا نیز حضرت ایشان مدرسه مجددیہ بنا کردند و مولوی عبدالوہاب کلال و مولوی
 دیروی را برائے تدریس مقرر کردند و بر مریدان گرد و نواحی سالیانہ چندہ و خرچ خوراک
 شاگردان مقرر کردند تا کہ مرحوم شاہ محمد خان و مولوی عبدالوہاب زندہ بودند کار مدرسہ
 خوب میچلید و شاگردان مولوی عبدالکریم خوب تعلیم یافتہ و زمین پیدا شدند مگر آنسوس
 کہ بعد مردن آن ہر دو صاحبان کار بند شد و مدرسہ معطل گردید - والبقاء للہ وحدہ
 عزم و حزم - عزم آن است کہ کسی برائے کاری ارادہ مصمم و محکم مقرر کند و در آن
 حزم و یقین کند مذنب و مسترد نشود کہ آیا بکنم یا نکنم و حزم آنکہ ہر چہ در آن راہ
 تکالیف و مشقات پیش آیند تحمل آن بہمت و جوانمردی بکند و دفع خطرات و
 موانع بگرفتہ اسباب و ذرائع برائے وصول بمنزل مقصود و تدابیر مناسبہ بعمل آرد
 ہر گاہ این دو بازوی طیران مستحکم شدند آن زمان انسان در امور دین و دنیا کامیاب و
 فائز المرام میگردد و الا فلا .

حضرت ایشان در ہمہ امور و تمام کار ہائی دین و دنیا ہمیں دو اصول در نظر میداشتند
 و بران کار بند می شدند و ثمرات خاطر خواہ می یافتند -

مثلاً در اینجا قصہ سفر حج و سیر عربستان ایشان کہ بسیار طویل است برخی ازان بطریق
 تمثیل و استدلال تحریر نموده میشود و تفصیل آن در سفرنامہ مؤلفہ ایشان باید دید -
 در سنہ یکہزار و سہ صد و سی و دو حضرت ایشان برائے حج و سفر عربستان ارادہ کردند -
 و از راہ عراق و زیارت کربلا و شاہ نجف و شام شریف و بیت المقدس و حرمین شریفین
 عزم بالجزم نمودند بعضی مخلصان و دوستان سندھ ہم رفاقت حضرت ایشان نعمت

غیر مترقبہ دانستہ دامنگیر حضرت ایشان گردیدند چنانچہ گفته اند ۵
 موز مسکین ہوسا داشت کہ در کعبہ رسد۔ دست در پائے کبوتر زد و ناگاہ رسید
 تقریباً بیست نفر طیار شدند و درین جماعت ہرگونہ اشخاص از بزرنا و پیر و امیر و فقیر مختلف
 الاحوال و مختلف الطبائع و الکرارجع شدند خیر از کراچی بذریعہ بالور بحری تمام قافلہ بتاریخ
 ۲۳ شہر شعبان بطرف بصرہ روان شد و از بصرہ تبدیل جہاز نمودہ در جہاز آب شیریں
 بخیر و خوبی بہ بغداد شریف رسیدیم۔ اتفاقاً دران سال جنگ عظیم مابین جرمن و دیگر
 دول اوروپا برپا شد و در بغداد خبر رسید کہ دولت ترکیہ با جرمن اتفاق کردہ اعلان
 جنگ با انگریزان و اتحاد ثلاثہ کردہ است بطرف مصر و شام فوج کشتی شروع شدہ
 و حکومت ترکیہ تمام عربانہ ہا و موٹر لاریہا برائے نقل و حرکت بقبضہ خود گرفتہ
 است بطرف موصل و شام کسی را سواری میتسرخواہد شد ازین واقعہ تمام رفیقان
 حیران و پریشان شدند چارناچار صلاح بران مقرر شد کہ از بغداد شریف واپس براہ
 بحر بہلمبئی رفتہ شود و از لمبئی بطریق معہود مجبکہ رفتہ شود ہمہ رفیقان ٹکٹہائے جہاز
 از بغداد تا لمبئی معرفت قونصل انگریزی ہفت ہشت صد دادہ خریدند و در جہاز
 بحری روانہ شدند چون جہاز شبالگاہ قریب بندر بصرہ رسید و بجلی ہائے بندر نمودار
 شدند جہاز دور تر ایستادہ شد و کارپردانان ظاہر کردند کہ جہاز خراب شدہ است
 شما ہمہ مسافران در کشتی ہا سوار شدہ بہ بصرہ بروید بعد از دوسہ روز بہرگاہ جہاز
 طیار شد شما را برداشتہ خواہیم برد۔ مسافران ہمہ مجبوراً پائیں شدہ بہ بصرہ رفتند
 و دیگر روز معلوم شد کہ جہاز شباشب گرختہ رفت این ہمہ دروغ بافی برای فریب
 بازی ساختہ بودند۔ حقیقت این است کہ از جہت وقوع حرب راہ آمد و رفت بین
 افریقین موقوف شدہ است جہاز انگریزان بعد ازین در صد و ترکیہ داخل نخواہد
 شد تمام جماعت سرگردان و پریشان در قلع العمارہ بندر بصرہ دہ درازہ روز شہائی

انتظار و روزی غم گذرانیدند بدین نگرشائے نبی ہم بے فائده ضایع شدند باین طرف
شدند بآن طرف آخرالین و آن معلوم شد که یک راه رفتن می شود از بصره بکویت
جمادی رود و از آنجا راه خشکی بمکه شریف رفته می تواند الحاصل از بصره روانه شد بکویت
آمدیم رکویت بضم کاف فتح و او نام بلده ایست بر ساحل سمندر تقریباً دو صد میل از بصره
که والی آن شیخ مبارک ابن الصباح رئیس خود مختار تابع دولت ترکیه است تقریباً
بیست روز در کویت توقف افتاد هر روز باره رفتن بسفر عظیم یا واپس رفتن بملک
خود بخت و پز و مشورت نامی شدند اکثر یاران را نظر به محبوبیت راه و شدائد سفر از گرمی
موسم و گرمی ملک عربستان و سواری شتران و خطره دزدان و قطاع الطریق و فقدان
آب و مسافت دور و دراز نه راه و منزل گاه نه آبادی و بلدان بهمت ریخته و حواس باخت
شدند و واپس رفتن و التوائی سفر کردن خواستند مگر حضرت ایشان همه را دم دلاسه
داده بهمت افزائی میکردند و فرمودند که بے نیل مرا هم واپس بخانه رفتن و نا امید شدن
کار مردان نیست چونکه همه به نیت رج از خانه بارانده ایم تحمل مشقات کرده قدم پیشتر
برداشتن بایده واپس رفتن - شعر

در بیابان گر شوق کعبه خواهی زد قدم سز نشناگر کند قار مغیلان غم مخور
ایضاً

غرض از عشق تو ام چاشنی درد و غم است ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است
و اگر شما بالکل رفتن نمی توانید شمارا رخصت است من همراه قافله روان می شوم بر چه
با و آبادما کشتی در آب انداختیم پس یاران هم رفافت گذاشتن مناسب ندانستند
و همه توکل کرده برائے رفتن تیار شدند پس برائے دفع صعوبات مذکوره در عالم اسباب
تدابیر و حیل هائے مناسبه عمل آوردند چنانچه برائے ضعیفان و بیماران کجاوه ها از بخاران
طیار کنایت در کس بر یک شتر در کجاوه ها بنشاندند و بر سر آنها برائے سایه سایان

ساختند و برای آب مشکہائے گلاب خریدند سر بر یک نفر یک مشک آب برداشتند
 چرا کہ قافلہ بعد از سه روز یا چهار روز بر سر آب میرسد برلئے نوشیدن و خوردن آب
 و برلئے غسل و وضو تیمم می شد سامان زائد از قسم صندوق و غیره بعض کسان فروختند و
 بعضی بخشش دادند و از خوف قلع الطریق جامہ های نفیسہ و رنگارنگی را در میان
 لحافها و بالشها پنهان کردند و حسب مشورہ قافلہ سالار شیخ حداد لباس سندھی تبدیل
 کرده بطرز بدیان جامہ پوشیدیم و حضرت ایشان خرج سفر کہ ہمراہ خود برداشته بودند
 بر رفیقان تفریق نموده ہر یک را بیت گنی در کمر بستند تا اگر یکے را آفتی پیش آید دیگری
 سلامت ماند علاوہ بر آن یک صندوق را فل کہ در شہر کویت بغیر لیس عام طور فروختہ
 میشد بستی یا چہل روپیہ کہ امروز بہ پنجصد ہم اینطور صندوق نمیرسد خرید نموده دو کس را
 از رفیقان خود برلئے پاسبانی مقرر کردند تا بشہار سر اسباب و سامان خود پرہ داری
 کردہ باشند مطلب کہ بتاریخ ۲۹ شہر شوال از کویت برآمدہ صحرا ہائے لق و دق و مفاوہ
 بے آب و آبادی طے کردہ بتاریخ ہفتم ماہ ذی حجتہ تمام قافلہ بخیر و سلامتی وارد ام القری
 مکہ مکرمہ گردید از تمام جماعت یک کس ہم ضائع نشد و از تمام اسباب یک چیز ہم
 گم نشد حتی کہ دو کسان مکرانی پاپا و بے زاد و راہلہ از کویت ہمراہ این قافلہ روانہ شدند
 آنہا ہم دوش بدوش دیگران رسیدند باوجودیکہ نظربایں شدائد و خطرات رسیدن
 این قافلہ نادر و در دکان و پیران بمنزل مقصود خیلے و شوامی نمود۔ یاد دارم در کویت
 روزی من و مرحوم موسی نظر محمد بیرون مسجد نشسته وضو میکردم یکدو کسی عربان
 بدوی آمدہ بر سر ایستادند و در بارہ ایان با ہم گفتگو و تبادلہ خیالات نمودند یکے دیگر
 میگوید ہند دل الحاج الہنود یرود حوون الی انسکۃ دیگرے میگوید وادۃ
 یموتون کلہم بخیاں اینہا کہ ایان عربی نمیدانند مرا سخن ایشان ناگوار آمد گفتم لایش
 یا شیخ لایش نموت نخل شدہ گفت السفر تعب علی الجمال مویا ما فش

گفتم کمان سخن در کعب فی بلادنا علی الجمال و نسافر ما علیه شیئی گفت
لا دست بالا کرده اشاره نمود و گفت هذه جمال یمشی کذا کذا و جمالکم
یمشی کذا یعنی شتر بائے شما مری و رہوار هستند این شتر بائے مہار و ناہوار
میروند ..

حالات این سفر بسیار عجیب هستند و حضرت ایشان در سفر نامہ خود مفصل
نوشته اند در اینجا فقط مثنی نمونہ از خرداری نوشته شد باقی حالات سفر حجاز و
شام شریف و بیت المقدس در اینجا مطالعہ نمایند کہ قابل دید و شنید است . از
باعث حدوث جنگ عظیم خلاف معمول و طریق معہود مشقات و تکلیفات در پیش
آمدند مگر آفرین باد بر این بہت مردانہ او کہ ہمہ را برداشت نمودند و نازان ہمہ نازک
مزارعہاں و بار تمام رفیقان بر خود برداشته از راه پورٹ سعید بہ لمبئی و از لمبئی بلکہ
خود رسیدند

صبر و سکون و تسلیم | قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ و بشر الصابرین الذین اذا
اصابتهم مصیبة قالوا ان اللہ وانا الیہ راجعون

اولئک علیہم صلوات من ربہم ورحمہ واولئک ہم الصابرین
صبر را خدا می تعالیٰ جل و علا شانہ زیادہ از ہفتاد بار در قرآن مجید ذکر فرمودہ است
کہ تفصیل آن در محل خود مذکور است . صبر یا بر تلف مال است یا بر فوت عیال
یا بر آلام جسمانی . در اینجا یک واقعہ زلزله کوئٹہ کہ دران ہر سہ قسم آفات ناگہانی و
مصیبت بائے شدیدہ بر حضرت ایشان در یک روز و یک ساعت واقع شدہ
از بطریق تمثیل ذکر کردہ میشود .

حضرت ایشان در ۲۵ سہ ہزدہ صد و پنجاہ و چہار در ایام گرمی سب دستور
معہود با عیال و اطفال کراچی والہ از شندہ بطرف کوئٹہ تشریف فرما شدند تاریخ ۲ صفر

سنة مذکور واقعہ ہائے زلزلہ شدیدہ در کونہ و گرد و نواحی آن تا قلات بلوچستان واقع شد کہ نمونہ قیامت صغری بود تمام عالم علاقہ کونہ بلوچستان زیر و بالا شد خصوصاً در شہر کونہ تمام عمارات سر فلک بر یکدیگر افتاده زمین دوز شدند و ہمہ انساناں و حیواناں زیر سنگها و خشتها و تودہائے خاک مدفون شد و احدی از متفسین ازان صدمہ جانگاہ و دلگداز خلاصی نیافت۔ الا ما شاء اللہ تعالیٰ۔

حضرت ایشان بر جائے خود در قریہ ملک شاہ قیام داشتند و بعد از عشاء ہر کس بخواب راحت رفت کہ ناگاہ وقت نیم شب این واقعہ ہائے حادثہ فاجعہ واقع گردید و دو فرزند صغیر یکی خورد شیر خوارہ و یکی پنج سالہ و سہ دختر و یک البیہ و یک خواہر البیہ و یک خادمہ از خریدہ و یک بچہ خادمہ و یک خادمہ و طاق بیرونی و یک مہمان بلوچ جما بازوہ نفر خورد و کلان از افتادن مکانات بر سر آنہا زیر تودہائے خاک ہلاک شدند و ہمہ دیر انبارہای خشت و آہن و ملبہ سقف مدفون شدند۔ حضرت ایشان کہ حسب تقدیر بحرکت زلزلہ بیدار شدہ قبل از افتادن مکان سلامت بر آوردند و پٹی خبر گیری و تفقدہ احوال عیال و اطفال شدند و دیدند کہ ہمہ زیر مکانات منہدم آمدہ اند و احدی سلامت نماندہ۔ خیال باید کرد کسی را یک فرزند و بسند ناگہان و بے گماں می میرد چہ قدر سراسیمہ و حواس باختہ می شود و مگر آخرین باد بر بہت و ثبات و قدم استقلال این مرد عالی بہت و فرشتہ خصلت کہ جگر او پارہ پارہ نشد و حواس او خطا نشد و پائی ثبات او لغزش نکرد تن تنہا در آن حال کہ ہر کس بمصیبت خود گرفتار است و از ہر خانہ آواز داد و یلا و وامصینتاہ می آید بہمراہی و معاونت و دوسہ نفران ہمسایگان مردگان خود را یکے بعد دیگری از خاک کشیدہ بیرون می آرند و لا شہ ہائے مستورات بدست خود نہ بدست اجانب و اغیار بر آوردہ قطار اندر قطار بیدارند و یک عورت مردہ شومی را پیدا کردہ ہمراہ غسل می دہند و ہمہ را کفن می پوشانند و برای آنہا قبرستان علیحدہ متصل

سر اے خود طیار می کنند و ہر ہمہ را در قبر ہای خود جدا جدا دفن می کنند الا بچہ شیر خوارہ مسمی
عبد اللطیف کہ با مادر خود شب ہم بر چار پائی یکجا خوابیدہ بود در قبر ہم اورادر آغوش مادر
یکجا خسانیدند۔

در بنیاد و سخن قابل گذارش است یکی آنکہ حضرت ایشان میفرمودند کہ لاشہ ہائے
تمام اموات صحیح و سالم برآمدند چنانکہ بر بستر ہائے خود بخواب استراحت خفتہ بودند
بخواب عدم رفتند عجب است کہ از افتان خست ہائے سقف و آہن ہائے
ثقیلہ بدن کسی خون آلودہ یا سر کسی شکستہ نبود۔ دوم آنکہ آفرین باد بر بہت و اخلاص
و ہمسایگی مردمان شاہو کلی کہ دیر مصیبت عظمی و عموم بلوئی مردگان خود را گذاشتہ
اول با حضرت ایشان معاونت و ہمراہی نمودہ خدمت کشیدن لاشہ ہا و تکفین و تدفین
اموات حضرت ایشان بجا آوردند۔ ایں ہم از کرامت و برکت حضرت ایشان بود کہ
اموات عزیزہ شان را گور و کفن نصیب شد و ہمہ را با عزت و حرمت سپرد خاک
کردند ورنہ در آن ہنگامہ قیامت آسا و طامہ الکبریٰ کجا گور و کفن کجا رشتہ و خون
کجا بازار و دکان کجا اثاث البیت و ساز و سلان چندین ہا را گور و کفن نصیب نشد
بسیاری را نام و نشان پیدا نشد۔ پیاری از لاشہ ہائے انسان و حیوان و ہند و
مسلمان متعفن شدہ بر آوردند کہ ہر ہمہ را مردمان سرکاری گاسلیٹ انداختہ باتش
سوختند میفرمودند کہ قدرت الہی جل شانہ وقت رفتن کوئٹہ این دفعہ از شکار پور
چند طاقتہ صحن سفید برائی جامہ ہائے عیال و اطفال خریدہ دو یک پتی برداشتہ
بودیم وقت کا دیدن تو ہا برائے تلاش کفن ہا اول ہمان صندوق برآمد کہ در آن
این طاقتہ ہا برداشتہ بودیم و بکار کفن عیال و اطفال آوردیم۔

اب آیا یاد لے آرام جان اس ناتوانی میں
کفن دینا تجھے بھولے تھے ہم سبب شادی میں

اما تلف اموال و امتعه پس خود ظاہر است کہ عمارات عالیہ و مکانات مشیدہ
در یک ساعت بر زمین افتادند و چنان بزرگ افتیدہ بودند کہ در دیوار و یا مہائے
یک خانہ بر دیگر و از دیگر بر دیگر افتادہ بود شہتیر مائی آہنی را دیدیم کہ بیچ و تاب خوردہ
کج و کلوچ گردیدہ بہم پیچیدہ بودند ہر چہ اثاث البیت در خانہ ہا بود از قسم چارپائی ہا
و گہوارہ ہا و صندوق ہا و ظروف چینی و سی ہمہ در ہم و بر ہم شدہ شکستہ و رختہ
بعد از دو روز و از دہ روز کہ ما آنجا رسیدیم مزدوران از خاک می برآوردند و یک یک چیز
آوردہ پیش روی حضرت ایشان میداشتند اگر چیزی اسباب بازی یا لباس
فرزندان و دختران میدیدند از دیدن آن چہرہ ایشان متغیر میگردد و بے اختیار دل
سوختہ و غم تازہ میشد و بزبان فقط این قدر میگفتند کہ بلے این چیز از فلان صاحبزادہ
است و این چیز از فلان دختر بریدایں را بگوشہ بدارید یا فلان طفل و بچہ را خیرات
بدہید۔ لہذا مزدوران را مانع کردیم کہ این طور چیز ہا پیش روی حضرت ایشان نیارید
و دل شان کباب نکنید۔ در اینجا این سخن ہم بخاطر دارند کہ با وجود انہدام مکانات اندرونی
و بیرونی فقط یک کتب خانہ حضرت ایشان کہ بر بالائی کوٹھی تہ خانہ بود و اکثر خود
در انجائی نشستند و وقت نیمروز خواب آنجا میکردند از انہدام محفوظ ماند و دیوار
نشد کتاب ہائی قلمی صحیح و سلامت باقی ماندند و از سلامتی کتب خانہ شکر حضرت الہی
جل شانہ بجائی آوردند۔

اما آلام جسمانی پس علاوہ از اہوال مذکورہ و ہلاک النفس و اموال حضرت ایشان را
دران واقعہ جراحتی بر زانو شے چپ رسیدہ بود کہ آماس کردہ خراب شد و دو سہ ماہ
تکلیف آن طول کشید۔ کیفیت آن میفرمودند کہ مادران شب در کوٹھی علیحدہ
خفتہ بودیم و عیال و اطفال در کوٹھی علیحدہ۔ در وقت زلزلہ بحرکت عنیفہ از خواب
بیدار شدہ بزودی ہولناک برخاستہ از خانہ بیرون شدیم بخیاں آنکہ عیال و

اطفال را ہم خبردار کرده از خانہ بیرون کھم ہمیں کہ از خانہ بیرون شدہ بصبح خانہ رسیدم گرگ شدہ
مکانہا بر زمین افتادند و بکثرت زلزلہ چون آسیا سنگ زمین از پائے من بیرون رفت
و من بر زمین افتادم و بعد از سکون فوراً برخاستم در انحال از جان خود خبر نداشتم در پس
پہای عیال و اطفال دویدم چون صبح شد دیدم کہ تمام پانچاسہ من بخون آغشته
است و بر زانوی من زخمی رسیدہ است معلوم نیست کہ از بالا صدرم رختہا یا
لوک آہن بر زانوی من رسیدہ یا وقت افتیدن چیزی بر زانوی من خلیدہ اخیر آزد
باکے نہ کردم و بکار کشیدن اموات و تکفین و تدفین او شان مشغول شدیم روز
دیگر در زیادہ محسوس شد و آس کرد و گزگ گردیدہ نمایاں کہ بعد از دود و آزدہ در شاہو کلی
بجنو خالی رسیدیم دیدیم کہ حضرت ایشان در یک رواقی خورد در باغچہ حویلی زیر سایہ
درخت نشتا و نشستہ اند از درد و آس پایی طاقت برخاستن ندارند نماز
نشستہ می خوانند ناچار برای جایی ضرور بر عصا برخاستہ میردند و جبہ بعد از دود و
دود از دود روز رسیدن ما بجنو شریف این است کہ من در آن روز با در میر بودم
از شہر کراچی خبر رسید کہ در علاقہ بلوچستان زلزلہ شدیدہ شدہ است و شہر
کوئٹہ غرق شدہ است کسی را رفتن کوئٹہ نیدہند ناچار گٹ شکار پور گرفتہ
بشکار پور آمدیم برادر ہم حافظ ہاشم جان کہ در ٹنڈہ بود او ہم با ستمل ع این خبر دانہ
شکار پور شدہ آمدہ بود در شکار پور این حال بود کہ تمام شہر ماتمکدہ و آزاہ و نالہ و گریہ و فغان
بر بود چہر کہ اہل شکار پور و سکھ و پنجاب و سندھ بسیاری در موسم گرمی بکوئٹہ رفتہ
بودند ہر روز خبر مردن آنها یا بجزو خان و خیابان نیم بسمل بخانہ خود ہا میر رسیدند و
ورخانہ ماتم پر پائی شد و آزاہ و فغان و گریہ و نالہ شور بالامی شد گاڈمی ہائے پیشل
روز و شب پیانی از کوئٹہ و حدود بلوچستان میر رسیدند و مردم را از کوئٹہ و حدود آن
بجز بسندھ و پنجاب می کشیدند چہر کہ در آن ملک نہ جاسے سکونت و نہ مکان

آسائش و نہ اسباب زندگی و نہ قوت و معاش انسانان ہمہ زیر زمین مدفون شدہ
و معدوم گردیدہ بقیۃ السیف را بہ اسپتال آسائے سندھ و پنجاب روانہ میگردوند
و حکومت یک قلم رفتن کوٹہ را ممنوع قرار دادہ بوی بیچ فردی و اعدای البشر را اجازت
رفتن نمیدادند بغیر مایان سکاری کہ برائے خدمت بیماریان یا انتظام کاروبار سکاری
برود چرا کہ علاوہ از تکلیف معاش و ناموجودی خورد و نوش خوف زلزہ تا هنوز باقی
بود ہر روز و شب گاہ و بیگاہ حرکت ہائے زلزہ و آوار ہائے مہیبہ شنیدہ می شدند
مایان و رشکار پور حیران و پریشان ماندیم نہ پائے رفتن نہ پائے ماندن نگرایں قدر از
خان عبدالغفار خان پسر الہدۃ خان کہ بعد از واقعہ زلزہ تازہ از کوٹہ آمدہ بعد از
خاطر جمعی رسید کہ حضرت ایشان بخیر زندہ اند باقی دیگر متعلقین تمام بحق رسیدہ اند
و من حضرت ایشان را بچشم خود در شاہو کلی رفتہ دیدہ آمدہ ام خیر ہر دو برادر ہائے
رفتن کوٹہ بسواری ریل یا براہ موٹر ہر چند کوشش کردیم کامیاب نشدیم تا کہ پولیٹکل
ایجنٹ کوٹہ سہ س از معززین شکار پور را برائے معائنہ احوال کوٹہ و صلاح و
مصلحت طلب نمود در انہا یکی از مریدین و مخلصین حضرت ایشان خان بہادر
میاں علی بخش خان ممبر کونسل وائس لرے ہند ہم مدعو شدہ بود اور و بر در رفتہ ہائے
مادر و در و یک خادم پاس رفتن بشاہو کلی خاص از پولیٹکل ایجنٹ گرفتہ آورد و
مایان بواسطہ آن روانہ شدہ بخنور والہ رسیدیم و نمونہ نفخ صور و قیامت صخرے
در کوٹہ معائنہ نمودیم۔

بعد از سہ چہار روز حضرت ایشان مرا اجازت رفتن بسندھ دادند و فرمودند کہ در
خانہ کسی از نمایان نیست شما بدرگاہ بروید و این اسباب سہ چہار ہستہ و دوسہ صندوق
سامان کہ از دیرانہ ہایدست آمدہ است ہمراہ خود برداشتہ بخانہ برسان چرا کہ درین ایام
دزدان و ظالمان را موقعہ نهب و سرقتہ خاطر خواہ بدست رسیدہ است مردمان مردہ و

خانہ ہاویران شدہ اند بر اموال مردم خوب دسترس پیدا کرده اند من حسب الامر اسباب برداشتنہ بخانہ آدم و متعلقین این جانب را از واقعات کوٹہ و احوال حضرت ایشان مطلع کردم۔ برائے تشریف آوری سندھ ما خود حضرت ایشان را عرضداشتہ بودیم مگر مرضی ایشان نشد۔ فرمودند یکی آنکہ در اینجا این کار کشیدن اسباب و صفائی مکانات مہمندہ ضروری است دویم آنکہ پائی با ناخال طاقت رفتن ندارد این زخم چیزے بہتر شود پس خواہیم آمد شما حال بروید مایاں پس خواہیم آمد۔

درین اثنا بر آدم عبدالستار جان کہ در کراچی بود بجد و جہد تمام کیفماکان خود را بکوٹہ در خدمت والا رسانید مگر زخم زانوروز بروز صورت خونناک میگرفت تب ہم ہمراہ آن پیدا شد در اینجا علاج و معالجہ مشکل حکیم و ڈاکٹر یا ادویہ مطلوبہ ناپیدا پس مصلحت کردہ حضرت ایشان را بکراچی آوردند۔ و در بنگلہ خان بہادر غلام قادر شعبان فوکش شدند مذکور کہ یکی از مخلصین صہمی بود بجان و دل در خدمت و میزبانی و تیمارداری حضرت ایشان کوشید۔ علاوہ افرادمان و متعلقان خاصہ دیگر مردمان کہ ہر روز برائے عیادت و فاتحہ خوانی می آمدند ہمہ را بغراخ دلی و کشادہ کستی خدمت و ضیافت می نمود، تقریباً یک ماہ در اینجا اقامت شد و ہرگونہ معالجات ڈاکٹری و یونانی بعمل آمدند۔ ڈاکٹر ان ہر چند برای اپریشن کوشش کردند حضرت ایشان قبول نہ نمودند و فرمودند کہ حالا طاقت نشستن و نماز خواندن دارم اگر انہا اپریشن کردند مرا حرکت کردن نخواہند و دو نماز من قضا خواہد شد۔ آخر الامر زخم چیزی بہتری پیدا کرد و طاقت برخاستن برپای پیدا شد بعد ازان برائے تسکین قلب محزون بزیارت اجداد کرام بطرف سرسند شریف دہندستان روانہ شدند و ایام گراما چندی روز در شملہ و سولن اقامت فرمودند و بعد ازان بدعوت خان بہادر عبدالنقادرنان محمد حسین سندھی بوناگرہ تشریف بردند و از آنجا مراجعت فرمودند بجزای خود در رنڈہ سایداد تشریف آوردند۔

در که چنانچه روزی نقل فرمودند که در آن خرمه حضرت عثمان را بهم زخمی بزدند و رسیده بود
در مسافرتی بطرف ناره ای و وقت سواری نگذشته بود و همین احوال بطرف مادر
نگه نوشته فرستاد و در آن نوشته بودند که "از زخمی من بسیار خون تشرش نمود"
حضرت ایشان فرمودند تشرش عجب لفظ است. شاید لفظ افغانی "تشرش" را تعجب
نموده اند که در لفظ افغانی آواز یختن آب و باریدن باران را تشرش میگویند
باید دانست که صبر بسیار اقسام و انواع است از جمله یکی معنای مشهور و
معروف است که بر آفات و مصائب واقع جزع و فزع نه نماید رفع صوت
و بکا و ضرب خد و دوش و جوب و غیر ذلک نه نماید و از خدای تعالی تمولای خود صل
و علاشان شکوه و شکایت نه کند بلکه بر قضا و قدر او سبحانه و تعالی راضی شده کار خود
آسان گیرد و بگوید و بداند که انا لله و انا الیه راجعون ط

نوع دوم آنکه عند وقوع آفات و بلیات و ورود شدائد و مصیبات ثابت قدم
نماند پست بهمت و دل شکسته نشود و از عزم راسخ خود باز نگیرد و در مشقت و تکلیف
که او را در راه وصول بمنزل مقصود پیش آید قدم پیشتر بردارد و مایوس شده ترک سعی و
کوشش و عمل و ادائی فرافتن منجبی نه نماید مثلاً اگر غازی باشد از جهاد و نبرد و اند
و اگر در شهری طاعون و وبا افتد از خوف آن گریز نکند و اگر مبلغ و مدرس باشد از کار
خود دست بردار نشود و علی هذا القیاس و باین نوع اشاره است در آیه کریمه و الصابرون
فی البأساء رای المصیبة و العسراء رای الفقر و حین البأس رای حین
المحاسرة اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون ط

اما نوع اول پس از آنچه بالتفصیل مذکور شد دانسته شود اما نوع ثانی که عجب
تراز اول است پس بدانکه هرگاه حضرت ایشان بعد از وقوع این واقعات و مصیبات
جانی و مالی و سفر بند و ستان بخیر بجای خود در شده سائیداد رسیدند و تا هنوز ضعف

و نقاہت جسمانی باقی بود ہمہ اولاد و متعلقین خود را طلبا نیدہ ارشاد فرمودند کہ "شما
دریں ایام طیاری تزییج اولاد و بند و بست شادی ہا۔ مے غلام و غلام کردہ بودید
حالا چرا خاموش نشسته اید و بکار و بار خود مشغول نمی شوید" ہمگنان رارقت و
گریہ آمد عرض داشتند کہ آغا ایں قدر صدقات و آفات حضرت ایشان را رسیدہ
اند و زخم ہائے آن تازہ است مایاں بچہ رومی دگدام خوشی دست دریں کار ہا بیند ایم
و مشغول شادی ہا شویم حضرت ایشان فرمودند مے بابا این طور نباید کرد از سبب خاموش
نشینی ہر چہ شدنی بود شد۔ ہر چہ گزشتی بود گزشت آنرا یاد نکنید و بکار ہائی خود
مشغول شوید ما شمارا اجارت میدہیم بروید و فرض ادائی خود زود بکنید کار ہائے زمانہ
ایں طور است شادی و غمی رنج و راحت در پس یکدیگر می آید و میرود۔

۵۔ درین چین کہ بہار و خزان ہم آغوش است

زمانہ جام بدست و جنازہ بر دوش است

توکل آن است کہ کسے کار خود را بدیگری بسیار در حسن تدبیر عمل

تفویض و توکل

او اعتماد بکند وکیل و مؤکل و توکیل ازین باب اندگویت فلان

کس برای کار خود یاد غوی خود فلان کس را وکیل گرفت یعنی بر خبرت و بصیرت
او اعتماد کردہ کار خود را با تفویض نمود و او را از جانب خود مختار گردانید۔

و شرعاً آن است کہ بندہ بر فضل و کرم مولای خود جبل و علا شانہ اعتماد کلی داشته

اور انا صر و معین خود دانستہ کار ہائے خود را با وسعہ و تعالی تفویض نماید و یقین

بکنز کہ وکیل من از من زیادہ بہتری داند و از من زیادہ خیر خواہ من است ہر چہ او

در حق من میکند برائے من خیر بہتری است و عین صلاح و فلاح اگر موافق رائی

از کامیابی است نہ المراد المقصود و گرنہ تا این تا کامی بظاہر فی الحقیقتہ عین کامیابی

است بلکہ صد بار از ان بہتر۔

۵ گر خضر در بحره کشتی را شکست مدد دستی در شکست خضر هست

و منشأ این صفت حسن ظن است بخدای تعالی و ایمان کامل بر قدرت کامله و حکمت بالغه او سبحانه و تعالی و نتیجه آن قوت دل و جمعیت خاطر نشاط و در عمل و وثوق در کامیابی است چرا که اولیقین دارد که من ناصر و معین دارم بے یار و مددگار نیستم.

کسانے میدانند که کسب و کار منافی توکل است و خاموش معطل نشستن توکل مگر این سر اسر غلط است کسب کردن و عمل نمودن و در کامیابی خود بر قدرت و اعانت و مدد او سبحانه و تعالی کمر بستن و دل قوی داشتن عین توکل است خدای تعالی متوکلان را دوست دارد و الله یحب المتوکلین و هم کما لب را دوست دارد الکاسب حبیب الله اگر کسب و توکل با هم مخافی و متضاد بودی هر دو را چاکر و دوست داشتی. مولانا روم در قصه شیر و روباه معنای توکل را خوب طور واضح کرده و گفته ۵

گر توکل می کنی در کار کن	کار کن پس تکیه بر جبار کن
گفت پیغمبر با و از بلبله	با توکل زانوی اشتر ببند
صلی الله تعالی علیه و سلم	

یعنی کار کردن را توکل گفته می شود نه کار گذاشتن را مثلاً سفر کردن، حج رفتن، جهاد کردن، هجرت نمودن، زراعت و تجارت کردن همه بتوکل صورت پذیرد سرانجام میشوند گفته می شود که فلاں کس توکل رود این کار کرد و گفته نمی شود که توکل کرده این کار گذاشت. سفر نکرد توکل کرد، حج نکرد توکل کرد جهاد نکرد توکل کرد اگر دشمن بر سر بلاد اسلام تاخت آورد توکل پایداری است که با وجود قلت عدد و عدو بر نصرت و مدد مولائی خود حل و

علا شانه توکل کرده بمقابله و مقابله برآید نه آنکه در زمانه در بسته بنشیند و بگوید من توکل کرده ام. باقی احکام توکل و درجات متوکلین در احیاء العلوم باید دید اگر گفته شود که شکایت بعمل را عین توکل گفتید کافر هم کسب و عمل میکند پس باید که آنرا هم متوکل گفته شود گریم نه. کافر توکل بر کسب و عمل خود میکند و مومن توکل بر خدا و منتظر و کرم مولای خود جل و علا شانه. متوکل آن است که تکیه بر خداست خود و حده لا شریک له بکند نه آنکه بر غیر او تکیه کند نظر کافر بر اسباب و علل دوخته است و نظر مومن بر فاعل مختار تعالی شانه خیر و شر نفع و نقصان را از جانب آر می دانند نه از جانب میخ و مطر قه. دیوار از میخ شکایت کرد که چرا بے گناه سینم مرا می شکافی؟ گفت از مطر قه پرس که چرا بر سر من میگوید از مطر قه پرسید گفت من هم بے اختیار هستم در دست فاعل مختار هستم از و پرس که چرا مرا بر سر من میزند.

پس آنکه بر غیر او سبحانه و تعالی تکیه کند انسان باشد یا مال و دولت یا کسب و علم و عمل خود آن نه متوکل است و نه مومن کامل. تکیه بر سبب الاسباب کردن باید نه بر اسباب

تکیه بر دیوار کردم خاک باریدن گرفت

خاک باد بر سرش کان تکیه بر غیر کند

مطلب که توکل در چه چیز است همه حسنات است و اصل جمیع صفات مثلاً صبر و شکر و حب خدا جل و علا و رضا بقضا و جود و سخا و ج و جهاد و فرد بمطالب دینی و دنیوی همه ازین صفت حاصل می شوند و برین اصل متضرع میشوند ازین سبب او سبحانه و تعالی در قرآن مجید بار بار توکل را ستوده است و متوکلین را دوست خود خوانده است. حضرت ایشان که درین صفات و حسنات از اقران خود فائق و پیش قدم بودند و تکیه بر سبب الاسباب بودند و تکیه بر این است که در مقام توکل ثابت قدم بودند.

در ایام بیماری که از زندگانی خود ناامید و از علاج و معالجه یابوس شده بودند همیشه این کلمه بر زبان داشتند و بار بار تکرار میفرمودند: امنت بالله و توکلت علی الله
حضرت ایشان تعظیم و توقیر اولاد مجاہد و حضرات مجددیه بسیار میکردند
اگر کسی یکسال در عمر از حضرت ایشان کلام ترمی بود آزاد رفتن و دست شستن از خود مقدم میداشتند و او شان هر چند اعمار می کردند حضرت ایشان قبول نمی کردند و آداب بزرگ سنی شان با وجود فضل و کمال ذاتی خود از دست نمی گذاشتند پیش روی کلانان ایستاده می شدند و خوردن را در جنب خود جای میدادند
حضرت ضیاء احمد آقاسی ملیر و والد و حضرت محمد فاروق کراچی والد و حضرت شبیر بن جان آقا
تشریف می آوردند در مسجد جایی نماز و مصلائی خود را گذاشته در صف با او شان برابر می نشستند و برای خود و بزرگان تاد و از کلان بیرون می رفتند و او شان را دانه کرده مراجعت می نمودند

فروتنی است دلیل رسیدگان کمال که چون سوار بمنزل رسد پیاده شود
مرحوم آغا فرید جان نقل می کرد در آن ایام که حضرت ایشان در رتبه سایه و تعبیر مکانات میفرمودند و عیالها در گله پودند من همان شده پیش ایشان آندهم و شها در حوالی می خفتم چارپائی من در جنب چارپائی حضرت ایشان داشته می بود وقت سحر که حضرت ایشان برای تعجب برخاسته و من می گردیدم برای من آفتاب و منورا پر کرده زیر چارپائی من میداشتند من به چند معذرت می کردم که حضرت! این تکلف نکنید مرا شرمسار کنید میفرمودند نه با که ندارد -

کسب نفس و قهر خود برائے تمثیل این مدعی نوشته خود ایشان که در کتاب انساب الانجاء با تحریر نموده اند کافی است و از انجا اندازه کسب نفس و دیدن تصور خود و ملاحتله باید کرد و در صفحه ۸۰ کتاب مذکور می نویسند مؤلف

کتاب گرفتار ہوا دہوس ضائع کنندہ معمر عزیز بعت محمد حسن را نثر مر است کہ نام خود
 در زمرہ اولاد بزرگان نویسد اما چونکہ سلسلہ دار نوبت بنامش رسید بناچار
 نبیدی از بے حاصلی خود می نویسد

مہمان نوازی و { اطلاق حضرت ایشان مآوی و بلجانی مسافران و مہمانان بود
 غریب پروری { ہر کس از شناختہ و بیگانہ وقت یا ناوقت ہر گاہ کہ می آید
 قسمت خود خورد می رفت. صاحبزادگان و خدمتگاران را برای خدمت و خبر گیری مہمانان
 و مسافران ہمیشہ تا کہ می کردند اگر وقت ظہر خبر می شدند کہ کسی را تا نان نیمروزہ نرسیدہ
 است بسیار غصہ می کردند و غصہ می شدند و فوراً خادم را امر فرمودہ نان از خانہ
 طلبا بندہ میدادند بفضلہ تعالی شانہ و مطبخ شہار دزی ہمیشہ طعام این قدر
 بوسعت نختہ می شد کہ چہار تنخ کس اگر بیایند یا بروند باکے نبود و در طعام روزینہ
 فرمی نمی شد البتہ اگر بسیار مردمان می آمدند یا فاص کسی از محرزین می آمد بر لے آن
 طعام علیحدہ پختہ می شد. طعام ننگر خانہ معمولی طور این بود. وقت ناشتا شیر چائے
 و نان تنوری. وقت نیمروز اکثر گوشت بزغالہ ہمراہ نان گندمی و گاہی ماہی و گاہی دالانش
 و غیرہ ہم پختہ می شد و وقت عشاء حسب دستور این ملک شیر و برنج سفید یا دوغ و برنج
 سرخ می دادند و اگر کسی از خاصان نووارد می بود بر لے آن حسب بیاقت و شان ایشان
 طعام مخصوص طیار می شد و اگر نہ ہر کس را از اناحضری قسمت میرسید.

حضرت ایشان بر لے قوت عیال و خرج مہمانان غلہ سالیانہ از ہر جنس گندم
 و شالی و باجرہ و غیرہ در اوقات پیدایش غلہ ہا از زمین ہائے خود یا قیمتہ خریدہ کردہ در
 انبار خانہ ہا ذخیرہ کردہ میداشتند و کد لک دیگر مصالحہ ضروری قدر کفایت یکجا
 از بازار خریدہ ہوتا میداشتند تا وقت ناوقت ضرورت و احتیاج خریداری نشود
 و در اخراجات روزمرہ تکلیف پیش نیاید و از آمد مہمانان انتظار می پیدانشود.

مہمان نوازی

حضرت ایشان بامهاتان مدامی تکلف و تمنع می نمودند بلبیب خاطر بر حیه یا حضرت می بود و حضری ساختند ازین جهت مهاتان بهم بلا تکلف خانه بخود دانستند هر قدر که می مانند پروا ندارند یعنی حضرات را پیروی و ولایتی مابینها و سالیها اقامت میکردند نه بربا بار و تکلیف نه بر آنها قید و بند حضرت ایشان بارهای فرمودند که بابا اگر میخواهید که همان پیش ما بسیار وقت بماند یا ادبیج تکلف و تمنع نکنید و اگر میخواهید که زود از ما برو و در طعام نشست و برخاست تکلف فوق العادت نکنید و خود بر سر شما بار و تکلف محسوس کرده رو در خصصت پذیرخواهد شد نقل سفیر نمود که باری در ملیر بتقریب فاتحه خوانی با دیگر چندی از حضرات بجای مرحوم حضرت آقا ضیاء احمد رفتیم حضرت ایشان از آنجا که بسیار مهاتان نواز و دست کشاده بودند تا که الوان اطعمه مانند فیرفی و ماغوت پخته نمی شوند آن نمی آوردند و وقت طعام گذشت وقت عصر رسید چشم ما بر راه بود که اینک نان می آید اینک دست شسته می شود هیچ نمی شد آخر با حضرات حاضرین متفق شده مشوره نمودیم و گفتیم که این فضول رسم فیرفی و ماغوت و طعام حضرات خصوصاً طعام عزیزی و فاتحه خوانی یک قلم باید که بند نموده شود و در آن وقت همه حضرات این نیک مشوره را پسندیدند و قبول کردند مگر بعد از آن شنیدیم که دیگر صاحبزادگان سندها این سخن را قبول نکردند و برین طعن زدند که فلانی از بجهت همتی خود چنین تجویز کرده است هر طور که شود ما این رسم خود را هرگز نخواهیم گذاشت گفتیم خوب است شما و بنید و کار شما.

حلم با مخالفان و تحمل بر ایندایم قال الله سبحانه و تعالی و اصبر و ما خلق و جعلنا اقراراً بـ اَصْبِرْكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَلٰىقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ هٰذَا الَّذِي مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَالَّذِيْنَ هُمْ يُخْسِفُونَ و شما گمان نبرید که حضرت ایشان را مصائب و آفات نماند میرسد

یا اعدا و مخالفین نہ داشتند یا اذیت ہائے خویش و بیگانہ نمی کشیدند انسان
ہر چند صاحب فضل و کمال باشد اور از اعدا و مخالفین چارہ نیست و از دو چار
شدن با موافق و مخالف گذری نہ لایستد لیسید من و دو دو پمدح و
حود و قدح مثل مشہور است حضرت امام ربانی قدس سرہ میفرمایند راز
تحمیل ایندائی خلق چارہ نبود و از صبر بر جفا ئے اقارب گذرنہ چون امام
ربانی را از ایندائی خلق و جفا ئے اقارب چارہ نباشد و دیگر بیارگان ماورای را چہ
حال باشد۔

حضرت ایشان ہم ازین کلیہ مستثنی نبودند بعضی کسان مخالفت نہ ہی داشتند
و بعضی حسد و عداوت دنیاوی حتی کہ بعضی بد اندیشان برائے قتل حضرت ایشان
منصوبہ ہا ساختند و برائے کشتن ایشان طیار شدند و تفنگچہ ہا و رجب پناہاں
کردند مگر بفضل خدای تعالی و حفظ و حمایت او کامیاب نہ گردیدند و عجب آنکہ بعد از
چندے ہماں دشمنان را دیدیم کہ در پائے ایشان افتادند و خاک پایے او شان گردیدند
و ہا آنہا احسانہا کردند و ہا ز بدی انہا یاد نہ کردند شیخ سعدی شیرازی اندرین معنی میفرماید
شنیدم کہ مردان راہ خدا دل دشمنان ہم نہ کردند تنگ
ترا کے میسر شود این مقام کہ ہا دوستان خلاف است جنگ
حضرت ایشان می فرمودند کہ ہا حضرت کماں قبلہ گاہ خود برائے زندگی باخلق ہاں
بیت حافظ شیرازی ارشاد می فرمودند و برائے عمل کردن بر آن وصیت نمودند
ہ آسائش دو گوی تفسیر این دو حرف است

ہا دوستان لطف ہا دشمنان مدارا

این فقیر روزی بخدمت حضرت ایشان عرضدا شتم کہ من در خانہ خود در جنب
دیوار حویلی شامیک مطبخ و یک کوئی برائے داشتن سامان ساختن می خواہم شنیدہ ام

کہ حضرت ایشان دیدیں دیوار دروازہ کشادہ راہ رفت و آمد اہل خانہ بجوبلی کلان
مفتوح می سازند فرمودند نے بابا من این طور نگفتہ ام و نہ این ارادہ دارم شما
بیشک این جائے را بکار آرید چہ اگر از کشادن راہ و دروازہ داشتین بابین دو
جوبلی وقت ناوقت شور و غل و تصادم طرفین خواہد شد از حضرت قبلہ گاہ
خود یاد دارم کہ میفرمودند پیش ازین بزرگان می گفتند کہ در میان عزیزان و
قربیان اگر یک دیوار حائل باشد خوب است و الحال این طور زمانہ شدہ
است کہ من میگویم اگر ہفت دیوار حائل باشد خوب است۔

در بارہ سفر مریدان حضرت ایشان میفرمودند کہ مرا حضرت قبلہ گاہ خود ارشاد
فرمودہ بودند کہ بغیر دعوت پیش کس نہ روید اگر چہ دو ہمتند باشد و اگر کسی مسکین باشد
و محبت و اخلاص پیش آید دعوت آزار دکنید و اگر پنج پیسہ نذرانہ بدار و لطیب
خاطر و دعا گوئی قبول کنید

میفرمودند کہ ما برای قول حضرت عمل کردہ ایم و میکنیم اگر کس دعوت میدہد
بجائے او میرسیم و اگر نہ خواہ مخواہ همان ناخواندہ نمی شویم شما باید کہ ہمیں طوع عمل بکنید

موعظہ حسنہ ہدایت بر فرق و ملائمت

قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ اُدْعُ اِلٰی سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ
الْحَسَنَةِ مردمان را سوئے پروردگار خود بحکمت و وعظ نیک دعوت کن چہ کہ وعظ
و نصیحت اگر بر فرق و ملاطفت باشد در دل ہا اثر میکند و مقبول میشود و اگر
بعنف و خشونت باشد سبب تعنت و انکار میگردد برادر م حافظ ہاشم جان نقل
میکند کہ من در لاہور بجائے میان فضل کریم صاحب رئیس لاہور سوداگر فرزند
نہمان ہودم کہ تار بیماری حضرت ایشان قدس سرہ بعرفت او مرارید مذکور بسیار

حسرتِ افسوس اظہار نمود و گفت من یک بار بحضور والا رسیدہ و شرفِ ملاقات
 یافتہ ام دہم از ان روز معتقد حضرت ایشان شدہ ام و آن این طور بود کہ من برائے
 سیر و سیاحت بکوئٹہ رفتم و بجائے دوست خود محمد عظیم خان تحصیلدار کہ مرید و مخلص
 حضرت ایشان بود فروکش شدم و دینی خان صاحب مرا گفت کہ دریں جا در
 شابو کلی زندگی از خاندان محمدیہ می باشد بیاتنا ملاقات او برویم من گفتم کہ من
 معتقد بزرگان و مشائخ این زمان نیستم نمی خواہم کہ پیش بیان د بزرگان بروم گفتم
 این شخص صالح و صاحب شریعت و طریقت است خوب است کہ پیش او
 برویم تراہم پسند خواہد آمد اگر بطریقہ اخلاص و اعتقاد نیروی باری برائے سیر و
 تفریح در انجا خواہیم رفت۔ وقت ہوا خوری است و موٹر حاضر است خیر من باصرار
 او ہمراہش رفتم حضرت ایشان را ملاقات کردیم بعد از سلام علیک و مزاج پرسی
 از خان صاحب پرسیدند کہ این رفیق شما کیست و تعریف او چیست ؟ او تعریف
 من کرد کہ فلاں کس است و چنان کس است سخن ہائے زبانہ در میان آمدند و
 گفت و شنید و حاجی تمام شد مرا بیچ اثری نیک ازین مجلس و ملاقات بر دل
 نہ نشست۔ وقت توذیع ہر گاہ کہ برائے مصافحہ بر فاستیم من ہم بغیر دستبوسی
 دست و دست ایشان داوم۔ حضرت ایشان دست مرا محکم گرفتہ بلطف و
 نرمی فرمودند۔ بابا نماز را خدای تعالی بر بندگان خود فرض گردانیدہ است باید کہ
 ضرور خوانندہ باشید و قضا نکنید، و سلام کردہ روانہ شدیم پس ہیں یک دو کلمہ
 حضرت ایشان در دل من چنان اثر کرد کہ مثل تیر در جگر فلیدہ دل من در اضطراب آمد
 و حالت من متغیر گردید ہر چند کہ من خود تعلیم یافتہ بودم و عظائمے بسیاری از علماء
 شنیدہ بودم مگر دل من اثری پیدا نمی شد چون بجائی خود رسیدم فوراً اہلیہ خود
 را کہ ہمیشہ نماز گزار بود گفتم جامہ ہائے شستہ و پاک مرابہ تا تبدیل کردہ نماز خوانم

دہم ازان مذہب و لباس را بر وضع اسلامی اختیار کردم و بعد ازان تا این دم نماز نگذاشتم و ہم ازان روز معتقد کرامت حضرت ایشان شدم۔

و ہمیں معنی نقلی دیگر از قاضی عبدالکریم مرحوم ہمیں سربیا دم آمد گفت کہ خان بہاد
حاجی غلام محمد خان اسرار قبل از مرید شدن ہم نوالہ و ہم پیالہ خان بہادر امیر علی خان
لاہوری ہو کہ مذہب تشیع دار و خودش ہم صحبت آنها میل بر فتن پیدا کردہ بود
چوں مرید حضرت ایشان شد و قطع تعلق باں جماعت گزید اتفاقاً روزی با ہم دو جا
شدند نہا بطریق طنز و سخریہ گفتند فلانی نواز مرید شدن فاروقیان چہ فیض حاصل
کردی وجہ کرامت دیدی؟ گفتم بلہ من دوگونہ فیض و کرامت علانیہ حاصل کردم یکے
آنکہ از عقائد فاسدہ اہل تشیع برگشتہ داخل زمرہ اہل السنۃ و الجماعۃ شدم دوم آنکہ
اہل بر نماز مستقیم نبودم و در صحبت شاگاہی نماز میخواندم و گاہی نمیخواندم حالایمی بند
صوم و صلوة شدہ ام و گاہی نماز پنجوقتہ را قضا نکردہ ام پس این جواب معقول شنیدہ
ہمہ سزیر کردند و خاموش شدند۔

شیخ صاحب ڈاکٹر حاجی شمس الدین نقل میکند کہ ۱۳۲۲ھ در سفر حج ہمراہ حضرت
ایشان بر بندہ بیہی رفیق شدیم و در جہاز جبہ یکباروانہ شدیم خادم حضرت ایشان حاجی
عبد اللہ مکرانی گاہ بیگاہ با ما نزاع و پرخاش می کرد روزی خوب ہم آویختیم نوبت سبب
دشتم و محاصرت رسید حضرت ایشان ازین ماجرا خبر شدند ہماں روز بایاں ہر دو
را بحضور خود طلبا نیدند و گفتم کہ حضرت صاحب ضرور یکے را از مایان زجر و ملامت
خواہند فرمود یا در میان ماکوشش مصاحبت خواہند نمود مگر بایں چیز پاکد و رت از
دل ما نخواہد رفت خیر رفتہ حاضر شدیم حضرت ایشان بنرمی و ملاطفت خادم خود حاجی
عبد اللہ مکرانی را مخاطب شدہ فرمودند کہ بابا ما شمارا برائے کار و خدمت خود برداشتہ
بودیم مگر یادگیر رفیقان سلوک شمانمی شود۔ قدری مبالغہ در دست گرفته اودادند کہ بایں

خرج سفر حج ترا میدیم تو او را ملحقه بسر خود سفر کن و رفیقان ماراننگ و پریشان
مکن ما و بسیار نام و پیشیمان شد و ما را هم خجالت آمد که حضرت ایشان بجائے آنکه
جانب داری خادم خود بکنند یا ما را چیزی بگویند او را از خدمت خود بر طرف کردند و بخاطر
مایاں خود را تکلیف میدهند پس باین طریق تادیب و موعظه حسنه گفتار حضرت
ایشان در دل ما چنان اثر کرد که بعد از آن گاهی با هم جنگ و جدال نکردیم و با یکدیگر
رفیق شفیق شده گذرانیدیم۔

ذکر غزاهای و تائید قدم ملت و ائمه ایشان در امور سیاست

در سال ۱۲۹۶ که انگریزان بر ملک افغانستان تسلط کردند و غزوه مشهوره میوند
که بقرب قندهار است بوقوع آمد و تمام مسلمانان افغانه اتفاق کرده بغزایر آمدند
و بالنصاری جنگیدند هر یک از علماء و مشلخ وقت جماعت خود را اظهار کرده بمقابلہ
و مقاتله علمها برداشتند و حضرت کلاں هم با جماعت بغزایر آمدند حضرت ایشان با
با وجود حداشت سن که عمر شریف ایشان تقریباً ۱۰ سال بود با حضرت قبله گاه خود
بمیدان برآمدند و شریک جهاد شدند و رانیس المریدین ص ۸۰ در ذکر احوال قبله گاه خود
می نویسند که اما کمال شجاعت حضرت ایشان بنوعی بود که در مخاوف و مهالک
بکمال استقلال و روح قلب ثابت قدم می بودند و خطر و خوف و پناه ظاهری
گرفتن بخاطرش راه نمی یافت چنانچه در سنه یک هزار و دویست و نود و پنج که کفار
فرنگ بر ولایت اسلامیہ قندهار کابل مستولی شده بودند چهار پنج محرک کلاں بادشاهی نپور رسید و هر چه حضرت
ایشان جاضی بودند از کمال جلاوت و شجاعت حضرت ایشان کسلیکه هم کاب بودند خبر بآئی میدادند
که عقل در جیرت می افتد و در محرکه اخیر اتم الحروف را نیز با وجود حدوث سن در قدرت
خود بحیث دیدن اشتیاق بسیار مبرداشته بودند و در جاییکه ابطال زمانه کار از مودگان

وقت راز ہر آب میشد و لا شدت انتہاب شعلہ ہائے تیر و توپ و تفنگ
 و لاوران لشکر زیر خرس و غار پناہ میگرفتند حضرت ایشان بکمال آرامی و ثبات
 قلب مشغول کار زارمی بودند و دیگران را ترغیب و تحریر جہاد میفرمودند۔
 حضرت ایشان از بادشاہان اسلام فادم الحرمین الشریفین سلطان عبد الحمید خان
 را خلیفۃ المسلمین تسلیم میکردند و ہر گاہ مصیبتی بر دولت ترکیہ میرسید از ان سخت
 پریشان و خیلے غمگین می شدند و چون ترکان انگریز پرست سلطان موصوف را
 معزول کردند انقلاب عظیم در دولت عثمانیہ پیدا آمد حضرت ایشان ازین واقعه بسیار
 غم و افسوس کردند بعد از ان محمد رشاد خان خامس جای نشین او شد کیفماکان
 اورا ہم خلیفہ و امیر المومنین میدانستند و چون عنقریب جنگ بلقان و حملہ اٹالیہ بر
 طرابلس شروع شد برائے اعانت مجاہدین تخریک جہاد مالی نموده از خود و مخلصان خود
 و دیگر مسلمانان سندہ چندہ فراہم نموده بہلال احمد فرستادند۔ و پس آن عنقریب
 جنگ عظیم در سنہ ۱۳۳۲ پیدا شد ترکان درین جنگ با المان یعنی جرمنی متفق
 شدند و با اتحاد ثلاثہ یعنی انگریز و فرانس و اٹالیہ سہ چار سال برابر نازہ حرب و قتال
 مشغول بود آخر جرمن شکست خورده با اتحاد ثلاثہ صلح کرد و حکم انکہ نزلہ بر عضو ضعیف
 میریزد و درین از جلے کمزور گستہ می شود دولت عثمانیہ تباہ شد۔ و در دران جنگ
 بسیاری از ریاستہائے عثمانیہ چون حجاز و ابن رشید و نجدیہ با غنی شدہ علم آزادی
 و خود مختاری بلند کردند و بقیہ ممالک در خیز و شاداب ترکیہ چون شام و بغداد و دول متحدہ
 در میان خود ہا تقسیم نمودند فقط بلاد ترکیہ بجد و جہد انور پاشا ثم کمال پاشا از پنجہ اغیار
 خلاص شد درین اوان در ہندوستان مسئلہ تائید خلافت و تخریک آزادی ہند
 برپا شد و ہندوان ہا براغراض و مقاصد خود لا محبت علی بل لبخض محاورہ
 با مسلمانان بظاہر اتفاق و در باطن نقاق کردند و تمام خاص و عام را در دام تزییر

خود آوردند الا ما اشار الله تعالیٰ بهم این طور در جوش و غیرت از مظالم نصاریٰ و تسلط ایشان بر بلاد اسلامیہ آمدہ بودند کہ بر ہر گفتار و کردار ایشان آئنا و صدقنا گفتند و ہندوان را دوست و معاون خود دانستہ در دل و جان خود جائے دادند و بر سر چشم خود نشاندند و از عقل و ہوش بدر رفتند و این الفاظ براغراق و مبالغہ محمول نشود علاوہ از مشاہدہ یائمی العین و شہادت عینی خود ثبوت آن در رسالہ دعوت اسلامیٰ مطبوعہ افضل المطابع برقی پریس دہلی ۱۹۲۱ء و دیگر رسائل موجود است ۔

موسس لائل گاندھی را کہ سرگروہ ہندوان بود پیشوا و مقتدای خود گرفتہ بعضی اورا مہدی آخر زمان گفتند و بعضی اورا القب مذکور دادند و بعضی اکابر گفتند بعد از آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام اگر نبی مبعوث شدی گاندھی بودی و غیر ذلک من الہفوات و الخرافات ۔

حضرت ایشان بر غلط فہمی و کج روی مسلمانان بسیار حسرت و افسوس کردی و با ایشان در امور مخالفہ شریعت مخالفت کردی و وہ چند مسائل با خلافتیان اختلاف پیدا شد اول آنکہ برخلاف خلافتیان قیادت و امامت گاندھی را ناچار از و فاردا گفتندی ۔ میفرمودند عجیب است ازین جماعت کہ بانصاری ترک موالات و قطع تعلق و با مشرکین ہنود کہ اشد و افظ از نصاریٰ دشمن تر دشمن اسلام ہستند این ہمہ موالات و موافقہ و اتحاد و دودا دہی چہیت ۔ یاد دارم در سائیکہ آل انڈیا خلافت کانفرنس در حیدرآباد منعقد شدہ بود ما ہر دو برادران برائے رفتن جہد را باد و شمولیت جلسہ اجازت خواستیم حضرت ایشان بادل نا خواستہ رخصت دادند چون باز آمدیم احوال جلسہ پرسیدند عرض داشتم کہ پیر صاحب جمنڈہ والہ ۔ سید اسد اللہ شاہ کلہرنی مولوی عبد الحکیم درس کراچی والہ مولوی محمد صادق کھلہ والہ و از پنجاب ڈاکٹر سیف الدین کچلہ و دیگر مشائخ

قیادت گاندھی

و بزرگان آمدہ بودند قریب ایشین پنڈال کلان ساخته بودند و در میان آن چو ترہ و
 بلای آن تخت داشتہ بودند و گاندھی را صد کردہ بر تخت نشانده بودند دیگر تمام
 بزرگان بر فرش زمین نشسته بودند و نوبت بنوبت تقریباً میکردند حضرت ایشان
 را بسیار حسرت و افسوس شد و آب در دیدہ کردہ فرمودند آیا دریں تمام جماعت مشائخ
 و علماء و مسلمانان کسی لائق صدارت بود کہ یک ہندوی کافر را این ہمہ عزت دادند و
 قوم خود را خواہر کردند۔

دیگر مسئلہ ہجرت بود۔ لیڈران قوم حکم کردند کہ تمام مسلمانان از قلمرو انگریزین ہجرت
 کردہ بافغانستان ہوں۔ سندھ و پنجاب و ہندوستان را خالی کنند۔ بیچارہ مسلمانان
 صادق الایمان ہجرت و اسباب و انتفعہ و خانہ ہا و زمین ہائے خود بلاش بردست
 ہندوان فروختند یا ہمیں طور ترک کردہ جوق در جوق بافغانستان روان شدند بچہاں
 و عیالہائے خود برداشتہ ترک اوطان و خانمان کردند گاڈی ہائی اسپیشل از مہاجرین
 سندھ و پنجاب بسرحد پشاور روان شدند باوجودیکہ ہندو ہم از جایی خود رنجانشد۔

حضرت ایشان منع کردند و گفتند ملک خراسان ما را خوب طور معلوم است مردمان
 سندھ و پنجاب و رانجا گذران ہر وہ نمی توانند و نہ آن ملک این قدر گنجائش دارد کہ این ہمہ
 مردمان و رانجا بیاسایند ناحق شکایت بادشاہ اسلام خواہد شد و دشمنان اسلام خوش
 خواہند شد و مسلمانان و رہبر خواہند شد نشینند ملک شکایت ہا کردند و طعنہ ہا زدند کہ
 فلانی خود ہجرت نمی کند و نہ دیگر متعلقین و تخلصین خود را اجازت میدہد وقوع کما اخیر
 ہنوز یک سرقافلہ در سرحد بود و سر دیگر بکابل رسیدہ بود کہ مہاجرین بسیار بختہ عالی و
 پٹیمانی پسپائی کردند و الپس بملک خود حیران و پریشان آمدند نہ جائے ماندن و
 پائے رفتن۔ بدست او شان چیزی باقی نماندہ بود کہ گذران عیال و قوت لایوت
 خود بکنند و در آخر ہمان لیڈران گمراہ کن خود را دشنام ہا میدادند یا بدعا ہا میکردند۔

سوم مسئلہ لباس بود۔ بنابر قاعدہ قطع تعلق بانصاری و منع خرید و فروخت اسباب ولایتی حکم کردند کہ مردمان لباس مصنوعہ ولایت را ترک کنند و کرباس خانہ ساز خود استعمال نمایند گاندہی ہر کسی را حکم بجلائیدن چرخہ و رستن رشتہ کرد و برائے اس کار تمام زور و شور خود صرف نمود ہا این حکم تاکہ بزرگ مذہبی و فتویٰ شرعی مؤید نشود قابل عمل نہو پس علمائے کانگریس فتویٰ بحجرت آن دادند بلکہ بہ نجاست آن قائل شدند۔ بلکہ نماز خواندن در این لباس ناجائز و نماز جنازہ و تکفین اموات ناردانگفتند۔

حضرت ایشان و بریں مسئلہ بآنها مخالفت کردند و فرمودند کہ نہ خضر ہا این جامہ با نجس و حرام ہستند و نہ سیاستہ انگریزان اذین خود و خراب میشوند محاربات نصاریٰ از زمان قدیم تا این زمان در ہر ملک با مسلمانان شہماست و میشود مگر نہ کتابہائے فقہ بحجرت آن فتویٰ دادہ اند و نہ مسلمانان عالم بر این عمل کردہ اند در تمام ممالک اسلامیہ از عربستان و خراسان و شام و روم تا الیوم ہمیں لباس مروج و مستعمل است اگر بعضی کا رخانہ ہائے ولایت را اذین نقصان جزوی میرسد حکومت انگریزان عومن آن بزیادہ کردن خراجہا و کرایہ ریل با وغیرہ وغیرہ از رعایا گرفتہ می توانند۔ بر این اختلاف ہم اہل خلافت بسیار ناراض شدند و در اخبار ہاشکایت و طعنہ زنی با برپا کردند آخر الامر مصلحت بر این قرار گرفت کہ علمائے مجوزین و مانعیں با ہم مناظرہ بکنند و ہر طور کہ فیصلہ شد طرفین قبول کنند در حیدرآباد مجلس مناظرہ منعقد شد از علماء مجوزین مولوی عبد القیوم بختیار پوری و میاں حاجی نعل محمد متعلوی و مولوی محمد عثمان بنیرہ بیک طرف و از جانب خلافتیاں مولوی حاجی اسد اللہ شاہ ٹکھڑائی و مولوی محمد صادق کراچی والہ و حکیم مولوی شمس الدین نوشہرہ والہ دیگر طرف و برائے فیصلہ ثالثی مولانا معین الدین اجیری را کہ صدر خلافت کمیٹی صوبہ راجپوتانہ بود حکم مقرر کردند دوسہ روز بحث و مباحثہ شد آخر مولانا معین الدین فتویٰ در فائدہ مجوزین و خلافت خلافتیان

صادر کردند و یک رسالہ در کیفیت مناظرہ و دلائل فریقین و فتویٰ خود سعی بقول
الفیصل فی جوامع الثیاب من الحربی المقاتل تحریر نمودند و آن را چھاپ کرده
شائع نمودند۔

ہایدانست کہ اختلاف حضرت ایشان با این جماعت در جواز و حرمت بود کہ
آنها بتابعیت گاندھی برائے حرام کردن یک چیز حلال و تغییہ کردن حکم شرعی کمر بستہ
و آباد و استحسان آن اختلافی نہ بود۔ نہ منع آن میکردند و نہ آنرا بد میدانستند بلکہ آنرا
خوب و ستحسن میدانستند نہ چہ تعمیل حکم گاندھی بلکہ نہ بہت متابعت سنت
و سلف صالحین مگر بر رغم مقلدین گاندھی و بقول ایشان خود تبدیل لباس نکردند
و تغییہ شعار قدیمی خود نہ نمودند۔

درین میان

باز فتنہ نجدیت و توبہ در سندنہ سر بالا کرد و حنفی نمائند کہ در ملک
سندنہ تمام علماء و مشائخ و سلف صالحین از زمانہ قدیم ہمہ سنی مقلد و حنفی المذہب
بودند گو کہ در زمانہ نالپران بعضی اہل تشیع بودند تا بوت و عاشورہ میکردند مگر توبہ و
عدم تقلید و جودی نہ داشت مایان در زمانہ طاب علمی می شنیدیم کہ در پنجاب و سندھستان
غیر مقلدان چون صدیق حسن بھوپالی و موی نذیر حسین دہلوی بستند و چنین و چنان
میگویند و سندنہ اگر کسی بود ہم مخفی و محبوب تا کہ در زمانہ تحریک خلافت رفت و آمد
ہندستان و سندنہ بسیار شد و نیز خیال آزادی و آزاد خیالی و تفریب عام و فساد
جائے گرفت غیر مقلدان سر بالا کردند و ظاہر حضور خود را غیر مقلد قرار دہند بزمانہ سنی
کتاہائے خود شائع کردند و در محافل و مجالس بکثرت و مباحثہ شہرہ کردند و سندنہ
ایشان موی دین محمد و خانی کتاب تقویۃ الایمان را بستند ہی ترجمہ کردہ ہندوستان
الاسلام شائع کرد پس علمائے احناف ہم بمقابلہ آنها برخاستند و محاذ جنگ قائم نمودند۔
حضرت ایشان ہم در تائید احناف و حمایت مذہب خود کمر بستہ و در مدافعت و اورث

کوشیدند. اخبار الحیف بسی و کوشش خود از شکار پور جاری کردند و رساله های
نمیری را بدو دادند و اصول امر بجهت در و جوب تقلید و تائید مسائل اهل السنه و
الجماعت تالیف نموده شائع کردند و چون نجدیه بر بلاد حجاز مسلط شدند و مظالم آنها از
سفک و ما و قتل نفوس و نهب اموال مسلمین و تکفیر مسلمانان و تخریب مقامات
مقدسه و بدم قبور و قباب شنیدند خیلی حسرت و افسوس خوردند و تمام مسلمانان علم
را دل سوخته و جگر کباب گردید گو که بعضی هم مشران اوشان خوش شدند و شادمانی
کردند و تار مبارکبادی با فرستادند و بر مظالم آنها پیروند انداختند تا آنکه خبر بدیم گنبد
حضرتی سرکار دینیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و النجیۃ بمع ایشان رسید پس بقرار
و بے آرام شدند. تمام عمائد و معزین سنده را در شهر شکار پور جمع کردند و برائے حفظ
حمایت روضه شریفه طریق عمل و چار و کار بستند تا پروانه وار خود را بر گنبد خضر قربان کنند
آخر مشورت بریں قرار گرفت که از طرف مسلمانان سنده یک تار برقی بطریق احتجاج
با بن سعود بادشاه نجد کرده شود که ازین خبر و سوز و جان گداز تمام مسلمانان بمقرار و
بے آرام شده اند امید که ملک الحجاز جذبات مسلمانان را محسوس کرده شیشه صبر و شکیبائی
اوشان را بر سنگ بے پروائی نزنند. خان بهادر علی بخش خان محمد حسین که ممبر کاؤنسل
والسرای هند بود بواسطه و ایسر این تار روانه کرد و دسہ صدر دسہ پیر تار را راجت مفصل
و طویل خرچ آمد بیکروز در میان نگذشته بود که دیگر روز جواب آنهم مفصل طور از بادشاه
وصول شد باین مضمون که شما خاطر جمع باشید باین بجز متنی روضه مقدسه نکرده ایم و نخواهیم کرد
خیر ازین جواب گونه تسلی و تسکین بخاطر شریف ایشان رسید اگر چه بر قول و اقرار اوشان
اعتبار و اعتماد نمی شد چرا که دخیست و بر بریت قوم غلط طشت از بام و زبان زدن
و عام شده بود۔

بعد از ان فتنه کانگریس پیدا شد که در شر و فساد از همه اشد و افطع و افج بود طول و عرض

موسس المصلین

ہندستان را غارت رفت انتشاری عظیم در مسلمانان پیداکرد بعضی کانگریسی شدند و بعضی مسلم لیگی جماعت مسلم لیگ را نصب العین حصول پاکستان و تقسیم ہندوستان و استقلال حکومت و خود مختاری و آزادی مسلمانان بود و مقصود ہندو ان کہ بعد از رفتن نصرائے بر تمام ہندستان تسلط و اقتدار بدست ما باشد مسلمانان جہاد و خود مختار نشوند ہمیشہ ذلیل و محکوم و خاکپائی ما باشند اگرچہ جامتہ المسلمین و اکثریت مسلمانان بطرف مسلم لیگ بود تا ہم بعضی مسلمانان با کانگریس متفق و معاون شدند و فوز و فلاح خود در متابعت و موافقت ہندو ان جستند با آنکہ یکے ہم از ہندو ان با مسلم لیگ شامل نشد مگر از مسلمانان بسیاری با نہا متفق و متحد شدند و چشم پوشیدہ بے چون و چرا در پس اعدائے دین و دواں گردیدند۔

و یکہ مسجدیں شکست رشتہ تسبیح شیخ

بتکدہ میں برہمن کی پختہ زناری بھی دیکھ

در الیکشن آخرین کہ مدار حصول پاکستان و آزادی مسلمانان از غلامی ہندو ان بران مترتب بود ہندو ان سندھ و رجگانیدن مسلمانان با ہم و شکست دادن مسلم لیگ تمام زور و قوت و طاقت خود صرف کردند از بے اتفاقی مسلمانان فائدہ رفته انہا را آلہ کار خود ساختند و سندھ سی و پنج ممبران کاؤنسل بر ملک مسلم لیگ ایستادہ بودند انہا در مقابلہ ہر یک مسلم لیگی ہر جایک مسلمان کانگریسی ایستادہ کردند و از او بطور مدد جانی و مالی دادند مگر آخرین باور مسلمانان سندھ کہ ہر جا مخالفان را شکست فاش دادند و فتح مبین مسلم لیگ را حاصل شد و الحق کہ مسلمانان سندھ و حصول پاکستان و تائید مسلم لیگ از تمام ہندستان گوی سبقت زہودہ اند حضرت ایشان خاص برائے تقویت مسلمانان و حمایت اسلام از دشمن ہندو ان نہ برای اغراض دیگر و مقاصد دنیادی مسلم لیگ را کامیاب گردانیدن و

امیدواران را مدد و ادن لازم دانستند و بمریدان و معتقدان خود چنین ہدایت نامہ ہا
اصدار فرمودند چنانچہ یک مکتوب شریف کہ مختصر مگر جامع و مانع است در پنج
نقل کردہ میشود و ہذا۔

مخلصین مکرمین و ذیرہ محمد قاسم و ذیرہ عبداللہ وقاضی جان محمد سلمہم را ہم
بعد از وعائے خیر شمایان مخلصان را بطریق نصیحت تخریر میشود کہ در قصہ الیکشن
مدوکار اسلام شویید و از رفاقت ہندوان کفار دور شوید کہ این قصہ خاص مقابلہ ہندوان
است با مسلمانان و سید علی اکبر شاہ رائٹ مسلم لیگ دادہ شدہ است بنا بران
بر شمایان لازم کہ از مخالفت او دستبردار شوید و ہر قدر کہ توانید ادا بکنید۔ والسلام

۴ ماہ صفر ۱۳۵۷ فقیر محمد حسن عفی عنہ

این خط آخرین حضرت ایشان است کہ دران سال فتح مبین مسلم لیگ حاصل شد
و پاکستان قائم گردید و بعد ازین خط پنجم ماہ حضرت ایشان قبل از تقسیم پاکستان
انتقال نمودند۔

مخفی نہ اند کہ در زمانہ خود ہندوستان دو کس راس العلماء و رئیس املتہ بودند۔
مولوی احمد رضا خان بریلوی و مولانا اشرف علی تھانوی و ہر دو صاحبان متفقہ فتوی
بحرمت کانگریس و عدم جواز شرکت دران دادہ بودند باوجودیکہ دران زمان ہندوان
بظاہر دئمہ دوستی مسلمانان میزدند و شرارت و عداوت آنہا پورہ بود مگر احتراہ و احتیاطاً
کہ مولوی حسین احمد مدنی و ابوالکلام آزاد باوجود سرمایہ علمیت و دانائی و پایہ رفیلت و
پیشوائی از جادۂ صراط مستقیم بغرض گردنبدہ و رفع موانع و موافقات و تعاون و تناصر کفار
و مشرکین اختیار نمود باوجودیکہ درین زمان مذہب کفار و مخالفت آنہا با اسلام و مسلمانان
طشت ارباب ہند و شرارت و مذہبت و خباثت باغی آنہا تا بہ گردید تخریب شدہی
و سنگسار علی الحدیثہ برادر شوہر عجمی گردنبدہ و کید با مسلمانان آنچہ کافر فرنگ نکرہ باشد

۴
ذیرہ محمد قاسم و ذیرہ
عبداللہ وقاضی جان
محمد سلمہم را ہم
بعد از وعائے خیر
شمایان مخلصان
را بطریق نصیحت
تخریر میشود کہ
در قصہ الیکشن
مدوکار اسلام
شویید و از رفاقت
ہندوان کفار دور
شوید کہ این قصہ
خاص مقابلہ
ہندوان است با
مسلمانان و سید
علی اکبر شاہ
رائٹ مسلم لیگ
دادہ شدہ است
بنا بران بر
شمایان لازم کہ
از مخالفت او
دستبردار شوید
و ہر قدر کہ
توانید ادا
بکنید۔ والسلام

قال الله سبحانه وتعالى يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا عدوي وعدوكم
وليتقون ايمنهم بالموودة وقد كفر وايضا جاءكم من الحق يخرجون
الرسول ويا ايها الذين امنوا بالله ربكم ان كنتم خرجتم جهادا في سبيل
وابتغاء مرضاتي فتسرون ايمنهم بالموودة وانا علمهم خفيتم وما علمتم
ومن يفعل ذلك منكم فقد ضل سواء سبيله حق سبحانه وتعالى يخبر
كم بين كفار و دشمنان من مستند و دشمنان شما مستند باشند و دوستي و موودة و تعاون
و تناصر و اعتبار و اعتماد كنيد اشياء غير صحيحه و غير مستند و مستند
و برادران و مستند بالابهي هرگز نخواهند بود و فساد و فتنه و فساد و فتنه
را بچون و چه بفرق نشان اعتماد بايد كرد و بے شر و شرارت با آن با حق و تعاون و تفكر
بايد نمود پس نيت حق سبحانه و تعالى در جوش آمدن و بدو خوب است بهمينه كه بران شما
و دوستان شما با شما چه طور ميكنند و چه به راي و چه دوستي و چه سوز و چه با شما ميكنند
پس كرده با مسلمانان از قتل نفوس و زيبا مومن و حرق بروت و جسد و دشمن
عليه و بولد و دوا و اطفال و عمار و بيماري و عورات و مخدرات و بے عزتي مساجد و معابد به
و مشاير آنچه زيبان آن لرزه براندازم گفتند و فهم هر چه يره از تحرير بيان آن جزوق صر
ابيان است فان الله وانا اليه راجعون

حضرت یحییٰ بعد از نماز عشاء رو قیام فرمود و همیشه بعد از نماز عشاء معصوم بود و بے غم و غم

Marfat.com

بر بستر استراحت می نمودند و ہمیں کہ سر پر بستر می نهادند بخواب می رفتند و خواب ہم
 این طور کہ چشم بخواب و دل بیدار اگر اندکے حرکت یا آوازی شد چشم باز میکردند و می
 پرسیدند کہ این چیست و چه کس است؟ و باز فوراً بخواب میرفتند و وقت سحر
 برائے تہجد برخاستہ وضو میکردند و نماز تہجد میخواندند و این برخاستن و تہجد خواندن
 این قدر لازمی و ضروری بود کہ بیچ گاہ در سردی و بیماری و مسافری قضا نمیکردند گو کہ
 در ابتداء شب خواب و آرام نہ کردہ باشند و بدیر خفتہ باشند بعد از گذاردن
 تہجد بہرمان مصلان ششستہ مراقبہ می کردند یا تلاوت قرآن مجید می نمودند و وقت
 سفیدی صبح سنت فجر خواندہ از خانہ بیرون می آمدند در مسجد نماز صبح یا جماعت
 میخواندند و دعا کردہ برہماں جا چارزانو ششستہ مراقبہ می کردند و درین وقت اگر کسی
 برائے مرید شدن می آمد مریدی کردند و تلقین و بیعت می نمودند بعد از ان چہار رکعت
 نفل اشراق خواندہ از مسجد بیرون می آمدند و بر چہ ترہ مسقف متصل دروازہ حویلی کلاں
 نشستہ کچہری عام میکردند کس را شرف باریابی میدادند و خبر گیری صارین
 و دارین می نمودند و احوال مخلصین و مریدین میگرفتند کہ فلانی برائے چہ کار آمدہ است
 و فلانی چہ حاجت و مقصد دارد اگر کسے سائل می بود آنرا حسب حال چیزی زیارت
 یا ذکوۃ میدادند اگر کدام حاجتمندی خدا سفارش میخواست سفارش نامہ نوشتہ میدادند
 اگر کسے دوا یا دعا طلب میکرد حاجت روائی اومی نمودند و ہرگونہ سخنہائے ملکی و فصلی و
 حالات نزدیک و دور و اخبار امسار و دیار در میان می آمد و ہمہ درین اثناء سرپستی
 امور خانگی و انتظام کارہائے ضروری میفرمودند مثلاً کسی را برائے خریدن اشیاء مطلوبہ
 از بازار بشہر نندہ محمد خان می فرستادند و کسانی را سوائے صحرابراے آوردن بہریم
 می فرستادند و کسانی را برائے آوردن گندم یا دالانیدن شالی امر میفرمودند مطلب
 کہ بعد از اجرائی کار و بار و فراغت از امور بیرونی و حایئ نوشی ناشتا از مجلس مذکور برخاستہ

در خانه میرفتند و در انجام تفقد احوال عیال و اطفال نموده ببالا خانه رفته خلاصه
نشستند و جواب خطوط پیاپی می نوشتند و بالا خانه متصل حویلی کلان جانب شرقی
نام یک غرفه خورد بالائے بام است که در آنجا کتابهای خود را در کبابها داشتند
و در آنجا بر زمین بسترشان مفروش بوده و در آنجا شسته شغل کتب پنی و کازتالیف
و تصنیف و تحریر خطوط پیاپی می نمودند بعد خطوط پیاپی روانه کرده هم در آن جا آرام میفرمودند
و نان نیم روز هم در آنجا با عیال و بعضی اطفال خورد و سال از نواسگان و نبیره گان تناول
می نمودند و قبل از طعام بایعده از آن خواب نیم روز میکردند و این خواب نیم روز را گو که ساعتی
قلیل باشد ترک نمی کردند و اذان ظهر که اکثر وقت سه بجہ میشد شنیدن فوراً برائے وضو
می برخاستند و وضو کرده عصاره داشته برابر مسجد میرفتند و نماز ظهر با جماعت میخواندند
بعد از نماز ظهر و دعای مسنون این وقت را برائے تلاوت قرآن مجید و وظیفه و تلاؤل
الخیرات مقرر کرده بودند بلا ناغہ یک سہارہ قرآن از روی مصحف و یک حزب تلاؤل
الخیرات میخواندند اگر گاهی در سفر و طیفه قضا میشد روز دیگر از ادا می نمودند بعد از آن بحویلی
خورد میرفتند و بعد از ساعتی باز بکتابخانه خودی آمدند و این وقت بعد از ظهر قبیل العصر هم
بتحریر خطوط یا مطالعہ کتب یا دیگر امور غامگی اشتغال می نمودند و وقت عصر باز مسجد آمده
نماز با جماعت ادا میکردند و هم در آنجا بر مصالح شسته انتظار نماز مغرب میکردند و مسجد
با مسافران و مہمانان مخاطب شده حال احوال و گفت و شنید زمانه میکردند بعد از نماز
مغرب بحویلی رفته با عیال و اطفال و متعلقین اختلاط کرده چون اذان عشاء بگوش ایشان
میرسید برای نماز عشاء بیرون می آمدند اگر تا یکی می بود لاطین را همراه خودی برداشتند
و الا فلا پس در مسجد آمده اول چهار رکعت مسنون میخواندند و بعد از آن نماز فرض مع
الجماعۃ ادا میکردند و این چهار رکعت سنت عشاء را هم التزام نموده بودند و سفر و حضر
گاهی ترک نمی نمودند و در اکثر اعمال و احوال بحکم اَحَبُّ الْعَمَالِ اِلَى اللّٰهِ تعالیٰ

اَذْكُرْهُمَا وَبَيْنَ قَلْبٍ عَمَلٍ مِّمَّكَ وَبَعْدَ از نماز عشاء دو رکعت سنت دو ترجمہ ہا نما
خواندہ و دعا کردہ عصارہ داشتہ بخانہ روان می شدند و بعد از تناول طعام و فراغت از
حاجات بشری بر بستر آرام می فرمودند۔

فانگاہ ۱۔ حضرت ایشان را معمول بود کہ بعد از نماز عشاء و خواندن سورتہا
برہمان جای نماز بسجده می رفتند و دو سجده کردہ دعا خواستہ بر میخواستند اکثر مردم را گمان
می بود کہ این دو سجده شکرانہ است کہ نزد حنفیان ثابت نیست تا کہ از حضرت ایشان
استفسار نمودند حضرت ایشان فرمودند کہ این سجده تلاوت است کہ در سورہ حَمَّ
السَّجْدَةِ خواندہ می شود و دیگر سجده ہم برائے قضائے مافات می کنیم پس رفع
اشتباه مذکور گردید لیکن در سنوات اخیرہ این سجده نمی کردند شاید کہ فقط بر سورہ
تہارک اکتفا نمودند۔

محبت و اخلاص و نیاز مندی حضرت ایشان بامرشد قبلہ گاہ خود

پیوند پیری و پسری ہر جا جلوہ افروز محبت و رأفت مسلم شفق و رقت است
مگر آنقدر محبت و ادب و اخلاص کہ حضرت ایشان را قبلہ گاہ خود بود و دیگر جان نظر نے
آید۔ بعد از پنجاہ سال از وفات حضرت کلان ہر گاہ کہ با قبلہ خود میگردند بے اختیار
چہرہ ایشان متغیر و دیدہ پر آب میشود۔ در ایام بیماری سہ بار تذکرہ حضرت کلان پیش
روی فقیر افتاد و ہر بار بنوعی رقت بر ایشان طاری شد کہ گویا دیر روز حضرت او شان
وفات کردہ اند۔

بار اول حضرت عمومی صاحب برائے عبادت حضرت ایشان تشریف آوردند
وقت رخصت گرفتند حضرت ایشان برادر خود را فرمودند کہ تعمیل چرامیکنید حالا وقت
گرمی است اینم گاڑی گذشتہ است فردا وقتی روان شوید فرمودند امروز بدرگاہ میر و ہم

محبت قبلہ گاہ خود

و شتران از نژده طلبانیده، مستقیم فردا از انجا بخانه روان خواہیم شد۔ بطرف بندہ اشارت فرمودند کہ آن بیت و پیہ کہ الحال کسے از مخلصین نذرانہ داشتہ رفت ببار کہ برائے مجاور درگاہ خیرات بفرستیم آن نوٹہا بدست برادر خود دادند کہ این مبلغ را بجای درگاہ فقیر جمعہ بد مہید۔ بعد از آن دست بستہ عرض کردند کہ چون آنجا بروید در خدمت حضرت قبلہ گاہ از طرف ما سلام دعا عرض دارید۔ این گفتہ حالت ایشان متغیر شد و چشم پر آب کردہ بر لبستر خوابیدند۔

بار دوم مجموعہ وظائف و دلائل الخیرات قلمی خود باین فقیر عنایت فرمودند گفتند بابا درین مجموعہ یک مکتوب حضرت کلان کہ از قندلار خبر ارتحال الدخود لبر پاسبان نوشتہ اند ہم موجود است آنز ببینید و بخوانید آنرا دیدم و چیزی خواندیم از رقت و گریہ تمام خواندہ نشد۔ بعد از آن فرمودند کہ دیگر مکاتیب مبارکہ و مراسل مرقومہ حضرت ایشان کہ بطرف من نوشتہ اند۔ آن ہمہ را من جمع کردہ نگاہ داشتہ ام پس ہمیز کتابہا کہ قریب شتہ بود خود دست بردہ کشیدہ داند در یک دسمال کہنہ بسیاری از لفافہ و کارڈہائی پیشینہ بستہ داشتہ بودند و فرمودند این را ہم تو بگیر و تبرکاً پیش خود نگاہدار بعضی خطوط را کشادہ دیدند و فرمودند ببین۔ درین خطوط حضرت ایشان چہ قدر مہربانی و عنایات بر این بندہ دارند و عنوان خطوط آنجا کہ نام من مے نویس۔ مرا عمر ثانی خود مے نویسند۔ یعنی ارجمندی بر خود احسن جان عمر ثانی من خاکپائی اونستم یا برابر کفش پائی اونستم و او شان مرا عمر ثانی میگویند۔ این گفتہ گریان شدند و بر جانش خود خفتند۔

سوم بار روزی وقت سحر حضرت ایشان برائے جائے ضرور برخاستند از بینی ایشان رعاف روان شد و خون گلنار بسیار جاری شد جامہ و جاپہ از خون آغشته شد از سبب استیلائی ضعف و ناتوانی ہمہ اہل خانہ را خوف پیدا شد و بعد از

ساعتی خون آمدن بند شد و حضرت ایشان بر جائے خود خفتند وقت صبح کہ من حاضر
 شدم گسائے گفتند چنین و چنان شدہ سرت گفتیم باکے نذارو کہ رعا ف علاّت
 بحر ان محمود سرت پس حضرت ایشان احوال پرسیدم ایشان نیز بیان آن فرمود
 عرض کردم کہ رعا ف را اطباء خوب میداند علامت خیر سرت امید کہ خیر
 خواهد شد فرمودند خبر نیست کہ از خیر سرت یا شر سرت مگر خون بسیار برآمد دیدم
 کہ حضرت ایشان خود ہم خطر محسوس کرده اند بعد از ساعتی باز برای دلداری و تسلاتی
 حضرت ایشان عرض کردم کہ حضرت اجاب ایشان بہ برآمدن خون ہمیشہ عادی ہستند و
 پڑ اندازند مگر آن زمان کہ در عربستان حضرت ایشان را بدویا بر سر زدہ بودند و خون
 بسیار برآمد و بند نمی شد و مزید بر آن حضرت کلان قدس سرہ شمارا فصد و حجامت
 میکردند و زمان حیران شدند کہ حضرت صاحب انچه میکنند با وجود خروج اینقدر
 خون و جریان آن از جراحت باز ہم حضرت ایشان بقصد و حجامت دیگر خون
 میکشد بیا بیٹھا ہست یا نہ؟ حضرت ایشان بزبان افغانی فرمودند بنسہ ہم پہ
 یاد دہ کہ حضرت صاحب خبہ او ددہ مہربانی نام حضرت صاحب گرفته بسیار
 رقت نمودند و چشم پوشیدہ خاموشی کردند۔

بے محبت پیر سرت کہ خاک را اکیر ذرہ را مہر میر میگراوند و طالب از حسیض خاک
 با وج افلاک میرساند نخستین قدم و اولین زینہ برائے ترقی مدارج قرب و
 کمال درین راہ ہمیں واسطہ کامیابی و کامرانی سرت در عمدۃ المقامات و ذکر
 حضرت اسمعیل فرزند حضرت خواجہ صبغۃ السری آرند کہ دالقدر محبت و محویت
 بوالد خود کہ شیخ و مقتدای ایشانند داشتند کہ مافوق آن متصور نباشد لہذا بیشتر
 از ہمہ اخذ فیوض نمودند چہ مدار فیض این طریقہ بجمہت شیخ مقتدا است چہ مرید بقدر
 محبت اخذ فیوض از باطن مرشدی نماید۔

در باره ثمرات محبت و فوائد اکسیر خاصیت آن مولنای دم در ثنوی شریف

می فرماید

از محبت تلخها شیرین شود	وز محبت مرستها زریں شود
از محبت درد با صافی شود	وز محبت دُرد با شافی شود
از محبت خار با گل می شود	وز محبت زارغ ببل می شود
از محبت دارختی می شود	وز محبت بارختی می شود
از محبت سخن گلشن می شود	لے محبت روضه گلشن می شود
وز محبت نور نارے میشود	وز محبت دیو حورے میشود
از محبت سنگ روغن میشود	وز محبت موم آهن میشود
از محبت حزن شادی میشود	وز محبت غول مادی میشود
از محبت نیش نوشی میشود	وز محبت شیر موشی می شود
از محبت سقم صحت میشود	وز محبت قهر رحمت می شود
از محبت مرده زنده میشود	وز محبت شاه بنده میشود

آداب اکل و شرب لباس و طعام

یک شاعر بیتی حکیمانہ گفته است و چه خوب گفته است

تکلف گر نباشد خوش توان ز سیت تعلق گر نباشد خوش توان مرد

حضرات ایشان در اکل و شرب و لباس و طعام تکلف تصنع نمیفروند

لباس ساده بے تکلف و طعام ساده بے تکلف معمول داشتند

امثال لباس معمولی ایشان پیراهن از ملل یا صحن سفید موافق گرام

سر بادرازی تازی رانومی پوشیدند و آستین تنگ موافق وضع افغانی تابند و دست

و چاک گریبان جانب بپین می گذاشتند و زیر پیراهن صدری نیم استین هم از
جائمه باریک پوشیدند و پائی زار همیشه از صحن سفید چار پنج گز بالای شتالنگ می بود
و عمامه از ملل سفید پنج شش گز بالای کلاه یا قلنسوه می بستند و وقت بستن
بقدر یک شبر طره بین الکتفین می گذاشتند باز آنرا از قفا در دستار میزدند و در میان
عمامه گرم از مرینه سواری رنگ یا شال کشمیری می بستند و پوئی کالی رازیبتن
میفرمودند و رنه همیشه چادر سفید و دسمال با خود می برداشتند و چون بیرون جائے
میرفتند جبه یا کوٹ نخئی یا پشمی موافق موسم و حال می پوشیدند و هیچگاه برین جامه
زری یا چرمه و کناری نمیگردند و بیای همیشه جوڑه پای پوش ملتان میگردند که بوٹ
سلیفر یا پائی پوش سندھی پوشیده باشند چونکه زاد و بوم حضرت ایشان قندهار
ملک خراسان بود لهذا وضع و طرز افغانی از دست نگذاشتند با وجودیکه تقریباً
شصت سال در ملک سندھ اقامت نمودند جامه های سندھی مانند اجرک و
پای پوش سندھی و پای زار نیلی یا سیاه رنگ پوشیدند مشابیهت آبا و اجداد
کریم خود را تغیر و تبدیل نکردند بر نقش قدم بزرگان تا آخر قائم ماندند و رئیس
المردین از حضرت قبله گاه خودی آرند که او از بدع مخترع حتی الامکان احتراز می نمود
حتی در امور مباحه مجلس و مسکن و مطعم و مشرب که مخالف عادات سلف صالحین مروج
اهل زبان شده آنرا هم نمی پسندیدند ازین سبب عمل حضرت ایشان هم موافق قبله گاه
خود بود پس اولاد موجوده حضرتین مرحومین را هم لازم است که متابعت آبا و اجداد
خود بکنند و وضع و لباس اصول خود را ترک نکنند که صلاح حال و فلاح مال و آن
مضمومت - فتشبهوا ان لم تکنوا مثلهم

ان التشبه بالكرام فلاح

دستر بدن حضرت ایشان در ستر بدن از ستر تاپا کوشش بسیار میفرمودند گاهی

سرمه نه کرده نمی نشستند حتی که در خانه پیش عیال و اطفال خود هم این عادت داشتند
 اگر وقت گرمی می بود عمامه برداشته بجای آن عرقچین سفید و سبک می پوشیدند
 در ایام بیماری که ضعف قوی طاری شد بهرم و هر ساعت حاجت بول و براز
 میشد برادرم حاجی عبدالستار جان هر چند کوشش نمود طرف ولایتی برای بول و براز
 گرفته آورد و قریب چارپائی پرده برای قضای حاجت آوردن کرد مگر اصلاً قبول
 نمی کردند تکلیف شدید نموده برخاسته خود را بقدم جائے میسرسانیدند و میفرمودند
 تا که طاقت نشستن و برخاستن دارم این کار ما از من نخواهد شد و اگر بے طاقت شدم
 ناچار می هستم و معذوری و همچنین برادرم مذکور روزی یک چائی خوری انبویه دار
 که مرخصان را در آن بختن آب میدهند و ضرورت نشستن نمی شود پیش روئی آورد
 که حضرت! درین آب تناول بفرمایند و تکلیف نشستن برائے آب خوردن نه
 نمایند فرمودند: بابا هنوز طاقت برخاستن دارم وقت آن نیامده است که شما
 بچھی با آب در دهن من بیندازند اگر وقتش آمد باز دیده خواهد شد.
 طعام: برائے حضرت ایشان طعامی مخصوص علیّه پخته نمی شد هر چه در مطبخ عمومی
 طیار میشد از آن تناول می فرمودند الا نادراً که آن خود از بخت خارج است. وقت
 صبح اکثر ناشته چند لقمه نان تنوری با شیر چائے یکد و چائی خوری نوش جان میفرمودند
 و وقت نیمروز همین گونه نان با شوربا می گوشت تناول می نمودند شوربا بطرح خراسانی
 که آنرا البعری مرقه گویند حضرت ایشان مرغوب داشتند در کاسه کتان شوربا انداخته
 نان خمیری در آن ریزه ریزه کرده میخوردند و گوشت در صحنکی علیّه داشته میشد گاه
 بطرز سندی که آنرا "بور" گویند گوشت پخته میشد و آنرا با نان برداشته میخوردند و گاه
 دال از غله ماش یا نخود در خانه پخته میشد آنرا بر غرت میخوردند قدیم یعنی گوشت خشک
 از دنبه که در خراسان ایام زمستان رواج دارد هم دوست می داشتند در کوزه دو گوشت

ذبح کرده و هم در آنجا خشک کرده بسنده می آوردند چنانکه درین ملک گوشت خوب و خوشک
نمی شود پس اینجا استعمال میکردند و طعام عشاء بعد از نماز خفتن برنج سفید و پلاو
باقدری گوشت نیم رز که اکثر برائے حضرت ایشان نگاهداشته میشد یا تازه پخته
میخوردند قدری ماست هم همراه طعام عشاء تناول میفرمودند شیر عادت نداشتند
این بود غذای روزانه معمول حضرت ایشان اما در حالت ضیافت و اوقات
مخصوصه هر نوع طعامی که صاحب خانه بنیار کرده بر دسترخوان حاضر میکرد از هر چیز
قدری برائے دلجوئی او بر داشته میخوردند و باقی مانده را صاحب خانه برداشته باهل و عیال
خود تبرکاً میخورانید. راستش فائمی مریضان از آن می جستند.

و از عادات نادره حضرت مرحومی آنکه

هیچ چیز از عادات و بدعات مستحذنه چون نسوار مینی و تنباکوی دمان و چای و پان
و چھالیه خود را معتاد و مبتلا ساخته بودند. بغیر از چای دیگر چیز را اصلاً استعمال نمی
فرمودند و چای شیرین اگر چه نوش جان می فرمودند مگر آن هم مانند دیگر مردمان عادی
و ضروری و لابدی نبود اگر پیدا شد خوب و اگر نه خیر.

در عنوان لفظ "نادره" از انجمن گفتیم که درین زمانه اکثر مردمان چای از خواص
خصوصاً در طبقه مشایخ و بزرگان کمتر کسی باشد که ازین بلا آزاد باشد و بعد از
ازین عادات گرفتار نباشد اگر کسی را نسوار نمیرسد بر سر درود. اگر تنباکوی نیست طبیعت
خراب اگر چنانچه نباشد بدن مرده و اگر پان تمام شد قیامت برپا شد من خود به نسوار
مینی مبتلا هستم و آنرا از تنباکوی دمان و حقه و کلیان طبعاً بدتر میدانم پس راه صیام
سخت است و بیحال می شوم مگر حضرت ایشان همیشه مستقیم الاحوال بودند
و در ایام صیام هیچ تغییری در مزاج و تبدلی در اعمال واقع نمی شد بلکه پیش از پیش در وظایف
معمول و تلاوت قرآن شریف می کوشیدند.

حلیہ شریفہ و شکل و شباهت صورتی

آنجا کہ قدرت کاملہ آفریدگار تعالیٰ و تقدس آنذات مجمع الحیات البقضاء کل معنوی کمالات روحانی نواخته و بین الاقران ممتاز و سرفراز ساخته بود بحسن صوتی جمال و کمال محاسن جسمانی ہم آراسته و پیراسته بود چہرہ کہ حکیم الظاہر عنوان الباطن حسن و جمال صورت دلیل بر خوبی و صفائی باطن است و قیافہ شخص دال بر فطرت و طبیعت ذاتی او۔ **إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ**۔ پس ہمچنانکہ نام حضرت ایشان حسن بود ہم خویش حسن بود و ہم رویش حسن۔

لون بیشتر سرخ و سفید صباحت بر ملاحت غالب۔ روئی مبارک چون برگ گل تازہ و طری تو گوئی آب انار از رخسار ما میچکد یا شعله نور بر کوہ طور جلو میزند تا آخر وقت حیات و دم واپس با وجود کبر سن و ضعف و نقاہت امراض و نق روئی مبارک متغیر نگردد چون مشعل روانی روشن و جلوه افروز بود کہ ہر کس دیدہ متعجب میگردد بد چہرہ کتابی۔ رخسار ما پر از گوشت تا آخر عمر بے گنج و شکنج بینی مبارک باریک دراز نوکدار زیب زینت چہرہ بود۔ دندانہائے مبارک از عرصہ نسی سال بیشتر سفید آبدار با ہم پیوستہ چون سلاک مژارید بودند مگر از حدت در ما جنبیدن بعضی از آنہا بمشورہ ڈاکتران ہمہ راکشیدہ سلاک دندانہائے مصنوعی در دمان انداختہ بودند کہ تا آخر العمر در دمان داشتند و ہرگونہ از طعام و غذائے نرم چون نان و گوشت و غیرہ بان میخوردند۔ پار سال مرا عارضہ درد دندان پیدا شدہ بود حضرت ایشان در کوئٹہ بودند احوال خود غرضند اشم و مشورہ کشیدن دندانہا خواستم حضرت ایشان در جواب نوشتند کہ ما را پیش از سن شما در جوانی این تکلیف پیدا شدہ بود ناچار ہمہ اکشیدم و باین دندانہائے نقلی عمرے گذرانیدم۔

صوتی مبارک گنجان و انبوه بود سنت ہمیشہ بر لبہا می گرفتند و ریش را مقدار قبضہ یعنی

کہ چون در شش و ہفت ہجہ ہر کاب حضرت ایشان شہیم در ول گفتم کہ حال حاضر
 این عمل را دریافت خواہم نمود چہ کہ در مسافری از ما مخفی نخواہد، ہر چند کوشش
 نمودم کامیاب نشدم حتی کہ در وقت سحر چون حضرت ایشان چار پرہر انداختہ
 مراقب می نشستند می گفتم شاید این وقت خضاب داشتہ نشستہ باشد
 بہانہ پیش روی ایشان می آمدم رسیدیم کہ چیزی نیست۔

حضرت ایشان در بارہ جواز خضاب یک رسالہ قلمی از علمای ننگر گشتہ داشتند
 کہ در مجموعہ رسائل فقیہہ موجود است اگر کسی طالب تحقیق سلسلہ می بود اورا می نمود
 قد وقامت حضرت ایشان در میانہ مائل بستی تا آخر عمر کہ سن شیخوخت و
 ہرم بود قامت خم و کمر منحنی نشد۔ و مانند پیرسان کوز پشت نشدند۔
 عصارہ امتابت سنت از بسیار سالہا استعمال می فرمودند و ہر وقت در دست
 و آمد بدست میداشتند سادہ بے رنگ دروغن و بے قبضہ عاج از شاخ بادام
 یا کہوی کوی می بودند از چوبہائے ولایتی یا عصا ہائے رنگ ارجن تا مستعمل
 حضرات ایشان در بالا خانہ داشتہ اند۔

بنیانی حضرت ایشان تا آخر عمر وفا کرد گاہے گاہے استعمال عینک ہم می فرمودند
 مگر اکثر کار نوشتن و مطالعہ کتب بغیر عینک میکردند۔ درین سن پیری کم کے
 باشد کہ بغیر عینک کار کردہ باشد۔ مایان کہ اولاد ایشان ہستیم درین عمر پنجاہ و شصت
 سال محتاج عینک شدہ ایم بغیر عینک نوشتن و خواندن ازمانی شود حضرت
 ایشان از ضعف بصرات مانع مجب می نمودند و می فرمودند کہ شمارا درین
 عمر و سن چہ حال شدہ است کہ بغیر عینک خواندہ نمی توانید۔

شنوائی گوشہا ہم تا دم آخرین قائم و برقرار بود در آخر ایام بیماری کہ ضعف قوائے
 جسمانی مستولی شد۔ گوشت و شہید را پسند داشتند۔ اگر کسی چیزی می پرسید۔

مکہ بفتح کاف
 و ضم با نام
 کوی کہ از شاخ
 ان چوبہائی
 میباشد۔

اوشان عہد اجواب نمیدادند سائل را گمان میشد کہ شاید سخن مرا نشنیده اند بار دیگر
 با و از بلند می پرسید اوشان را غصہ می آمد و میفرمودند می شنوم می شنوم کتر
 نیستم چرا و از بلند می کنسید

سجح مہر و خانم حضرت الیشان

حضرت الیشان در مراسلات عمومی و خطوط راجی فقط دستخط میکردند و نام
 خود محمد حسن عفی عنہ می نوشتند و گاہی فقیر ہم ضم میکردند مگر محمد نوشتن لازمی بود اگر
 از مریدان کسی محمد بنی نوشت و دیگر آداب و القاب مثلاً حضرت حسن جان یا خواجہ
 حسن جان می نوشت بسیار ناراض می شدند و او را تنبیہ میکردند و میفرمودند
 سرتاج نام من محمد است از آن چرامرا محروم کردی نگین خانم الیشان از عقیقہ بیا
 مدور بیضوی شکل و حلقہ آن از فضہ و بر آن این مصرع دعائیہ و معنیں کنده بود
 مہر خود را ہمیشہ در بٹوہ کیسہ خود نگاہ می داشتند

عاقبت با محمد حسن شود

۱۳۰۴

در انگشت خود گاہی بنی انداختند بعضی در قبالہ و

خطوط ضروری از جیب خود کشیدہ میزدند آنہم حسب اصرار بعضی عربان یا صاحبزادگان
 کہ برائے مریدان خط سفارش می گرفتند و الا فلا

حساب و کتاب

حضرت الیشان در جیب صدری خود یک کتابچہ خورد با قلم خود نویس نگاہ
 میداشتند و آن قلم خورد در میان آن میداشتند روزانہ دخل و خرج خود ہر چہ میشد
 در آن می نوشتند اگر یک پیسہ فقیر را میدادند فوراً در آن می نوشتند و اگر یک پیسہ
 آمدنی بیشہ ہم می نوشتند و چون سال تمام میشد آنرا در دفتر کتاب کلان از اول
 تا آخر نقل می نمودند علیٰ ہذا اگر حساب یک پیسہ و پائی از پنجاہ سال گذشتہ کہے بخوابد
 در کتاب الیشان دید می تواند کہ این پیسہ برائے فلاں کار در فلاں تاریخ فلان

مردم را داده شد است و برای نوشتن حساب و کتاب بسیار فائده نمایان میفرمودند
و مایان ما هم تاکید برای نوشتن حساب و کتاب می فرمودند و روزی در شا بوکلی با خالو
بزرگ حساب مزارعت کرده خلاص نمودند بعد از آن فرمودند که چیزی باقی طلب
تو بر مانده عرض کردی دیگر طلب ندارم فرمودند که گذشته سال اینقدر رقم از فلان
و چه طلب تو بر ما باقی مانده است و در کتابچه ما نوشته است او را هم یاد آمد شکر گزار
شد فرمودند فائده نوشتن این است اگر نوشته نبودی نه ما را بیادماندی نه تراز
حضرت ایشان خرج با اندازه دخل میفرمودند زیاده از دخل خرج کردن روا نه
داشتند و خود را گاهی زیر بار قرض نمیکردند بلکه برائے وقت نا وقت چیزی پس انداز
میکردند و همیشه بر ارشاد هدایت بنیاد کریمیه وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ
عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا عمل می نمودند بعضی
بوالهوسان و مهبوسیان مصارف و اخراجات حضرت ایشان دیده گمان میکردند که
حضرت ایشان عمل کمیا دارند پس بسیار اصرار و الحاح و زاری ما قسم ما برائے
آموختن تزکیه آن طلبگاری و خواستگاری می نمودند حضرت ایشان را تعجب
میشد و بر دیوانگی آنها خنده میکردند و میفرمودند بیفائده دیوانه مشوید و گردان
خیالات فاسده و کارهای بیپوده مگردید عمر خود ضائع و پیسے خود بے رتولف مکنید
حضرت ایشان وضع لباس انگریزی را بسیار بد میدانستند و از فشن جدید
خیله نفرت و اظهار کراهت می نمودند تعلیم انگریزی را خراب میدانستند و اولاد خود
را اجازت خواندن در اسکولها نمیدادند

بر موقعه شادی اخوی عبدالشراحان و رحیم را با دو صاحبزادگان جمع شده بودند
مردم اسمعیل جان آقا بحث تعلیم انگریزی در میان آورد و مقصودش آن بود که حضرت
ایشان اجازت بدهند تا اولاد خود را تعلیم بدیم حضرت ایشان فرمودند که بابا از خواندن

انگریزی افعال اطوار خراب می‌شوند صحبت کفار و فساق در طفلی پیدا می‌شود شعاع
اسلامی از دست میرود شکل و صورت نصاری اختیار میکنند مذہب اعتقاد ایشان
خراب می‌شود. آباء و اجداد ما بغیر انگریزی خوب بطور بعزت و آبرو زندگی کردند حالاً هم اگر
آباء و اجداد می‌گیرند از گشتی نمی‌میرند عرض نمود که آباء و اجداد ما صاحب فیض و برکت
بودند از تقوی و دینداری عزت یافتند مردمان ایشان را بجان و دل خدمت
سجودند و دعوت و نذرانه می‌بردند امروز آن کار از دست پسماندگان رفته است
نزد دینداری دارند و نه پیری مریدی معاش خود چه طور خواهند کرد.

حضرت ایشان فرمودند که وجوه معاش بسیار اند کسب حلال بکنند طرب و حکمت
بیاوزند خبی و گھڑی سازی و همچون دیگر وجوه معاش خود پیدا کنند. گوشت که درین ماه
بغیر انگریزی کار نمی‌چند اگر انگریزی نمی‌خوانند ناچار بآوردی میکنند یا گدائی میکنند.
حضرت ایشان در آخر بر حروف و بیج فرمودند که وزدی بکنند و گدائی نکنند و مسلمان
بهتر است ازین که انگریزی بخوانند و بے ایمان شوند.

یک مکتوب شریف که بنام منشی قمر الدین صاحب شکار پوری نوشته اند و مکتوب
الیه سرنامہ لفافہ بخط انگریزی نوشته بودی نویسد. آئینده عنوان جواب بخط انگریزی
نویسند در حروف مسلمانی کدام نقصان است که خط دشمنان رسول خدا صلی الله
تعالی علیه وسلم را می‌فرمایند **الحب لله** شرط ایمان است.

حضرت ایشان نقل می‌کردند در سالیکه از خراسان هجرت کرده بنده آمدیم یک
ساعت حبیبی خریدیم در حبیب خود پنهان داشتیم و از خوف حضرت کلان قبله گاه خود حبیب
دستور بخیر آن را آویزان نکردیم مدتی چند گذشت که از مخلصین یک گھڑیال
کسیه آورده بخدایت حضرت ایشان نذرانه گذرانید حضرت ایشان آنرا تحسین
نموده در حبیب انداختند و فرمودند این چیز خوب است بجای دریافت اوقات نماز

بکاری آید چون این سخن حضرت ایشان شنیدم دل من قوی شد و جرأت کرده
گھڑیال را ظاهر کردم۔

مناسب این از مرحوم جمال خان بہورگڑی یاد دارم حکایت میکرد کہ سالے
ہمراہ کاب حضرت کلان قدس سرہ از ٹکھڑ برای رفتن شکار پور بہ بندر کوٹری آمدیم
چرا کہ در آن زمان ریل گاڑی بحیدر آباد نیامده بود حضرت ایشان در کوٹری بجائے
حاجی جینڈو لوار کہ از مخلصین و مریدین بود نزول فرمودند۔ سید میران محمد شاہ ولی
محمد خان بہورگڑی نیز ہمراہ کاب بودند ایشان را فرمودند کہ بشہر حیدر آباد بروید و
یک عینک عمدہ برای ما خریدہ بیارید۔ آنہا رفتند۔ صاحب کان گوشت کہ عینک بہر خرید
عمدہ قیمتی باشد غائبانہ کار نمی شود شاید کہ بنظر موافق نیاید گفتند۔ خوب است
مرشد بادرنجامی آید۔ ترافیس اجورہ میدہم ہمراہ مارفتہ معائنہ چشمہا بکن۔ اوراد
بگی سوار کردہ بکوٹری آوردند وزیر عرفہ حاجی جینڈو بگی الیتادہ کردند و خود بالا
رفتہ احوال عرضداشتند۔ و اجازت آمدن ڈاکٹر خواستند۔ حضرت ایشان را چہرہ
متغیر شد و بقصہ آمدہ فرمودند شما یک کافر ہندوئی را گرفتہ آوردہ اید تا نگشتان
در چشمہائی من بزنند و دستہائی بروئی من بالند۔ میخواہم این عینک را نمی خواہم چشمہائی
من کور بہتر کہ کافر در چشمہائے من دست بزند۔ آنہا ہر دو صاحبان از کردہ خود
بازم و پشیمان شدہ پائین آمدند و آن ڈاکٹر را اجورہ کہ معین کردہ بودند از جیب
خود دادہ بخاموشی واپس آنرا روانہ کردند۔

این بود غیرت اسلامی آبا و اجداد بایان۔ حالا صاحبزادگان در افعال و اطوار
خوبہیت کہ چہ قدر از طریقہ آبا و اجداد خود انحراف و اختلاف ورزیدہ اند۔

فصل در کیفیت بیماری بعضی افعال احوال ایشان و کیفیت بیماری

واحوال مرض الموت

درین سال ۱۳۶۵ هجری قمری حضرت شیر آغا کابل والا بهندستان و زیارت
سرمه تشریف تشریف آورده بودند حضرت مایان ایشان را دعوت تشریف آوری
به لندن سائین ادبته ملاقات صوری دادند چنانکه رابطہ قلبی و محبت بکری نگی فیما بین حضرتین
مجد کمال بود حضرت مذکور در اینجا تشریف آوردند و در روز پنجشنبه اختلاط
و التفات نمودند و آداب صحبت و ضیافت و ملاقات بجا آوردند و در وقت
توبه بیع با چشم گریا و دل محزون از یکدیگر وداع نمودند چنانچه گفته اند
بگذارتا بکرمیم چون ابرو نو بهار ال کز سنگ گریه خیزد وقت وداع یاراں
دو سه روز بعد از آن هم در طبیعت خوش بودند اگر چه میسر گری بر سر آمده بود و در انتظار
حضرت مذکور قبل از اشتداد گرمی حسب دستور کونستروانه نشسته بودند چهارم روز نماز
عصر مسجد خوانده خلاف عادت هم آنجا بر مصلای و جانی نماز خود بخفتند کسے بالش آورد
و کسے چاپی کردن شروع کرد بطرف فقیر خطاب کرده فرمودند که فلانی امروز در درگاه مرید
شاه است عرض کردم که از سبب بیا و خلل بادی باشد چیزی محلل راجح و قبض کشا
استعمال کرده شود نماز مغرب با جماعت خوانده بخوبی خورد تشریف بردند ساعت
نگذشته بود که مارا بخانه خود طلبیدند و فرمودند در دو ساعت بساعت شدت میکند
چه کرده شود چای عرق بکشد بادی و شیر و گل کند و بادیان برای تبیین تجویز کردیم و تدبیر
و تمکید و غیره استعمال نموده شدند خیر در قدری افاقه نمود مگر زائل نشد باین حال هم
بیرون تشریف آوری و از یک خانه به دیگر خانه نرزد میکردند چهارم یا پنجم روز وقت صبح
قبیل الفجر سائین عیادت حاضر شدم و احوال شنبه پرسیدم فرمودند فلانی در دلبسته

کم معلوم میشود مگر چهار پنج روز میشود که بول من بند شده است هیچ نمی آید عرض کردم که بندش
از سبب سنگریزه است یا از جهت سوزش کم می آید فرمودند که نه سوزش است نه بندش
است اصلاً اتفاقاً صدای طبیعی بول نمی شود مدرات بول شیره بز و بارده و شیر بز باشد
قلبی تجویز کریم در دوسه روز ادویه خانگی هر چه کریم کامیابی نشد صلاح بر آن شد
که علاج دکتری کرده شود و برای تشخیص مرض معاشنه دکتر کنانیده شود اخوی عبداللہ
جانبیدر آباد رفته دکتر عبدالعزیز پاٹ والہ را همراه خود آورد و شخص مشانہ و شکم نمود و
گفت که در مجاری بول نه چیزی حائل میشود و نه در مشانہ پیشاب جمع شده بنظری
آید بهتر است که حضرت ایشان را البواری موٹرز بحیدر آباد بیاورند تا بذریعہ الجبریز آئینہ عکسی تحقیق
کرده شود و من ہم در اسپتال حاضر خواهم شد حضرت ایشان قبول کردند صبحی بوقت خنکی
ہمراہ عبداللہ و غلام محی الدین در موٹرز بحیدر آباد رفتند و عکس عضائی اندونی گرفتند
معلوم شد کہ در مجاری بول هیچ چیزی حائل نیست و در مشانہ ہم بول جمع نشدہ
دکتران گفتند کہ مرض فقط ضعف گردا است گردا ضعیف شدہ اند عمل فمونی
پیدا کردن بول و جذب آن از عروق نمی کنند دوسہ قسم دوائی خوردنی داند و برای
استعمال آب نگترہ و غذائے لطیف لالت نمودند و از حیدر آباد مراجعت کردہ استعمال
دوائی در خانہ شروع کردند بعد از دو روز نمیدانم از سبب استعمال آن ادویہ یا طبعاً عارضہ
زحیر و پیش شکم پیدا شد و این مرض بسیار تکلیف داد ساعت بساعت حاجت تہرز
میشد و در زحیر تکلیف میداد بہر حال آن ادویہ گذاشتہ بتدبیر زحیر پختیم و ادویہ
خانگی مثلاً روغن ازندی و بزورات مزلقہ و سفوف ہلبہ سیاہ بعمل آوردیم تاکہ بعد از پنج
شش روز آفاقہ شد و تکلیف مذکور رفع گردید مگر ازین عارضہ بطبیعت شریف
بسیار نقصان رسید ضعف غالب گردید و قوای جسمانی مضحک شدند غذا از سبب
پرہیز و سقوط اشتہا کم شد و علاوہ بر آن عارضہ فتق و بواسیر کہ حضرت ایشان را از قدیم الایام

لاحق بودند از کثرت پیش و تبرز اشتداد کردند. از یک طرف مسته نائی بواسیر آماس کرده برآمدند و از دیگر طرف نزول ریح امعا در فتق موجب ورم و وجع گردید و تکلیف مضاعف و دوا بلا شد.

آخر صلاح صاحبزادگان بر آن مقرر شد که حکیم نظام الدین صاحب صنا را از اجمیر شریف طلبانیده شود و حسب تجویز او معالجه کرده شود و با قاعده و انتظام علاج بشود. برادرم ماشم جان حکیم صاحب را تار واد و بفروریدن تا حکیم صاحب طیاری کرده روانه شدند و از جمله کیفیات و حالات مرض و اوقف شده معالجه شروع کردند و دوا و نسخه نائی تجویز کرده خود صبح و شام بحضور شریف آورده میخورانیدند و برای عیادت و مزاج پرسی دیگر درمان و مریدان هم موقعه باریابی یافته همراه حکیم صاحب اندرون می آمدند.

درین ایام حضرت ایشان در بالاخانه خود حرب معمول سابق اقامت داشتند بموسم گرمی بود و جایی تنگ رفت و آمد مردمان و پرده کردن مستورات سبب از دحام و تکلیف تمام بود بنابراین برادرم علیه السلام را جان مشوره نمودند که حضرت ایشان را بسرائی خود ببرم که آن جایی خلاصه و فراخ است انتظام آبپاشی و بادپکه برای دفع گرمی خوبتر کرده خواهد شد حضرت ایشان قبول کردند و در آرام کرسی نشانیده بخانه اخوی مذکور بردند و در خانه ریگ گسترانیده آبپاشی نمودند برای دفع باد گرم خوب انتظام کردند حکیم صاحب صبح و شام مع جماعت مخلصین آمده معائنه بنص طبیعت کرده دوا میخورانیدند. و این هم معلوم دارند که حضرت ایشان از گرفتن دوا ابائی نکردند هرگاه که به لطمه و غیره که میدادند میگرفتند و میخوردند مگر سه

مریض عشق پر رحمت خدا کی مرض برهتگی چون چون و اکی

لال در میان این سخن از یادم رفت که بعد از مراجعت جیداً باد حضرت ایشان را تب هم پیدا شد و زانه وقت نیم روز تب می آمد و باز وقت شب یا سحرگاه تخفیف میکرد

و این حرارت تا آخر باقی ماند قلیلاً کان ادکشیلاً۔ علاوہ از دیگر امراض و عوارض لاحقہ
باز یک دیگر بلائی پیدا شد کہ از آن حضرت ایشان بسیار افکار شدند و آن عارضہ
تہوع و غشیان بود ہرگونہ چیزی از انواع غذا و طعام کہ میخوردند تہوع تکلیف میداد
خوردن بجائی خود فقط نام غذا و بوی طعام آری آمد انقلاب پیدا می شد شکم خالی
بود چیزی نبود کہ براید بزور دست بلہک کردہ چیزی کف و لعاب دهن بیرون میکرد
لا غیر سقوط اشتہار بمدی رسید کہ مافوق آن متصور نباشد فقط آب تنخ جرعہ
جرعہ ساعت بساعت میگرفتند و بآن حلق خود را میکردند۔

حکیم صاحب بیت روز توقف کردہ در خدمت معالجہ بجان و دل کوشیدہ
نامید شد و اجازت خواست حضرت ایشان دعا کردہ رخصت دادند بعد از آن
غذا و دار ہمہ یک قلم موقوف شد فقط بر آب صرف گفتا کردند اگر کسی نام دوا یا غذا
میگرفت بدی رزند و طبیعت قبول نیکر و مگر برادر م عبد الستار جان حیلہ کردہ در آب
نکور شیر آمیختہ و گا ہی در بخیری جرعہ شیر در برف سرد کردہ بجای آب می نوشانید۔
دیگر دوا ہا از اکثر ہومیوپیتیک آورده در آب انداختہ نوعی میداد کہ خبر نمی شد چرا کہ دوا ہای
ہومیوپیتی بسیار قلیل المقدار و بے طعم و بے بوی می باشند۔ القصہ سہ ہفتہ در آخر
غذا با کل نخوردند۔ بیمار ان بسیار دیدہ ایم کہ اشتہائے شان مفقود می شود و غذا
نمی خورند مگر این قدر روز ہا و این طور ترک غذا از کہ ندیدیم پس از یک طرف استیلائے
اقسام آلام و اسقام و از دیگر طرف ترک غذا و طعام بالضرور ضعیف قوی و بنیہ غالب
شد با کمال ہوش و سلامتی حواس خمسہ روز و شبہ تلخی ۲ رجب المرجب ۱۲۶۵
یکہزار و سہ صد و شصت و پنج جان شیریں بجان آفریں سپردند و آن وقت پنج بجہ
روز بین الظہر و العصر بود۔ بعد از ظہر من حاضر حضور شد م و نزدیک پار پائی نشستم خواہم
بی بی حضرت بر چار پائی نشستہ پای ہائے او شان جایی میکرد۔ حضرت ایشان

لے
اداء باطل
ندی برادر
بگویند

برای نشستن اشاره کردند و دوسه متکا بالش با پیش روی ایشان داشته نشاندیم
و حضرت ایشان سر مبارک خود را بر بالش ها تکیه کرده داشتند و من پس پشت
نشسته تکیه دادم زمانه طویل ہمیں بطور سر آویخته نشسته مانند خیال کردیم کہ
حالا در مانده باشند پرسیده شد کہ حضرت تا شمار انجمن چہم جواب ندادند باز دیگری با دواز
بلند گفت آغا شمار انجمن چہم بر جہیں کردہ فرمودند میثنوم میثنوم خیر آہستہ
آہستہ باز بدست ہا گرفتہ بر بستہ خوابا بنیدیم و من از چارپائی فرود آمدہ بر زمین نشستم
خواہرند کورہ گفت ادبیا بیہیں ایں چہ حال میشود اشارہ کردم کہ خاموش باش ضرورت
دیدن نیست دیگر بار بزرگ گفت کہ ادبیا بیہیں حالت دگرگون دیدہ میشود چون نزدیک
شدم دیدم کہ حالت نزع و دم آخرین است ہمہ خویشان و حاضران حسرت کنان
فرہم آمدند و گرداگرد چارپائی ایستادہ شدند من سورہ بیس را شروع کردم تا نصف
نخواندہ بودم کہ یکدوبار آہستہ دہن کشادہ نفس کلان گرفتند و طائر و وحش از قفس
عنصری بہرہ از کردہ بیچ صبح و قلق و بقراری چنانچہ مختصران را وقت نزع میشوند نکردند و
ہیچنانکہ آرام بودند با آرام رفتند انا للہ وانا الیہ راجعون۔

بعد از ان کار تجہیز و تکفین شروع کردہ شد و یک آدمی برای طیاری قبر و خروادن
سادات ملکہ فرستادہ شد حضرت ایشان برای قبر خود تعیین مکان آن در ایام
بیماری چیزی نگفتند و نہ ما از حیا و ادب پرسان کردیم و رسالیکہ دبای انفلونزا
۳۳۶ در سندہ شائع شدہ بود حضرت ایشان در مقبرہ کورہ گنجہ جانب بایں
چہار دیواری والد خود بمفاصلہ دہ قدم تقریباً چہار قبر با پہلو بہ پہلو کندانیدہ بودند
یکے برای خود و سہ برائے ہر سہ پسران خود چرا کہ بہر چہ ارم آن زمان پیدا شدہ بود
بعد از ان از محاورہ در گاہ شنیدہ شد کہ حضرت ایشان را می خود تبدیل کردہ جانب غربی
متصل چار دیواری حضرت کلان کہ بآن طرف قبر ہائی دیگر صاحبزادگان مرتب شدہ است

و مابین دیو و قبر حضرت شیرین جان جائے یک قبر می شود آنجا را خط کشیده نشان کرده
بودند کہ قبر مادرین جا کرده شود مگر آنجاے تنگ بود و در مواجہہ ایشان صدف دیگر تو رو از
دیگر طرف دیوار روضہ حائل بود آخر صلاح بران مقرر شد کہ اندرون روضہ پہلوی حضرت
کلاں جانب شرقی جای حضرت ایشان کرده شود شب جنازہ طیار کرده داشتہ شد
صبح وقت اشراق نماز جنازہ در مسجد خواندہ از منہ سوی مقبرہ اکہ پنج گزہ مسافت دارا
ردان شدیم وقت ۱۲ بجہ جنازہ بدرگاہ رسانیدہ شد مگر تا بنوز قبر طیار نشدہ بود چرا
کہ سنگی سخت در جائے قبر برآمد کہ گورکنان بکٹنگ باو تبر با تکتہ تکتہ بریدہ برآوردند۔ جنازہ
را در مسجد داشتہ شد و مردمان کہ جم غفیر از گردنواحی جمع شدہ بودند بختات و تہابیل
مشغول شدند تا کہ لحد طیار شد و بعد از ظہر با غوشن لحد سپردہ این پسر نیک گہرا
در کنار پدر خپانیدہ شد و این عاشق و معشوق چون دو بادام در یک پوست با ہم
قرب و اتصال یافتند و مصداق الموت جسراً یوصل الحبیب الی الحبیب
پدید آمد۔

فصل در بیان بعضی اقوال و افعال ایشان در ایام بیماری

حضرت ایشان در حالت صحت ہم گاہ بیگاہ ہمیشہ اظہار میفرمودند کہ عمر من طویل
شد در ہفت پشت از پدران من کہیں قدر عمر نیافتہ است حالاً عمر من با خر رسیدہ
است خبر نیست حالا چہ قدر باقی خواہد بود چنانچہ این معنی از مکتوب آخرین کہ از
کوٹہ بنام فقیر تحریر نمودہ اند واضح میشود۔ و هو هذا۔

بر خوردار مکرّم شاہ آقا سلمہ ربہ،

بعد از دعائی خیر خط ایشان کہ روز عید نوشتہ بود پدید رسید بامرک اللہ فی
اعمالکم و اعدا لکم و اولادکم و احفادکم و تقبل اللہ تعالیٰ منا و منکم

و رحمتنا بفضلہ وایاکم۔ در این ملک عید بفتویٰ جمیعۃ العلماء روز شنبہ شد کہ جمع
کثیر ماہ دیدہ بودند۔ طبیعت فقیر از پارسال رو بصعف و انحطاط کردہ است و علامات
رحلت ازین عالم بظن اصلی کہ قبرستان است ظاہر شدہ است عمر طول یافت کہ
بایں عمور ہفت پشت گزشتہ کے فرسیدہ است از انتقال اگر ہا ایسان کامل باشد
بیچ فکر نیست کہ از حیات از دل العمولہ از درجہ بہتر است در حواس روز بروز فتور پیدا
میشود خصوصاً حافظہ این قدر بیکار شدہ کہ تلاوت قرآن بتکلف می شود اظہار این
مضمون باعث پریشانی شمایان نشود تا دیدہ شود کہ تقدیر چہ میکند بر خود از محمد ہاشم
جان بخیر است۔ ارادہ علاج مرض چشم از سپر بالین و لکڑی واد خود بالین میگویند کہ بولایت
رفتہ است دیگر بہر وجہ خیریت است۔ بہر خود دلین عرض سلام میرسانند احوال خیریت
آن طرف نویسان باشد۔ والسلام۔

۵ شوال ۶۴ فقیر محمد حسن عفی عنہ

و چون این بیماری لاحق شد از آخرین بیماری و مرض الموت خود دانستند و
چہن سہ روز از آغاز بیماری و تکلیف در گذرودہ گزشت چہارم روز قندی تحقیق
یافتند از حویلی خورد بجویلی کلان آمدند و بیالافانہ تشریف بردہ ہمہ اولاد خود را خواستند
ہمہ بنات و بنین و زوجات حاضر شدند بعضی نسلخ و وصایا مناسب وقت و حال
ارشاد فرمودند برائے اتفاق باہمی و خاطر داری خواہران خصوصاً والدہ غلام محی الدین
کہ کلان ترین بنات است تاکید فرمودند بعد از ان یک خریطہ نوہا از پتی خود کشیدہ
فقیر را فرمودند کہ این مبلغ پیش ما جمع شدہ است شما پسران را اولاً زمین بادلوہ ہستم
این مبلغ بیست ہزار است پانزدہ ہزار ازین جدا کردہ فیما بین دہ نفر از مستورات
یعنی ہفت دختر و یک خواہر و دزدجہ ہر یک را پانزدہ پانزدہ صد تقسیم کردہ بدہ حبیب اللہ
تقسیم نمودہ و ہمہ را حصہ خود تسلیم کردہ دادہ شد و پنج ہزار دادہ فرمودند کہ این بدلتے خیر

خیرات و ختمہ من بدارید و دوصد علیحدہ کردہ فرمودند کہ این مبلغ را خیرات اسقاط مکنید
چون ادین کار فارغ شدند و دیدم کہ خالی شدہ خریطہ نوٹہا را بالا کردہ بر زمین زدہ گفتند
خوب شد کہ ازینہم خلاص شدیم و بر بستر خود استراحت فرمودند۔

روزی حضرت ایشان را از آلام و اسقام مغموم و محزون دیدہ عرضداشتم کہ حضرت!
ہکیماں میگویند کہ بیج خوف و خطرہ نیست علامات بد از درم پایہا و صغف نبض و
سورتنفس چیزی پیدا نشدہ است امید صحت غالب است۔ فرمودند کہ بابا ہکیماں
دل تان خوش میکنند بس ہیں قدر گفتہ خاموش شدند۔

وہم در آغاز بیماری کہ ہنوز طاقت نشست و برخاست داشتند و ہر ساعت برائے
گرفتن جرعہ آب یا دوائی نشستند برادر م عبد الستار جان یک پیالہ چائی خوری
انبوبدار کہ برائے خوراندن آب مریضان مخصوص است نولہ آن در دہن داشتہ
آب میدہند آوردہ حاضر کرد و عرض نمود کہ دریں پیالہ خفتہ آب بہولیت بنوشید
و ہر دم تکلیف نشستن و برخاستن نکنید قبول نکردند و فرمودند تا ہنوز وقت این نیاید
است تا حال طاقت نشستن دارم و رگلاس آب بدہید کہ بخورم ہر گاہ کہ وقت
آن آمد و طاقت نشستن نہاند باز اختیار دارید۔

و ہمچنین استعمال "کوٹ" کہ مثل کرسی در میانش ظرف چینی برائے پاخانہ
میشود ہر چند اصرار کردند و بار بار عرض نمودند قبول نفرمودند و تا آخر استعمال آن نکردند
بلکہ قریب چارپائی پردہ کردہ بر خشتہاں شستہ قضای حاجت انسانی میکردند۔

روزی کہ حکیم صاحب اجیری تشریف آورد و بحضور شریف حاضر گردید و این
اول دفعہ ملاقات ایشان بود۔ حکیم صاحب بعد از دستبوسی و مزاج پرسی بنچرہ پیہ نقد
بحضور نذرانہ گذرانید چون بیرون شدند و مستورات آمدند والدہ صاحبہ پرسیدند کہ
حکیم صاحب را دیدید چہ طور بود و چہ گفت ؟ فرمودند حکیم صاحب تنک انسان است،

چنین و چنان گفت و پنجرہ پر بندہ گذرانید والدہ صاحبہ بطریق مطابہ گفتند تو باین پنجرہ پر بسیار خوش شدی فرمودند چرا خوش نشوم ترا اگر کسی چیز میبرد تو خوش نمی شوی روزی برائے طعام خورائیدن حیلہ ہا کر دیم داغذیہ لطیفہ پیش روی حاضر کر دیم ہر کس الحاح و التجا نمود ناچار برخواستہ نشستند و لقمہ در دست گرفتہ داشتند فرمودند حکم نمیشود و سح مانیت شما خواہ مخواہ ہر وقت برازور میکنید و اصراری نمایند والدہ صاحبہ گفت شما کہ از خوف گفتہ نمی تواند ما کجا زور میکنیم و اصراری نمایم حضرت ایشان بطریق خوش طبعی فرمودند این ہمہ زاری و جمع آوری اصرار نیست دیگر چیست ؟

روزی وقت سحر بحضور پر نور حاضر شدم و ہر چارپائی نشستہ بمالیدن پایہا مشغول شدم حضرت ایشان کیفیت شب گذشتہ و تکلیف امراض موجودہ بیان فرمودند عرض داشتم کہ این وقت مراقبہ شما و مشغولی بذاکراست بوظیفہ خود مشغول شوید و بدل خود متوجہ شوید تا دل را از انا فرست و راحت حاصل شود و آلام و دیگر تفکرات رفع شوند فرمودند بابا نشستن نمی توانم حضرت ایشان فرمیدند کہ ما برابرائے نشستن و مراقبہ کردن میگوئید عرض کردم کہ برائے نشستن مراقبہ کشیدن نمی گویم ہمیں طور کہ خفتہ ہستید بدل متوجہ و بدل مشغول باشید فرمودند آری ہمیں طور میشود۔

روزی اطفال خورد سالہ پیش روی او شان آوردند تا بابا آنها اختلاط کردہ ساعتی دم غلط نمایند بر خوردار عبد الحمید فرزند غلام علی جان بصر چار سالگی آمدہ نزدیک چارپائی ایستاد شد آنرا بالا کردہ نزد خود نشانیدند و یکدہ سنگترہ بدستش دادند کسی اورا گفت کہ عبد الحمید بابا را دعا کن دست برداشتہ بروی خود گذرانید حضرت او شان برایش دعائے برکت و صلاحیت نمودند و دست مبارک بر سر رویش گذرانید باز فرزند نعیم جان را کہ در بغل گرفتہ پیش روی آوردند پرسیدند کہ این کیست گفتند فرزند نعیم است برائے او ہم دعا کردند و باز حنیف جان فرزند صغیر ایشان آمدہ نزدیک

چارپائی ایسا دورانگاہ کردہ فرمودند خبرندارم این بچہ چه طور خواهد شد۔
 در آخر ایام بیماری آغا عبد السلام جان خواہر زادہ ایشان صندوقچہ موئے مبارک
 برائے تبرک و زیارت کنایند حضرت ایشان در شنبہ سائیداد آوردند وقت عصر
 بود موئی مبارک در صحن سرائی بر تخت داشتہ از غلافہا و دسما لہا کشادند حضرت ایشان
 در برانڈہ بر چارپائی آسودہ بودند حضرت ایشان را خبر دادند والدہ صاحبہ عرض نمود کہ
 آن است موی مبارک رامی کشایند اگر از شمار خاستن و بیرون تا صحن رفتن نے
 شود چارپائی شمار برداشتہ نزدیک موئے مبارک خواہیم داشت این سخن را ناگوار
 داشتند و فرمودند کہ بہر صورت کہ باشد من بسر و ششم نزد موئی مبارک خواہم رفت
 شمار پائی رفتن مرا نمیدہید و بر چارپائی برداشتہ می برید پس عصارہ دست گرفتہ
 بتکلف تمام برخاستہ رفتند و نزدیک موئے مبارک نشستہ زیارت کردند
 و دعا خواستہ بگریستند و برائے صد روپیہ نذرانہ داشتن امر فرمودند

قطعہ تاریخ از حضرت رشید احمد صاحب مجددی الہی پوری

عارف کامل اٹھا دنیا سے کیا ہائے ہائے طالبانِ دین غم سے دل ہوا جاتا ہے شوق
 جس کے اک اوتارے اشارے ہو کرتے تھے حل! مسئلے علم طریقت کے رقی ہی ادق
 ہو رہی اہل عرفان میں یہ باہم گفتگو ہو گیا کم اب کتاب معرفت کے رقی

فکر ہے تاریخِ رحلت کی تو کہد واسے رشید

مرشد کامل امیر ملک معنی قطب حق

زبدۃ العلماء و فضائل آب مولوی حافظ محمد ابراہیم صاحب گھڑی والہ
 کہ از مخلصانِ صمیمی حضرت ایشان است چند قطعہ بتازی و فارسی در مرثیہ و تاریخ
 حضرت ایشان نظم نمودہ است در اینجا این یک قطعہ درج نمودہ میشود۔
 آہ از رحلت دلی جہان قطب عالم مقام و غوث زمان

عالم و حافظ کلام اللہ !
 مقتدر و مجتہد ملت
 غازی و ہمہ ماجرو خوش خلق
 در شریعت نظیر نعمان بود
 در عرب و عجم مریدانش
 تاج آل امام ربانی !
 کرد رحلت بروز دوشنبه
 بود روز دوم ز ماہ رجب
 چون لغص نمودم از تاریخ
 پانجم دل چنیں بگفت دواں
 ناظما حین نزع جان پاک
 کلمہ پاک داشت در زبان

خاتمہ در ذکر اولاد و احفاد و بعضی مریدین و مخلصین حضرت ایشان

فصل اول در ذکر اولاد و احفاد و ازواج حضرت ایشان

حضرت ایشان در عمر خود سہ بار کتھائی کرده اند و سہ زوجات در حبالہ نکاح آورند اول آنہا والدہ شریفہ مایان است کہ در آغاز جوانی در حیات قبلہ گاہ خود تزویج نمودند از بطن آن پنج پسران و نہ دختران پیدا شدند و ویرد و دختر از آنہا فوت شدند و سہ پسر و ہفت دختر خلف گذاشتند کہ تا حال بقید حیات ہستند و عن قریب احوال آن می آید۔

دویم بار کہ عمر ایشان تقریباً ثلثت سال رسیدہ بود در کراچی بنت حضرت محمد فاروق ابن ابوالقاسم ابن حضرت عبدالکریم ابن حضرت شاہ ضیاء الحق شہید ابن حضرت

شاه غلام نبی قدس سرهم بحباله نکاح آوردند از لطن آن بی بی سه دختر و سه پسر پیدا شدند که آنها در ۳۵۳ در واقعه زلزله کوئٹہ والہ زیر مکانهای منهدمہ در یک شب بحق رسیدند مگر یک پسر صغیر استن برادر ماسمی محمد حنیف که او را بکوئٹہ برده بودند در حضانت خاله خود گذاشته بودند اجلسش نرسیده بود از آسیب مذکور نجات یافت و تا هنوز باقی است۔

سوم باری بی صاحبہ کوئٹہ والہ مسماة عائشہ از سادات کلی گل محبت علی جان آغا از قبیلہ سیدان اوریزی نکاح کردند بعد از واقعه کوئٹہ برادران بی بی صاحبہ سید موسی جان آغا و سید صاحب جان آغا بحضرت ایشان پیغام دادند۔ حضرت ایشان فرمودند کہ الحال نہ عمر من مناسب تزوج است و نہ مال و دولت دارم کہ امید وراثت داشته باشم چہر کہ من الماک خود بہ پسران خود تقسیم کردہ دادہ ام گفتند مطلب مانہ این است نہ آن مطلب ما فقط رضا مندی و دجونی حضرت ایشان است پس حضرت ایشان قبول کردند و در ۱۳۵۵ کہ عمر ایشان تقریباً بہفتاد و پنج رسیدہ بود ب عقد نکاح آوردند از لطن بی بی صاحبہ مذکورہ اولاد پیدا شد بی بی صاحبہ تا حال بقید حیات در ۱۳۵۵ ساپہ داد و رجوعی سابقہ بی بی کراچی والہ کہ معروف بخوبی خورد است سکونت دارند بتلاوت قرآن و عبادات نافلہ و وظائف و اوراد مشغولی و ساعت تیری میکنند در امر دیانت و تقوی و طہارت قدم راسخ دارند بر قسمت خود و نصیب خود صابر و شاکر نشسته است۔

واہم المریدین والدہ شریفہ مایان مذللہا و زید حیاتہا
بنت حضرت عبدالرحیم ابن حضرت محمد ایوب ابن حضرت اسماعیل ابن حضرت
شاه غلام حسن ابن حضرت شاه غلام محمد ابن حضرت شاه غلام محمد معصوم است۔

شجره نسب ایشان درجه رابع یعنی حضرت
 شاه غلام حسن با حضرت قبله گاهی می پیوندند. آباد اجداد ایشان در تنعم و تملک وجود
 کرم از دیگر حضرات مجددیه و اقربان خود ممتاز بودند حضرت محمد ایوب از پیشاد و هجرت کرده
 بقندهار آمدند و در حد و خاک گریز از مضافات قندهار قریب شاه مقصود قلعه و کاریز گرفتند
 کثیر الاموال و کثیر الاولاد بودند هفت پسر و نه دختر از ایشان خلف ماندند از انجمله حضرت
 عبد الرحیم که جد ما درسی مابود و با انواع کمالات و فضائل وجود و مباحث و محاسن اخلاق
 آراسته بود در غریب پروری و تفقد احوال عزیزان و بیوگان قوم خود ممتاز بود در قریه
 میرا خوران بر کنار ارغنداب که نهر معروف جانب غربی قندهار است سکونت داشتند
 قلعه نیک و باغبانهای میوه دار و اراضی و لکشا داشتند در عین جوانی بعر چهل سالگی
 ۲۹۶ ساله وفات یافتند و در حیات خود والده فقیر را بعمرد و از ده سالگی بحضرت قبله
 گاهی تزویج کرده دادند و در سال وفات یافتند و دو فرزند و دو دختر خلف گذاشتند
 آغا عبد الاحد و آغا عبد الحلیم که هر دو خالوی فقیر میشوند. خالویم حضرت عبد الاحد از میر
 اخوران نقل کرده در قریه جنگل سکونت پذیر شدند صاحب دولت و دیانت و عالی
 همت بودند یکبار در سن ۳۲۹ ساله که سفر حج میرفتند آمده بودند دهم در آن سفر
 بین الحرمین الشریفین در راه مدینه در غربت وفات کردند.

و خالویم حضرت آغا عبد الحلیم در قلعه آبائی خود در میرا خوران سکونت داشتند و در
 مرتبه بسنده تشریف آورده بودند در ۳۳۸ ساله که این فقیر بقندهار رفته بود یک هفته
 عشره بجائے او شان مانده بودم خجسته شفقت و مهربانی بامی فرمودند خوش طبع و بی
 تکلف بودند صاحب بسائین و اراضی و در امور جهان داری بغایت ماهر و بسیار بودند
 بهم در ارغنداب ۳۴۸ ساله تقریباً وفات کردند اولاد و احفاد هر دو حضرات در وطن خود
 موجود اند سلمه هم بر قیام سبحانه و تعالی و هم در دین سال حضرت آغا عبد الحلیم را در

جدم حضرت آغا عبدالحلیم فرزند حضرت محمد ایوب بقید حیات بودند در قریہ خود سی
 بسرخ چالاسکونت داشتند یکدو روز بجائے اوشان ہم رفتہ بشرف ملاقات رسیدہ
 بودم حضرت ایشان در علوم درسیہ خصوصاً درس شنوی شریف خیلے ماہر بودند و
 ہمیشہ طالب علمان را پیش خود نگاہ می داشتند و ادب و سبق و طبق اوشان بنفس
 نفیس خود میکردند و این حضرت چند سال در نژدہ محمد خان با اہل و عیال ہم سکونت
 پذیر شدہ بودند بعد از ان بوطن خود مراجعت نمودند و در ۱۳۴۲ قمریاً در ملک خود
 وفات نمودند یک فرزند ایشان سہمی احمد جان موجود است از چند سال در سندھ در
 شہر کراچی مجر و اگذارہ می کند الفکہ کہ حضرت والدہ صاحبہ با حضرت قبلہ گاہی تقریباً
 ہفتاد سال رفیق حیات بودند و تا حال کہ عمرش از ہشتاد سال تجاوز کردہ است
 خوب طور طاقت نشست و برخاست دارند تفقہ اولاد خود میکنند و روز ہائے
 خود بجای آرند باتکات قرآن شریف و وظیفہ دلائل الخیرات بسیار محبت دارند و
 تفسیر زبان فارسی یا سندھی زیر مطالعہ دارند خط و کتابت از طفلی نیا موختہ اند چہ کہ در
 حضرات متقدمین مستورات پرورہ نشین را خط و کتابت مشروع بود تا حال سایہ شفقت
 و عنایت اوشان بر سر ما بسوط است او سجانہ و تعالیٰ دیرگاہ قائم و دائم دارد خوش
 نصیبی مایان است کہ این قدر زبان طویل در آغوش شفقت والدین پرورش یافتیم
 الحال کہ عمر من ہشت سال رسیدہ است مثل طفل دوسالہ بر من تملطف و شفقت
 میفرمایند و تفقہ احوال من می نمایند کمتر کہے باشد کہ چون من شصت سال در
 کنار پدر و مادر بسر بردہ باشم

در بیان اولاد و احفاد حضرت ایشان

اگرچہ طبقہ مایان و اعقاب مایان قابلیت آن نداریم کہ ذکر خیر و سوانح اوشان در
 کتابے نوشتہ آید و تعریف آنہا کردہ شود مگر از آنجا کہ دستور دقاعدہ مورخین برین

قرار گرفته که بعد ذکر صاحب ترجمہ ذکر اولاد و احفاد و خلفاء و مریدین ہم میکنند ما را اتباع
اوشان کردن لازم است چرا که بے ذکر متعلقین و منتسبین احوال صاحب ترجمہ کامل
و تمام نمی شود و ہم از جهت آنکہ اگرچہ ہم عصران و خوردان و بچہ گان فی الحال بنظرمانی آیند
مگر چہ عجب اگر کسی بعد ازین صاحب کمال شود و احوال او در مستقبل از نظر پس آیند گان
مستور و محتجب ماند پس در الوقت برائے دریافت احوال اوشان حیران و پریشان
گردند و چیزی دریافت نشود و شبلی نعمانی در سیرۃ الفاروق آورده کہ احوال طفلی و آغاز
جوانی امیر المومنین عمر فاروق بسیار کم معلوم شدہ کہے را چہ خبر بود کہ این طفل رفته رفته
آخر فاروق اعظم میگردد و ہم در ہی معنی شاعری گفتہ ے

قل لمن لم ير المعاصر شيئاً دیری للادائل التقديما

ان ذاك القدر بعد كان حديثاً وسيبقى هذا الحديث قديماً

و در از کاروان و اماندہ بر راء فقیر عبد اللہ معروف بشاہ آغا

ولادت من تاریخ ہشتم ماہ جمادی الاولی سنہ یک ہزار و سہ صد و پنج در قریہ نکھر شدہ
است: سیف الدین کشمیری در قصیدہ طولانیہ مادہ تاریخ از نجم برج فضل و کمال استخراج
کرده است۔

چونکہ در بنا و نواسگان حضرت کلان قدس سرہ فرزند زینہ ادل من پیدا شدہم عزیزان و
قریبان شادمانی ہا کردند و مبارکبادی ہا دادند بجای پدر و مادر حضرت جد و جدہ مراد را غوش
تربیت گرفتند و در خانہ آنہا نشو و نما کردم حضرت جد بزرگوار شہا مراد کنار خود بر چہار پائی
می خنہ پائیدند و وقت خفتن و برخاستن دعا ہای ماثورہ خواندہ بر سر من دم میکردند و
چون حضرت قبلہ گاہی بسفر نازہ یا دیگر کار ہائے حضرت کلان بیرون می رفتند سبق ہم
حضرت ایشان مرا میدادند و بعد از رحلت حضرت کلان و ہجرت حضرت قبلہ گاہی بہ
شہرہ سائیداد بہ الدین خود و خصوصیت یافتہم و تا این زمان کہ عمر من بشصت سال رسیدہ است

در ظل عاطفت در آفت والدین بسر بردم و چون طفل شیرخوار بنادر نعم پرورش یافتم۔
 سخت بے انصافی و ناشکری باشد اگر من احسانہا و شققتہا بے والد خود کہ بحال
 این کترین مبذول می داشتند انکہ از بسیاری ذکر کنم و یک قلم چشم پوشی نمایم من
 لم یسکلت الناس لم یسکر الله وقال سبحانه و تعالی ان اشکری و لو الدیك
 چونکہ اہم پدر من بود و ہم پیر من و ہم استاد من نعمتہا بے حضرت باری تعالی و تقدس
 بواسطہ او بر من باریدہ اند و از دست او رسیدہ۔

بشکر لطف تو چمن چون کند ای ابر بہار کہ اگر خار و اگر گل ہمہ آوردہ رقت
 در ابتدا بتعلیم و تربیت من توجہ خاص فرمودند والدہ شریفہ سیگوید در ایام رضاعت
 تو شیر کم داشتیم و بیمار بودم پدر تو مرا سخت منع کرد کہ خبر دار شیر دیگر کہ بہ پسر من نہ ہی نچا
 ترا شیر دیگر زنی ندادم و از طفلی شیر سوخته و ضعیف الجسم مانی، تعلیم قرآن شریف و
 درسیات فارسی اکثر خود مرا سبق میدادند الا چند روزی قرآن شریف پیش حافظ اسماعیل
 نقرج و چند سبق فارسی نزد مرحوم شیخ نور محمد کھکھانی خواندہ ام۔ یک بار بر سبق زدن
 حضرت ایشان مرا یاد است کتاب بوستان در مسجد نزد حضرت ایشان بخواندم۔
 سبق بختہ نکرده بودم و خواندہ نمی توانستم پس یک کلاہ افغانی کہ بر سر من بود گرفته بر سر
 من زدند۔ دیگر بار نماز مغرب ناخواندہ با اطفال بازی میکردم حضرت ایشان از مسجد
 برآمدہ مرا با اطفال بازی کنان دیدند پس از دست گرفته دوسہ سیلی بر سر و روی من زدند
 برای مشق نستعلیق من حضرت ایشان روزانہ لوتی نوشتہ میبداوند پیش روی
 خود نشاندہ طرز تحریر ہر حرف را نشان میدادند بعد از آن لوحی خاص طیار کردند و بر آن
 حروف ابجد خوشخط بجا قو کنندہ کردند و آنرا من بسیار ہی پر میکردم و سالہا آن لوح موجود
 بود۔ بعد از آن از دست رفت و اطفال فارسی خوان آن زبان بیت بازی رولج بود۔
 قحطانی تمامہ کہ بہ ترتیب حروف تہجی از الف تا یا غز لہا بے منظوم دارد و در آخر ہر ہشتاد

التزام حرف لام کرده مراد کنایند تا در بیت بازی مغلوب نشوم. و چون عمر من بده
سال رسید و از فارسی فراغت یافتیم مرا از حضرت کلان عربی شروع کنایند و سبق
صرف بهائی حضرت کلان مراد اند پس حضرت او شان بسفر حج طیاری کردند و
حضرت والد م را از خدمات قبله گاه نمود فرصت نبود پس مولوی حاجی عبدالقیوم
بختیار پوری را برای تعلیم من مقرر کردند و همدان ایام مرا از حضرت کلان قبله گاه خود مرید
و داخل طریقت کردند و دیگر اساتذہ چیدہ چیدہ از علمائے سندھ مثلاً الحاج الحافظ
مولوی نعل صاحب متعلوی و مخدوم حاجی حسن اشدا پائی و مولوی خیر محمد گسی
طلبائندہ برائے تعلیم من مقرر میگرددند و مرا از خانہ بطلب علم بیرون شدن نمادند.
تفسیر جلالین و مشکوٰۃ شریف خود را خوانا بنیدند و دورہ صحاح ستہ
از ازل تا آخر خود کنایند. چرا کہ علماء سندھ در علم حدیث کمزور هستند و رس و تعلیم
ایں فن شریف چنانچہ باید و شاید نمی کنند. حضرت ایشان تعلیم در عربستان یافته و از
محدثین و مدسین آن دیار شریف سند گرفته و فیضیاب شده بودند.

چون عمر من بیانزده سال رسید خواہر زاد می خود بنت حضرت عبدالقدوس برائے
من خواستند تمام عزیزان و مخلصان را دعوت دادند و انظام شادی خانہ آبادی
بنوعی شاندار و بارونق کردند کہ مثل آن اجتماع خاص و عام تا الیوم باز نشدہ است
و چون من متاہل شدم برائے من خانہ علیحدہ در جنب حویلی خود تعمیر فرمودند از ان
اہلبہ مرحومہ مرا اول دختر بعد از ان فرزند می پیدا شد کہ نامش حضرت ایشان
غلام صدیق تجویز فرمودند فرزند می جیل صورت حسن العادت بود چون پنج سالہ شد و سبق
ہم شروع کردہ بود کہ ناگاہ بقضائی الہی جل شانہ فوت شد صد مہ سخت بدل من رسید
دیگر ہم در ان سال چند قضیہ بای عزیزان و درستان اتفاق افتادہ بود. دل من از دنیا
و مایہا برداشته شد و طبیعت من از خویش و بیگانہ متنفر و وحشت پذیر گردید پس

حضرت ایشان برائے اصلاح و تدبیر طبع من مراہم راہ چند رفیقان ظریف و خوش
طبع بشکار مرغابی کولاب منچر فرستادند و از انجا بسیر بندستان و نیارت سرحد شریف روانہ
کردند و بعد از مراجعت آن طرف در بلکہ خانہ حضرت ضیاء احمد صاحب برائے من
نواستگاری کردند و دیگر شادی کنایند و برائے آن مکانی علیحدہ مقابل حویلی خود
طیار کنایند و در یک مکان تخاصس و تنافس ضعیفین واقع نشود و عیش من و غضن نگردد
و چون در سنہ ۱۳۲۲ بسفر حرمین شریفین و زیارت مقامات مقدسہ طیار شدند و از
راہ عراق و نجد بجاز و از انجا براہ ریل از شام شریف و بیت المقدس سالما و غانا
بوطن خود معاودت نمودند چنانچہ بیان آن مفصلاً در سفرنامہ نوشتہ اند و مجملہ ذکر این
سفر مبارک دریں رسالہ ہم نوشتہ شدہ این مشتبہ عبار را ہمراہ خود برداشتند و بہ تمام
زیارات و مقامات مقدسہ مشرف گردانیدند۔

و از عنایات خاصہ ایشان صورت مکتوبی است کہ بنام این عاجز تحریر فرمودہ اند و بہ
تحریر آنکہ در سال ۱۳۵۹ این فقیر را از طرف خود بردعوت مریدان شمالی فرستادند و
برائے تلقین مریدان امر فرمودند مگر این فقیر از جہت عدم سیاحت خود پہلو تہی می نمود و طالبان
را بخدمت ایشان دلالت می نمود و عذر خود بخدمت والا نوشتہ فرستادم پس حضرت
ایشان در جواب آن این ارشاد نامہ تحریر فرمودند۔ آنچه بابت سلوک مخلصان و استدعائے
اوشان برائے دخول طریقت و اجازت ارشاد تحریر بود معلوم شد۔ برخوردار۔ وقت دانگی
ایشان گفتہ بودیم کہ ہر کہ طالب طریقت باشد اورا محروم نکنند تلقین طریقت و نصیحت
استقامت شریعت شریف کردہ باشید۔ باز مکرر تحریر میشود کہ در عین ظلمات زمانہ
مہیں راہ بار یک مجہد یہ قدس اللہ تعالی اسرار اہالیہا بانوار اتباع سلف صالح
ماندہ اگرچہ برای نام است تاہم نشان اصالت و بومی محبت دران باقی است۔ عمر
فقیر آخر رسیدہ۔ امانتی کہ از حضرت قبلہ و اجازت عام کہ باین نا قابل عطا فرمودہ بودند

۱۱ اصل این

مکتوب شریف

من اولیٰ آخرہ نزد

ای فقیر جوہر است و در

ملاک الخیرات قلمی دستخط

حضرت ایشان بکنت

حضرت کلان قدس سرہ

ماحق نمودہ شدہ

۱۲

۱۳

باید دانست کہ اجازت ارشاد

و تلقین شرط فعلی کمال

بیت با تفصیل

شغل با حسن من اجازت

تعلیم نیست سیدہ

چنانچہ حضرت مجتہد در سید

و سادہ می فرماید رہنما

کلام باشد کہ کلان نصیحت

اجازت تعلیم نیست

بکنند، الی آخرہ

۱۴

فقیر ایشان می سپارد الحمد لله که بار امانت بآل آن سپرده شد. او تعالی توفیق
 نیک رفیق گرداند و مخلصان را از توجه شما فیضیاب گرداند و السلام علیکم و
 رحمة الله و بركاته. کاغذی که برای صوفی آغا است معرفت حضرت فی الشیخ
 شیر آغاسی کاتبی در ذاک بفرستند چهار نگلی بران باید زد. خط علامه برای حضرت
 شیر آغا بطریق خیریت پرسی قرابت و از طرف فقیر تسلیات نویسد حالات سفر و
 رفیقان تحریر نمایند. بر خوردارا در اجتماعندان بهر نوع مردم هستند شمارا باید که بمضمون
 خذ العفو و أمر بالعرف و اعرف عن الجاهلین عمل نمایند. والسلام.
 ۲۸ محرم ۱۳۵۹ هـ روز جمعه از درگاه حضرت قبله قدس الله تعالی سره

محمد حسن عفی عنه

این فقیر را سه پسر است: غلام علی جان تولد او در رشتده سایه ادا ۲۱ ربیع
 الاول ۱۳۳۲ هـ با همیشره توأمه اش حلیمه شده است. حلیمه ۲۲ محرم ۱۳۳۶ هـ
 وفات یافت. بر خوردار مذکور از خوروی سلیم الطبع و ضعیف المزاج و ارفع شده فارسی و
 ابتدایات عربی نزد مولوی حاجی لعل محمد خوانده است.

یک دختر و یک فرزند عبد الحمید سلمه تعالی دارد و ولادتش در غره ذی حجه ۱۳۶۲ هـ
 شده است چون عبد الحمید اول پیدا شد حضرت ایشان در کوسه بودند برای تعیین
 نام عرض داشتیم و گفتم نامش اینطور مقرر فرمایند که دران یا عبد یا حمد باشد حضرت
 ایشان نامش عبد الحمید مقرر کردند و نوشتند که درین نام موافق مرضی شما هم عبد است
 و هم حمد چون آن در طفلی فوت شد و دیگر پسر پیدا شد باز نامش عبد الحمید داشتیم و چون
 آنهم فوت شد بر ثالث که الان موجود است باز عبد الحمید داشتیم و گفتم اگر صد عبد الحمید
 بمیرند نامش بدل نخواهم کرد.

غلام نبی جان تولد او در بلیر ۲۲ ربیع الاول ۱۳۴۲ هـ شده است کتب درسیه و

و گفتم الخ از جناب
 بعضی مرغان گرفته
 که نام این پسر
 شده شود
 ۱۲

علوم متداوله در مدرسه اینانی قریب بود و نزد شاہ صاحب حاجی امیر محمد شاہ خوانده
نصاب تعلیم بفضل سبحانہ و تعالیٰ تمام کرده است۔

محمد سعید جان تولد او روز عید الفطر ۱۳۳۳ لکھنؤ در شہ سائیداد شدہ و زیادت
یک سین بر عید نامش محمد سعید داشتہ شدہ اسعدہ سبحانہ و تعالیٰ
اللہم اصلح حالہم و مالہم و اجعلہم من عبادک الصالحین

برادر دوم حاجی عبدالستار فرزند دوم حضرت ایشان

در ہمت و قوت از ماہر و برادران فائق است و در فضائل علمی از مولویان زمانہ کم
نیست در عبارت دانی و مطلب فہمی فکر رسا و ذہن ثاقب دارد۔ از عالی ہمتی او
چہ گفتہ شود مثلاً پار سال کہ در عربستان قحط واقع شدہ بود ہمت و کوشش
بلیغ کردہ از دیار سندھ غلہ گندم و مبلغ معقول چندہ فراہم کردہ برای امداد فقرا و
ساکین حرمین شریفین رسانید و با وجود مزاحمت حکومت و سد طریق و موانع حالہ
در کار خود کامیاب گردید۔ تن تنہا در جبال و برای رفتن و خوردن در مخادف و خطرات
انداختن و لباس کنین آن دیار مقدس و در جبال و بوادی و صحاری خیرات نقد و غلہ رسانیدن
کاری عظیم است و لائق مبارکباد و تحسین ۵
آفرین باد برین ہمت مردانہ تو۔

ہمدان سال بعد از مراجعت او از سفر مذکور منقریب حضرت ایشان قدس سرہ
بمرض الموت بیمار شدند و یکنیم ماہ بر بستر علالت افتادند و انواع انواع بیماری ہا
و زحمت ہا کشیدند پس در خدمت و تیمارداری حضرت ایشان کمر ہمت بستہ بجان
و دل کوشید در علاج و معالجہ و غذا و دوا و آسائش حضرت ایشان دقیقہ فرود گذشت
نکرد و مایان آرام طلب گاہی می آمدیم و گاہی میرفتیم او شب و روز دیگر کار ہا گذارستہ حاضر
خدمت می بود۔

تولد او در سنه ۱۳۱۱ در ماه رجب هجری در قریه مکهر در حیات جد بزرگوار خود شده است حضرت
 ایشان او را بر دوش خود می برداشتند و با او خوش طبعی می میکردند و خوش می شدند و او را
 میگفتند تو چنین و چنان هستی او هم فوراً میگفت تو چنین و چنان هستی
 چهار بار خانه گرفته و کتختانی کرده بست. اول دختر مرحوم آغا غلام دستگیر خان ولد حضرت
 غلام جان که برادر جد مایان بود از ان دو فرزند دارند. غلام قاروق و غلام عثمان. غلام قاروق
 در سنه سائید اوقات پنج ۲۵ جمادی الاولی ۱۳۲۱ متولد شده است و غلام عثمان
 تاریخ ۴ رجب ۱۳۲۳ هجری در سنه پیداشده هر دو بر خورداران صاحب خانه و
 اولاد هستند. دوم دختر عموی صاحب حضرت آقا محمد حسین زید برکاته که آن مرحوم
 وفات کرد از ان اولادی پیدانشد. سوم دختر نازیم آقا عبد الحلیم که از لطن اویک
 فرزند غلام صدیق پیداشد و آن مرحوم هم وفات کرده. تولد غلام صدیق تاریخ ۲۵
 محرم ۱۳۴۶ است نوجوان طالب العلم است تا حال کتختانشده. چهارم دختر آقا
 غلام اسماعیل صاحب فرزند حضرت فدای جان آقا مثلی والہ که تا حال این بی بی
 حیات است و از لطن این بی بی چهار صبیہ صغیرہ پیداشدند رقیه و حدیثه
 و عطیہ و صفیہ. بعد از تحریر این سوده بی بی اخیرہ مع صبیہ خود صد پیر
 نیز انتقال نمود.

برادر م حافظ ہاشم جان فرزند سوم حضرت ایشان

بفضائل عدیدہ موصوف است و بصفات حمیدہ متصف. تولد او در ماه ذی
 قعدہ ۱۳۲۲ در سالیکہ حضرت ایشان کرت ثالثہ مجربین شریفین رفتہ بودند در قریہ
 شنگہ سائید اوقات شدہ چونکہ تولد او بعد از بنات خمسہ شد و آخرین اولاد والدہ مایان
 بود منظور نظر والدین گردید در صغیر سن حضرت ایشان در سفر سنده او را با خود می بردند و
 سبق میدادند بعد از درس فارسی بحفظ قرآن شریف او را مامور کردند و علاوہ از کوشش و

محنت خود یک حافظ خاص مرحوم حافظ احمد صادق قاری برایش مقرر کردند تاکہ بنعت حفظ قرآن موفق گردید شادمانی ہا کروند و احباب و اصحاب را دعوت عامہ دادند۔ احتفال عظیم و شاندار عجل آید یکے از شعرائی وقت مادہ تلخیص از لفظ حافظ ہاشم بر آوردنی الواقع این از اتفاقات عجیبہ و نادرات غریبہ است۔ آغاز کتب عربی درینجا خواند بعد از ان اورا با جمیع شریف در مدرسہ معینیہ نزد مولانا معین الدین فرستادند سالے چند در ان جا گذرانیدہ نصاب درس کتب متداولہ در انجا خواند و ہم در ان ایام پیش حکیم نظام الدین برادر مولانا معین الدین فن طب و طریق علاج و معالجہ امراض حاصل کرد کہ تا حال با ان اشتغال دارد و درین فن صاحب فکر سا و فہم صائب است۔ ہمدان زمانہ طاب العلی حضرت ایشان تجویز تزویج او بخاہر زادی خود و دختر مرحوم حضرت شمسین جان آغا نمودند رسم شادی خانہ آبادی و دعوت ولیمہ بطریق شاندار عجل آورد۔ از لطن او دو فرزند پیدا شدند فضل اللہ و محمد زبیر محمد زبیر در صغر سن فوت شد و فرزند کلاش بر خورد از فضل اللہ در سنہ ۱۳۴۲ تولد شدہ در سیات فارسی در سائل ابتدائیہ عربی خواندہ است ہمدین سال روان بمہاہ ربیع الثانی کار شادی خانہ آبادی او حضرت ایشان بسر پستی خود انجام نمودند و زنارہ بجای حضرت عموی صاحب باد دختر مرحوم محمد اسمعیل جان رسم کتخدائی بجا آوردہ شد و این آخرین کار شادی کتخدائی بود کہ از اولاد نیاثر خود حضرت ایشان در حیاتی خود سر انجام نمودند۔ بعد از تسوید این اوراق برادر ہم مذکور را دیگر فرزند می ہم پیدا شدہ مسمی محمد عابد سلمہ سجانہ و تعالیٰ و البقاء۔

برادر ہم محمد حنیف جان فرزند چہارم حضرت ایشان

ایں برادر علاقائی مایان فرزند چہارم حضرت ایشان از زوجہ ثانیہ بی بی کراچی والہ است تولد او در شہر کراچی ۲۱ محرم ۱۳۵۲ ہجری برابر توأم خود عبد اللطیف یکجا شدہ است عبد اللطیف

راہمراہ والدہ او و دیگر اطفال ہمراہ خود بکوشہ بردند و ہمہ در زلزله کوئٹہ مردند الا این بچہ کہ در کراچی گزشتہ
بودند از واقعہ زلزله سلامت ماند قرآن شریف و فارسی ابتدائیہ نزد حضرت ایشان خواند
باز از جہت کم فرصتی خود و بے شوقی او بطرف نگر ٹھٹھ نزد مولوی حاجی محمد حسین اور افرستادند
کہ تا حال در انجائی ماند و نزد مولوی صاحب سبق می خواند علم و ہدایت نصیب گرداند۔

فصل در ذکر بعضی احباب مریدان خاصہ حضرت ایشان

مریدان تلقین یافتہ حضرت ایشان در ملک سندھ و بلوچستان و خراسان بسیار
و بشمار اند و حساب آن ما معلوم نیست۔ یک بیاضی سابقاً دیدہ بودم کہ در ان حضرت
ایشان نامہائے مریدان و ولایت و قومیت و سکونت ایشان بطریق فہرست قلمی
فرمودہ بودند و در ابتدای رشد و ارشاد این سلسلہ قائم فرمودہ بودند مگر بعد از ان از
ترک فرمودند و نام و نشان کسے نمی نداشتند بعضی کسان می آمدند و ایشان را نمی
شناختند تا کہ خود میگفت من فلاں کم و در فلاں وقت مرید حضرت ایشان
شدہ ام۔

حضرت ایشان در پی جمع آدمی مریدان نبودند غلغلہ سازی و ہنگامہ پردازی را دوست
نداشتند خصوصاً از مرید کردن افراد و روسا پہلوئی مہر کردند و میفرمودند کہ بر مرید شدن
اصحاب دولت و ثروت بیچ اعتباری نیست اگر بجزو نیاز و طلب صادق کے
پیش می آید اول از وی پرسیدند کہ بابا اول تو از کجا مرید شدہ و پیر خانہ شما کد ام است
اگر میگفت از فلاں پیر یا خانوادہ مرید شدہ ام۔ میگفتند پیش پیر و مرشد خود بروید
شمار آنجا فیض و فائدہ حاصل خواہد شد۔ و اگر میگفت از کے مرید نشدہ ام یا پیر من
فوت شدہ است دقام مقام او نمائندہ است یا نااہل شدہ است اورا مرید میگفتند
و اگر کے صاحب علم و فہم می بود اول اورا مرید با ستخارہ میفرمودند بعد از ان داخل طریقہ و مرید میکردند۔

آخوند زاده ملا محمد ایوب کا کرپشین والہ

کہ در راہ گذشتہ از کوئٹہ برائے عبادت و مزاج پری حضرت ایشان آمدہ بود۔
 قصہ مرید شدن خود و واقعہ منامی خود با فقیر نقل کرد گفت کہ من چون دیگر مریدان
 چشم پوشیدہ مرید نشدم بلکہ خوب طور تحقیق کردہ و صورت حضرت ایشان را در واقعہ
 دیدہ و شناختہ بعد از ان مرید شدم صورت حال و تفصیل اجمال آنکہ بعد از تحصیل
 علوم در سیدہ مرثوق سلوک و داخل شدن در طریقت پیدا شد پیران و مشائخ
 دور و نزدیک را میدیدم می شنیدم دل من جایی قرار نیکرنت۔ از آغا سید عبدالحلیم
 کہ پیش از من مرید حضرت ایشان شدہ بود۔ وصف حضرت ایشان می شنیدم مگر
 باکے نیکو دم گفتم کہ ہر کسی وصف و تعریف پیر خود ضرور میکند۔ درین تمنا و آرزو شب
 و روز میگذرانیدم آخر استخارہ ہائے سنونہ شروع کردم و متواتر نہ شب استخارہ
 کردم۔ نہم شب چون بخواب رفتم می بینم کہ بسیار تشنہ شدہ ام گرمی و خشکی مرا
 بے تاب و بیقرار کردہ است از آغا عبدالحلیم مذکور آب میخوام او میگوید بالاسی آن کو
 مکانے کہ دیدہ میشود و اشارہ بآن طرف کردہ میگوید آنجا آبی خنک بہت و دران
 مکان شخصے نشستہ آب میدہد بیا کہ آنجا رفتہ آب خوردہ سیر شویم ہر دو بآن طرف
 روان شدیم در راہ حفر یا مضا کہا بودند او مردی ضعیف و ناتوان بود رفتہ نتوانست
 و من مردی قوی جوانہ بودم جست ہازدہ خود را آنجا رسانیدم می بینم کہ مردے سفید
 ریش بصورت و ہیئت کذا فی نشستہ است و سادار کلان نوالہ دار و پیالہ ہائے
 چائی خوری دار پیش روی او داشتہ اند و از ان سادار آب سرخ رنگ مثل
 شربت انار مردمان را میدہد من ہم رفتہ آب خواستم نولہ سادار پیچیدہ یک پیالہ
 چائی خوری پر کردہ مراد دند دیگر خواستم دیگر داند حتی کہ پنج چائی خوری ہا خوردم و ششم
 ہم خواستم فرمودند بس است حال بس است پس از ان مکان بیرون شدہ آمدم

دیدم کہ گلہ سگان در پس من افتاده اند و غوغا میکنند نوعی از انہا خود را خلاص کردہ بجائے
 خود رسیدم و ہمدان حال بیدار شدم علی الصبح از خواب برخاستہ پیش آغا
 عبد الحلیم رفتم و گفتم علیہ و صورت مرشد شما چہ طور است اد چیز می شکل و شبابہت ایشان
 بیان کرد فوراً گفتم برخیز کہ با سٹیشن برویم و بخدمت حضرت ایشان برسیم نماز فجر خواندہ
 ہر دو با سٹیشن روان شدیم و برابر بعد از ظہر بجائے حضرت ایشان در شاہد کلی رسیدیم
 حضرت ایشان آنوقت در بالا خانہ خود مطالعہ کتابی میکردند کہ رفتہ خبر داد کہ فلانی و
 فلانی آمدہ است ہمچنان آن کتاب در دست گرفتہ در محل مطالعہ انگشت داشتہ
 بیرون آمدند ملاقات و مرحبا کردہ بمانشتند چون چشم من بر روی مبارک افتاد
 دیدم کہ بعینہ ہو ہو ہمان محبوب در باشی و دوشینہ است کہ شب آنرا بخواب دیدہ
 ام در آن وقت دل من در طیش و اضطراب آمد سید صاحب حقیقت احوال من
 عرض کرد کہ ای آخندزادہ پیش امام بایان است برای مرید شدن آمدہ است۔ از
 خدمت حضرت ایشان تلقین ذکر و توجہ باطنی التماس وارد حضرت ایشان حسب
 دستور فرمودند کہ بابا مثل نخ و پیران در زمانہ بسیار اند ہر جا کہ دل تو خواہد مرید بشو من
 لائق این کار نیستم گفتم قسم است مرا بخدای تعالی و تقدس اگر تو مرا مرید نیکنی در تمام عمر
 از دیگر جا مرید نخواہم شد و عمر من برباد خواہد رفت فرمودند خوب است شما اول
 استخارہ بکنید بعد از آن دیدہ خواہد شد۔ جسارت کردہ باز عرض داشتم کہ نہ بار استخارہ
 کردہ بعد از آن در اینجا آمدہ ہستم ساعتی تا تل کردہ فرمودند خوب است وقت صبح
 بعد از نماز پیش من حاضر شوی۔ وقت صبح التفات فرمودہ مرا مرید کردند و تلقین
 ذکر قلبی نمودند و ترتیب مراقبہ ارشاد فرمودند و عنایاتی بجاں من فرمودند کہ تا حال ذوق
 و شوق آن در دل من شعلہ زن است و بعد از سائے کہ حضرت ایشان بکوشہ آمدند
 باز آمدہ سبق دیگر لطیفہ گفتم و از عجائب اتفاقات آنکہ موافق ہماں گلاہماے شریف

در حیاتی اوشان پنج سبق دفعہ بدفعہ گرفتہ زیادہ نصیب من فشدہ
مولوی حاجی محمد علی ٹالپور از قوم بلوچان ٹالپرساکن ٹنڈہ جام ضلع حیدرآباد
سندھ عالم فاضل و صوفی صاحب دل بود بحسن صورت آراستہ و کمال معنی پرستہ
صاحب تقوی و طہارت و نظافت بود علم ظاہری از مولوی محمد حسن حیدرآبادی خواندہ
بود باہل و عیال بحرستان رفتہ چند سال در انجا اقامت کردہ باز بسندھ معاودت
نمود وجہ معاش و کفاف عیال خود از وجہ زمینداری میکرد و خود بمراقبات و وظائف
و عبادات و درس و تدریس مشغول داشت صاحب حقائق و معارف و اسرار و
مستور الحال بود از بعضی غرائض او کہ بخدمت حضرت قبلہ گاہی می نوشت و تفسار
واقعات و مناسبات می نمود پی بحقیقت احوال آدمی بردیم حضرت ایشان جوابہای
مفصل می نوشتند با حقائق و معارف در ان ضمن بیان میکردند افسوس کہ ان الہیت
و استقامت در فرزندان او باقی نماند و آن مجموعہ مکاتیب شریفہ بدست ما رسیدہ در
سنہ ۱۳۴۷ انتقال کردند۔

فقیر حاجی علی محمد جروا ریس فقیر حاجی احسان جروا کہ ذکر خیرش حضرت ایشان در
رسالہ تذکرۃ الصالحین "نمودہ اند و از صالحین چشم دیدہ خود شمرده اند صاحب ترجمہ
حاجی علی محمد نیز مرد صالح سفید ریش مثل پیر خود مخلص خاص و نیکو کار است اگرچہ خود
عربی خواندہ نیست مگر بصحبت علماء و مطالعہ کتب سندھی از مسائل نماز و روزہ بسیار
خبردار است حضرت ایشان و ضمن ذکر حاجی احسان ذکر پیرش حاجی علی محمد نیز
نوشتہ اند و باین صفت یاد کردہ اند کہ در فرزند کلاش حاجی علی محمد بحر بنجاہ سالگی تقویاً
موجود است و بصلح موصوف باوجود آنکہ در قوم جروا عقیدہ اہل سنت و جماعت
کہ است اما حاجی علی محمد آن قدر سنی متصلب است کہ نامہائے ہر سہ فرزندان خود
صدیق و عمر و عثمان و نام نبیرہ خود معاویہ داشتہ است کہ در ملک سندھ ہمیں نام

از کے دیگر درشنیدن نیامده۔ تا حال بقید حیات است۔

فقیر حاجی نصیر بخاری قریب قریب چہترہ تعلقہ ٹنڈہ الہیاریں درویش
مرید حضرت کلان بود کسب از کار و طائف و مراقبات از حضرت ماکرہ۔ علوم
درسیہ خواندہ بود بکثرت ذکر و مراقبہ و شب خیزی شغل میداشت۔ در مردمان
بکشف قبور و اجابت دعا و صحت استخارات شہرت یافت از دور در مردمان
حاجت مند پیش او می آمدندہ ہزارات ادبیار برائے دعا و استخارہ گرفتہ می بردند۔
حضرت ایشان ازین کار ہا اوراسخت منع میفرمودند و ہمیشہ بستر احوال ارشاد
می نمودند بیچارہ چون لاچار میشد چیزی میگفت کہ در استخارہ چنین و چنان دیدم
و صاحب قبر چنین گفت مگر مہربانی کردہ این سخن مخفی دارید تا حضرت ایشان نشنوند
و مر از جود توبیخ نکنند۔ تاریخ ۱۱ شہر شوال در سنہ ۱۲۵۶ ہجرت ابدی پیوست۔

مولوی عبد اللہ احمدانی ساکن قریہ خود نزدیک ٹنڈہ غلام علی از قوم بلوچان
احمدانی عالم فاضل خلیفہ و شاگرد رشید مولوی حاجی لعل محمد مٹاری والدہ بود در تحریر
فتویٰ و فصل خصومات مہارتی خوب داشت اکثر مردمان گرد و نواحی برائے فیصلہ
خصومات اورا گرفتہ می بردند حق گو و راست باز بے ریا و بے پروا عالی ہمت و صاحب
جرات بود پیش امام و ملازم مسجد میر صاحبان در ٹنڈہ غلام علی می بود۔ در ایام عاشورا
بشی در مجلس میر محمد بخش خان باپیر مجلس تعزیر خوانی منعقد کردہ بودند در ان
مجلس مرثیہ گوین بعضے کلمات ناشائستہ بر زبان راندند مولوی صاحب را
رگب حیبت بجوش آمد یک چوبکستی کلان بدست گرفتہ بالا شد بر ہر کس کہ وارث
برابر میشد بے تحاشا میزد و نعرہ زد کہ ای حرام زادگان با شیدا مردوز یا شمارا قتل میکنم
یا خود را ہمہ در افراتفری فلان شدند تمام مجلس را در ہجم و برہم کرد و تن تہا بر تمام جماعت
رافضیان غالب آمد کہے را مجال نشد کہ پیش روی مولوی صاحب ایستادہ شود۔

یک سال در سنده آب دریا طغیانی کرد غرقانی زمینها و قریہ با بصورت مہیب پیدا
 گردید مولوی صاحب ہم در ان سال ہمت کردہ بطرف خود بند ہاستہ قریہ ہائے
 خود را در مردمان را از غرقانی محفوظ گردانید بنا بر ان در حیدر آباد در بارگورنر منعقد گردید
 و کسانیکہ خدمات شائستہ بر روی کار آورده بودند دسر کار آمد و دادہ بودند انعامها
 و آفرین نامہ ہا میدادند مولوی صاحب را گورنر ہم یک آفرین نامہ عنایت کرد۔
 در ان محفل کہ از امر او اعیان دولت پر بود یکبار مولوی صاحب از کرسی برخاستہ
 آواز کرد کہ صاحب! این چہ انعام و اکرام است اول بادشاہان اسلام مردمان کاری
 را خلعت ہا و جاگیر با عطا میکردند شما فقط یک پرزہ کاغذ با عنایت کردہ اید گورنر
 حیران شد کہ این چہ میگوید کہے را از مصاحبین خود پرسیدند کہ مولوی صاحب چہ
 میگوید یکے از چالبوساں عرض کرد کہ مولوی صاحب شکریہ حضور بجای آورد و دعا گوئی
 دولت میکند۔ باز مولوی صاحب فی الفور برخاستہ گفت نے نے صاحب! من
 این طو زنی گویم من میگویم کہ این آفرین نامہ را من چہ کنم باید کہ جاگیر یا خلعت یا منصب
 بمن عطا کنند۔ تمام حاضرین از جرأت او تعجب کردند و او را بزور نشانند و در دل
 ہمہ خوش بشدند کہ راست گفت و آنچه در دل با بود ظاہر کرد۔ سنی خفی صوفی صاف
 صحیح العقیدہ متصالب فی المذہب متمکن فی الشرب بود دیگر مولوی صاحبان در
 فتنہ بخدمت بسیلاب آزادی از جارفندان ثابت قدم و محکم ماند و با آنها مناظرہ
 و بحثہائے معقول کردہ لا جواب و ملزم می نمود۔ در محبت و اخلاص پیر خود فانی بود
 ہر ماہ یا بعد از چند گاہ ضرور حاضر حضور میشد یا بکوسٹ می رفت و از دیدار مرشد خود دیدہ
 پر نور دل خود مسرور می نمود۔ بعد از رحلت حضرت ایشان ہمدان سال بسیار شدہ
 داعی اجل را بیک گفت و بیان خود پیوست ۵

در وحشت مرگ بیم تنہائی نیست یاہ ان عزیزان طرف بیشتر اند

حاجی محمد علی

مرزا فیض احمد بیگ

در سنه ۱۲۹۶ انتقال نمود سه فرزند از آنجا که مولوی محمود صاحب علم و فضیلت است - باریک الله تعالی فیهم -

حاجی محمد علی لغاری سلمه - مودی ظریف خوش طبع از مریدان حضرت صاحب کلان قدس سره است حضرت ایشان را طرافت و خوش طبعی او پسندی آمد صاف دل و صاف گوی است هر چه در دوش می آید بے حجاب بر زبان می آرد روزی هشت آنه ریزه بخدمت حضرت ایشان نذرانه گذرانید و عرض کرد که حضرت آنچه کنم "عالی سرکار" یعنی زن خود را گفتم که یک من با جره بده تا فروخته بخدمت مرشد خود نذرانه ببرم نداد لاچار هر چه بستم بود آورده حاضر کردم و گفتم که مرشد من باینهم راضی خواهد شد مگر عالی سرکار را راضی کردن مشکل تا حال تحریر که عمرش هشتاد سال باشد بقیه حیات است -

مرحوم مرزا فیض احمد بیگ ولد جناب مرزا محب علی بیگ از خاندان معزز بود ابا عن جد در زمانه حکومت ثانی پیران خواه انگریزان خاندان ایشان بمناسبت علیه فائز بود و بعلم فارسی و انگریزی سرفراز - خودش هم اول در ملازمت سرکاری عمری گذرانید بعد از گرفتن پنشین رجوع و انابت بدرگاه حق جل و علا نمود مثل پدرش مرزا محب علی بیگ در اذکار و مراقبات شب و روز اشتغال می نمود و در فن حکمت که موروثی خاندان او بود و نبیره مرزا خسرو بیگ بود دستری خوب داشت روزی او را گفتم که مرزا صاحب دل من بسیار ضعیف است - براسه تقویت قلب کدام نسخه یا علاجی مناسب مزاج من تجویز بکنید ساعتی فکر کرده گفت قاعده اطباء این است که هر عضو از انسان بر یا صنت کردن قوت و طاقت میگیرد و طریقته شمانقشندیه است و ذکر قلبی ریاضت قلب است ذکر بسیار بکنید که دل شما قوت گیرد - در سنه ... لاولد رحلت نمود - راجحه الله تعالی علیه

مرحوم سید غلام شاه حکیم ٹنڈہ محمد خان برادر حکیم سید النخیش شاه ولد سید نور محمد شاه حکیم نندائی فضائل و کمالات علمی و عملی این خاندان عالی شان اگر مفصل بنویسم کتابی دیگر طیار میشود

در اسلافش کرم طرز قدیم است کریم ابن الکریم ابن الکریم است
میر عبد الفتاح جد او شان امیر الامر و استاد الاطباء و در عصر خود ثانی ابن سینا بود در علوم و فنون شتی مهارتی کامل داشت در فن سپا گیری و پتہ بازی آشنایی و موسیقی نظیر نداشت از طرف محمد شاه بادشاه دہلی بسفارت از ہندوستان بلران رفت و پروانہ آزادی ملک از نادر شاه گرفته آورد و با وجود این ہمہ فنون صاحب کمالات و مکاشفات و حضوری بود از حضور آن حضرت سرور کائنات بخطاب نمکین شرف شدہ بود۔ این خاندان شرافت را با خاندان مازہفت پشت رابطہ اخلاص و محبت مربوط و سلسلہ اتحاد و یکجہتی مضبوط بود۔

موصوف را با حضرت قبلہ گاہی رابطہ اخلاص و محبت صمیمی بود ہمدم و ہمراز حضرت ایشان بود تا زمانہ بود ہر روز از ٹنڈہ محمد خان پا پیادہ وقت شام بحضور شریف می آمد مراقب و مشغول بیاطن در مسجد می نشست و بعد از نماز عشا رخصت گرفتہ باز بخانہ میرفت۔

حضرت ایشان ہمیشہ علاج و دوا از وی گرفتند مسئلہ شرعی و فتوی از میان حاجی لعل محمد و رسالیکہ حضرت ایشان بسفر عربستان روانہ شدند قبل از مراجعت ایشان چند روز در ۳۳۳ھ وفات نمودہ بود۔ افسوس کہ ازین خاندان جلیل ایشان فضیلت علمی و کتب خانہ قلمی رفت یک فرزندش سید غلام مرتضی شاه سند یافتہ طبیبہ کلج دہلی بکار و بار طبابت گذران خود میکند و دیگر فرزندش حاجی نور محمد شاه مرد صالح و نمازی در ملازمت سرکاری عمر بسر می برد

سید حاجی عبداللہ شاہ دہلوی

سید حاجی عبداللہ شاہ دہلوی اخلاص و ادب و اعتقاد بمرشد خود
 ہر کس دارد مگر این شاہ صاحب را ادب و اعتقاد بسرحد جذبہ و جنون رسیده
 بود اگر کسی گو کہ از معززین و معتبرین زمانہ باشد اندک سورا ادب و رکعتن یا رفتن یا
 نشستن با حضرت ایشان میکرد طاعت تحمل نداشت فوراً باو میجنگید و استیزہ
 می نمود ہم سید و ہم زمیندار و ہم حکیم بود کسی را مجال نمی شد کہ با او دم بزند خود از دفع
 طبابت مستغنی بود مگر ہر مریض کہ پیشش می آمد اول نذرانہ مرشد از او گرفته باز
 علاج میکرد و آن ہمہ را جمع نموده بخدمت حضرت ایشان میرسانید و خود ہر چه
 داشت از املاک متحرک و غیر متحرک حتی کہ خانہ و اوطاق ہمہ را بہ حضرت ایشان کردہ
 دستاویز نوشتہ دادہ بود۔ در تمام سفر عراق و حجاز و شام رفیق حضرت ایشان بود۔
 در ۳۳۴ھ بجای خود لا دل در حلت نمود و حضرت ایشان بخشش او را نگرفتند
 و پس بدیگر وارثانش دادند۔

شاہ صاحب حاجی فضل علی شاہ

شاہ صاحب حاجی فضل علی شاہ سلمہ ربہ حلیم الطبع شریف المزاج از
 سادات لکھنوی سنی صاف صحیح الاعتقاد است در سفر سندانہ ہمیشہ با حضرت
 ایشان مصاحب می بود و در سفر عربستان براہ خشکی نیز تا آخر رفیق شفیق بلکہ خادم
 الرفقاء بود و در قافلہ نشتران ہم پلہ و ہم کجاوہ مرحوم سید عبداللہ شاہ دہلوی و ملازم او
 بود چرا کہ بخرج او سفر میکرد چونکہ مرحوم مذکور الصد زود رنج و نازک مزاج بود۔ گاہ
 بیگاہ خواہ مخواہ او را زبرد توپرخ می کرد مگر آفرین بر جوصلہ این شخص کہ اینقدر تحمل و بردباری
 نمود تا آخر شیوہ وفاداری را ترک نہ نمود۔

مرحوم آخوند عطاء محمد خان

مرحوم آخوند صاحب حاجی عطاء محمد خان متعالمی از آباد اجداد مخلص و
 مربی آباد اجداد ما بود بلکہ در بذل و عطا و بجا آوری خدات جانی و مالی لواہنہا ہم فائق
 و بالاتر نیاکان او صاحب علم و عقل و فراست بودند و در زمانہ ثانی پیران نزدیک

میران سندھ بسیار تقرب و اعتماد داشتند قلمدان وزارت و سفارت بدست
اوشان بود در شیوہ شعر گوئی و انشا پر دازی خاندان شان ممتاز بود مرحوم عطا محمد خان
ہم فارسی دان و ہم انگریزی خوان بود با وجود مال و دولت و ثروت موروئی در بلازمت
سرکاری ہم بچہ انجینیئری سرفراز بود و آخر پیشین گرفتہ زمینداری خود را سرپرستی و
نظر داری می نمود با فقیر محبت و اخلاص قلبی داشت و احسانہائے بسیار کردہ است
اللہم اغفر لہ و ارحمہ و عافہ و اعف عنہ و الحقہ بالصالحین۔ در سنہ ۱۳۶۰
لاولہ رحلت کرد برادرزادگانیش عزیز اللہ خان و عبد اللطیف بر الملک او متصرف اند۔
مرحوم مولوی نظر محمد دیہانی ہم عمر ہم سبق من بود سالہا سال با ہم یکجا گذرانیدیم
والدش مرحوم قاضی عبد الرحمن بعد از خواندن درسیات فارسی برائے تعلیم عربی اورا
در سنہ سائندہ آورد من دران زمان کافیہ و ہدایت النجومی خواندم اول چند سالہ ہائے
صرف و نحو پیش من خواند آخر با من ملحق شد و در کتابہای فوقانی ہم سبق شدیم تا آخر
کتب درسیہ پیش اساتذہ یکجا خواندیم الا آن وقت کہ مولوی خیر محمد صاحب از نجبا
گذاشتہ رفت مرحوم مولوی نظر محمد بدلی رفت و تقریباً پنج شش ماہ در مدرسہ
مولوی عبد الرب صاحب تعلیم گرفتہ باز بسندہ آمد و ہمہ دین جانزد مولوی خیر محمد
لگنی دستار فضیلت بست و ہلک خود در قریہ دیہات ضلع نواب شاہ سندھ
بترویج شریعت و طریقت ہدایت خلق مشغول شد بر جلسہ خود مدرسہ مجتہدین
جاری کرد و کار طبابت و معالجہ مریضیان ہم شروع کرد گویا ہم طبیب روحانی بود و
ہم حکیم جسمانی مردمان از کناف و اطراف پیش اور جمع کردند۔ بلے
ہر کجا چشمہ بود شمیمین مردم و مرغ و مور جمع آیند
صحبت او موثر و وعظ او پرتاثر بود بسیاری مردمان از صحبت او براہ راست
آمدند بنماز و روزہ مشغول شدند و بسیاری از فرقہ ہائے متبعہ چون قادیانیان و

اہل تشیع بو عظ و نصیحت و مناظرہ و مقابلہ او ہدایت پذیر شدند بعضی با او عداوت ہا کرتے تھے
و در پے آزار داشتند مگر آن مرحوم از کار خود دست بردار نشد و از نصب العین خود باز
نگشت۔ کار او شب و روز ترویج طریقت و مداحی طریقہ نقشبندیہ و وصف مرشدان
خود بود در سائر اوقات و ہمہ حالات ذکر و فکرش ہمیں بود کہ مردمان داخل طریقہ
نقشبندیہ شوند و ہر کس مرید حضرت ایشان گردد و مریدان آن طرف اکثر بواسطہ او
داخل سلسلہ ارادت شدہ اند۔

مرحوم در عشق و محبت پیر خود فنا فی الشیخ بود و دیگر کسی بنظرش نمی آمد یکبار در
سفر ہندوستان با من رفیق بود ہر جا کہ میخواستم بملاقات بزرگی از بزرگان موجودہ ہرم
مرحوم بلطائف الحیل مانع میشد عذر ہا میکرد و پہانہ ہا میبست کہ الحال وقت گرمی
است یا راہ دور است شمارا تکلیف خواہد شد و در آخر صاف میگفت کہ محبوب
در خانہ موجود است و دیگر چارفتن چہ ضرور است۔

مرحوم حاجی خیر محمد چوہڑہ جمالی دالہ نقل کرد کہ من برائے زیارت در سٹڈہ سائیداد آدم
حضرت ایشان مرا برائے کاری با سٹیشن سٹڈہ فرستادند اتفاقاً مولوی نظر محمد در
ریل آمد و اول بار با ہم ملاقی شدہ کجایہ سٹڈہ سائیں آدمی آمدیم و در راہ از من
احوال در گاہ و خیریت صاحبزادگان و درود مہمانان می پرسید من گفتم یک حضرت
مجددی از طرف ہرات آمدہ است بسیار نیک شخص است میگوید کہ امروز در
خانہ ان حضرات مجددیہ و کس صاحب فیض و برکت ہستند کہ از وجود انہا خاندان
روشن است یکے این حضرت شاکہ در سندہ ہست دیگر حضرت فلان کہ در ہرات
است از شنیدن این سخن یکدم مولوی صاحب بجوشش آمد و گفت ہاں !
اینطور میگوید غلط میگوید خطا کردہ است مثل حضرت صاحب در دنیا کسی نیست
مرحوم در سلسلہ تاریخ ۹ جمادی الاخری روز سہ شنبہ در قریہ خود انتقال نمود۔

مرحوم دو پسر دارد کلانش غلام محمد و عرف مولوی غلام حسین صالح و نیکوکار
 نیک صورت و نیک سیرت است فرزند دوشش برخوردار نور احمد و عمر بیت
 سالکی طالب العلم سعادت آثار صلاحیت شعار است و با فرزندم برخوردار
 غلام نبی جان در مدرسه "ایمانی" بدستور والد او با من یکجا سبق میخوانند.

قاضی خان محمد و حاجی جان محمد هر دو برادران عینی مرحوم مولوی نظر محمد و
 فرزندان مرحوم قاضی عبدالرحمن هستند همه برادران و فرزندان او شان اولاد مرحوم
 قاضی عبدالرحمن بصلاح و فلاح موصوف اند باخلاص و اعتقاد و محبت و بجا آوری
 خدمات پیرخانه خود معروف همه فروع شجره طیبیه اند انبتهم الله نباتا حسنا.
 حاجی خان محمد مولوی صاحب اخلاص و محبت کشاده دل بلند حوصله و عالی همت
 است عمرش وقت تحریر این سطور شصت و پنج سال باشد کلانترین خانواده
 است و بکار زمینداری خود شاغل و دو فرزند سعادت مند دارد و خالصا صاحب قاضی
 غلام رسول و حاجی غلام صدیق.

برادرش حاجی جان محمد مولوی در پیش صفت نیک عقیدت است
 بانکه انگریزی خوان و در ملازمت سرکاری عهده و منصب عالی دارد و مکر وضع و صورت
 و لباسش خالص اسلامی است و درین معنی امر و نظیرش نایاب. —
 فرزندان دارد کلان شان مولوی حاجی عبداللطیف از علوم و رسیده فارغ
 التحصیل شده صاحب علم و فضیلت است بعارضه مرضی از گوشها گشته است
 مگر از فهم و فراست بهره وافی دارد دیگر غلام قادر و جوان انگریزی خوان صالح و سعادت مند
 است سوم غلام سرور طفل پنج سال است سلمه هم سجان و تعالی و البقا هم.
 قاضی حاجی محمد حسن و ذو کرمی و اله سلمه ربه. نزدیک و ذو کرمی ضلع لارکان
 سند سکونت دارد از مخلصان جدید و باریان مغان رشید است منظور نظر حضو

و مرغوب خاطر حضرت ایشان بود باوجود ملازمت و توکری سرکاری اوقات عزیز خود را بگذراند و فکر معجزه میداشت و از حضرت ایشان بتلقین مراقبات قلبی و روحی مستعد میشد لطائف خمس را از حضرت ایشان سبق گرفته و در ذکر سلطان اشتغال شروع کرده بود که از حضرت ایشان بهرگز گردید تا حال از کسب و شغل باطن غافل نیست. گاه گاهی احوال خود بفقیری نویسد می گوید که بعد از حضرت ایشان آن ذوق شوق و زین یافتن نمی شود و تصور و تصور در عمل روئیده گفتم بلی این طور ضرور میشود چنانچه چون از مجلس دور میشود آن روشنی و مزه در مجلس باقی نمی ماند.

مرحوم قاضی عبدالکریم همیسه ساکن قریه قاضی عارف تعلقه میهر آباد و اجداد ایشان بفضائل علمی و مناصب قضا و فتوی موصوف بودند و کمالات دینی و دنیوی معروف جد ایشان قاضی محمد عارف که این قریه بنام او سمی شده است صاحب کمالات و کرامات بود. مرحوم از محبان جمعی و مخلصان صمیمی بلکه عاشق صادق حضرت قبله گاهی بود. صاحب علم و فضیلت مجلس آرا و خوش طبع بذله گو و سخن سنج و موقع شناس بود. نقلهای شیرین و بیت های رنگین بسیار یاد میداشت. در سفرهای سنده همیشه مصاحب و هم کاب حضرت ایشان می بود بلکه مریدان شمالی در سنده اراکین گرد و نواحی را خود ساعی میشد و برای دعوت حضرت ایشان آماده میکرد. خود هم مختصر زمیندار بود مگر اثر و رسوخ او بر دیگر زمینداران بسیار عرض و معروض دیگر مریدان بواسطه زبان قاضی صاحب بحضور شریف پیشی می یافت و بمعرض اجابت میرسید.

خوارق و کرامات حضرت قبله گاهی و حکایات تصرف و مکاشفات حضرت ایشان آنقدر یادداشتند و بیان میکردند که چه گفته شود. اگر سعدی آنجمله انشا کند مگر دفتر می دیگر املا کند

قاضی عبدالکریم همیسه

مرحوم در حیات ایشان دوسہ سال پیشتر در ۱۳۶۲ھ انتقال نمودند و فرزند ان
 او قاضی جان محمد و قاضی فضل اللہ و مولوی غلام احمد و ماسٹر نثار احمد و برخوردار عبد الرحیم
 ہم پدرواری بامارہ محبت و وفاداری می پویند و بر جادہ اخلاص و اعتقاد استقامت
 دارند سلمہ ہمدیہم۔

مرحوم محمد ہاشم و مخدوم حاجی محمد و مخدوم عبد الغنی بوبکانی ہر سہ برادران
 از خاندان مخدوم جعفر بوبکانی کہ علامہ وقت و محدث زمان صاحب تصانیف
 کثیرہ و معتبرہ بودند ہستند از مخلصان قدیمی و جان نثاران صمیمی بودند ہر سہ تا با جان و
 مال و عیال بر نام حضرت ایشان فدا و در اخلاص و جان نثاری مستثنی بودند خانوادہ
 ایشان در فن طبابت مشہور و معروف است ہر سہ برادران کار حکمت بطریق
 وراثت و خاندانی میگردند و ہم صاحب اراضی و در گرد و نواحی خود با صاحب حشمت
 و شوکت بودند افسوس کہ ہر سہ برادران پے در پے فوت شدند و از اولادشان کسی
 قائم مقام ایشان نگردید الا مخدوم حاجی احمد علی ولد مخدوم حاجی محمد کہ شخصی با صلاح
 صاحب دیانت و صلاحیت است۔ درین ایام با عیال در ٹنڈہ سائیداد
 سکونت دارد و در مسجد حضرت ایشان بانگ و صلوٰۃ میکند۔

مرحوم حاجی عبد اللطیف بختیار پوری برادر خان صاحب حاجی محمد احسان
 ولد آخوند امید علی ولد آخوند عبد اللطیف۔ چہل سال عمر خود در خدمت و ملازمت حضرت
 قبلہ گاہی بسر برد و در سفر و حضر ہم کاب می بود در یک سفر ج ۱۳۲۲ھ ہم با حضرت
 ایشان ملازم بود۔ نظر بر راستی و خیر خواہی و امانت گاری او حضرت ایشان اکثر کار ہا
 از زمینداری و مسافری و خرید و فروخت بحوالہ او میگردند و در حساب و کتاب چست و
 درست بود۔ خاص برائے خدمت حضرت ایشان ترک وطن و ترک عزیزان و
 خویشان خود کردہ بعد از ان با و وطن دیاد فرزند وزن نکرد گاہی در ٹنڈہ گاہی در کوٹہ

مرحوم محمد ہاشم و مخدوم حاجی محمد و مخدوم عبد الغنی بوبکانی

مرحوم حاجی عبد اللطیف بختیار پوری

گاہی در نازہ بخدمات لائقہ مامور و مستعدی شد تا آنکہ مرحوم در مکان پین پیار شد
و برای رفتن ٹنڈہ سائیند اور روانہ گردید قضا را چون بمیر پور خاص رسید بہر ان
جا رحلت نمود۔ برادرش حاجی محمد احسان کہ در کپڑہ مختار کار بود جنازہ اورادر ریل گاڑی
برداشتہ بہر خود بختیار پور رسانیدند و در مقبرہ عزیزان خود مدفون گردید و سنہ ۱۳۵۵ھ
یک پسر امید علی خان کہ حالاً بمنصب ڈپٹی کلکٹر فائز است خلف گذاشتہ
است و برادرش حاجی احسان تا حال بقید حیات است خیلے مہربان خادم و مخلص
این خاندان است۔ سلمہ سبحانہ و تعالیٰ۔

مرحوم حافظ حاجی اسماعیل نقرج ساکن مکان پین تعلقہ کپڑہ ضلع
تھر پارکر سندھ شخصی مومن صادق الایمان حافظ القرآن سادہ لوح سادہ وضع
از مصاحبان قدیمی حضرت ایشان است چون در نکہ شریف حضرت ایشان
حفظ قرآن مجید تمام کردند حضرت کلان قدس سرہ حافظ اسماعیل را برائے سماع
و بختہ کردن دور حضرت ایشان مقرر کردند بعد از ان سالہا سال مقرر در راہ رمضان
شریف آمدہ تمام ماہ مبارک صہام در ٹنڈہ سائیند اور میگذرانید و سماع دور و
ختمات حضرت ایشان می نمود و در یک ختمہ ہر رمضان شریف خود سماع و حضرت
ایشان امام میشدند و در ختمہ دوم خود امام و حضرت ایشان سماع میشد و بعد
از عید معید رخصت گرفتہ بوطن میرفت و باز بغیرہ رمضان شریف عود می نمود۔
دیگر وظائف و اوراد مانند دلائل الخیرات و قصیدہ کبریا و قصیدہ غوثیہ بسیار
یادداشت و ہمیشہ میخواند گاہی در کیشب با یکدوم مقتدی تمام قرآن شریف ختم
میکرد و در یک سفر حج ۲۲ سالہ با حضرت ایشان رفیق بود فارسی دان عربی خوان
کاتب خوشخط بود برسم الخط عربی بسیار کتابہا براسے حضرت ایشان نقل می کرد۔
و انشوس و عملیات دیر کردن دائرہ ہائے خوب داشت و در ریل و جفر ہم کار میکرد

حافظ حاجی اسماعیل نقرج

مردمان از اطراف و جوانب برائے نوشتن تعویذ یا گرفتن دوا پیش می آمدند اگر کے
پنج پیسہ می داد بر فساد و رعبت می گرفت والا فلا لاطمع متواضع منکسر المزاج
خادم در مسجد پہلے والد می بود و ہمہ در انجا در مقام پہلے در سلمہ بر حمت واسعہ
پیوست۔

مولانا و استاذنا الحاج الحافظ مولوی لعل محمد صاحب متعلوی

از علمائے راسخین و نمونہ سلف صالحین بودند فقیہ معتمد و فرضی مستند بودند در
علم قرآن و حساب عدیل خود داشتند علمائے فارغ التحصیل نزد او سراجی میخواندند
و خواندن آن کتاب نزد میان صاحب سند کمال و سبب فخر و اعتبار بود۔ در آن زمان
کہ حضرت کلان ہجرت کردہ بسندہ آمدند حضرت اوشان مولوی حاجی لعل محمد را
برائے تعلیم حضرت قبلہ گاہی بنگہ آوردند در انجا سادات مکہ و دیگر صاحبزادگان راسبق
میداد حافظ حامد شاعر مشہور و سید میراں محمد شاہ از دی سراجی خواندند بعد از ان
چون حضرت کلان بعربستان با عیال بہار روانہ شدند میان صاحب ہم ہمراہ اوشان
رفیق بود و بعد از حج میان صاحب بسندہ معادت نمودند و حضرت اوشان در انجا
پنج سال اقامت کردند و حضرت قبلہ گاہی در مدرسہ ہائے آن ملک فارغ التحصیل
شدند بعد از ان چون از عربستان بنگہڑ واپس آمدند حسب استدعائی مصباحیان
نشدہ غلام علی والد میان صاحب را حضرت اوشان بہ نشندہ غلام علی در مدرسہ
مقرر کردند توجہ و سرپرستی میرہ صاحبان و حسن تعلیم و تربیت میان صاحب کار مدرسہ
خوب رونق گرفت از اطراف و اکناف سندھ طلبہ و شاگردان جمع شدند و از چشمہ
علوم و برکات اوشان سیراب شدند و تقریباً بیست سال بہیں منوال مدرسہ
جاری بود تا کہ میرام بخش خان فوت شد و زمانہ دیگر گون شد۔ ع
آن قدر شکست و آن ساقی نماند

مولانا مولوی لعل محمد صاحب متعلوی

پس حضرت قبلہ گاہی میاں صاحب را در سال ۱۳۱۹ ہجری برای تعلیم من در شہ سائیدہ
مقرر کردند سالہ دو نزد حضرت ایشان کتب درسیہ خواندم بعد ازان بر جائے
خود در شہ ہزاری سکونت پذیر شدند تا آخر عمر بتدریس و افتاء و تحریر مسائل
و فیصلہ ہا بسر بردند۔

کتاہائے درسیہ از کثرت تعلیم و تکرار اوشان را بر زبان یاد شدہ بودند و آخر
عمر چون طاقت نشستن نداشتند خود خفتہ و طالبان و درشت کتاہا در دست
گرفتہ سبق میگرفتند قاعدہ اوشان بود کہ شاگرد را اول از سبق گذشتہ امتحان گرفتہ
بعد ازان دیگر سبق میدادند یکسال نزد اوشان سبق خواندن برابر پنج سال
پیش دیگران بود و در آخر فرزند علی غلام علی جان را ہم برائے خواندن ہزاری نزد اوشان
فرستادم پس میاں صاحب مرحوم ہم استاد من و ہم استاد پدر من و ہم استاد
پسر من بود و آنقدر مہربانی ہا و محبت و عنایات بر سر ما داشتند کہ در حوصلہ تحریر و تقریر
نیاید در ۱۳۵۳ تاریخ ۱۰ ذی الحجہ یوم عید الفصحی در شہ ہزاری انتقال نمودند۔

پیر شیر عالم صاحب از خانوادہ پیراں ساکن مضافات انبالہ ملک پنجاب
است۔ این بزرگ زادہ آخرین مرید حضرت ایشان است از بیمار شدن حضرت قبلہ
گاہی چند روز بیشتر در نجاد شہ سائیدہ تشریف آورد و استدعائے مرید شدن
نمود و گفت بسیار جا ہا رفتہ ام و تمام پنجاب و ہندوستان گردیدہ ام جائی قلب
من قرار نگرفت پس تعریف حضرت ایشان شنیدہ در نجاد آمدہ ام حضرت ایشان
از مرید کردن او پہلوئی و عذر خواہی نمودند مگر چونکہ اصرار و الحاح او زیادہ گشت و بواسطہ
بعضی صاحبزادگان سفارش نمود حضرت ایشان قبول فرمودند و او را تلقین کردہ
بیعت نمودند۔

پیر صاحب موصوف روزی خلاصہ با فقیر اظہار احوال خود نمود کہ ما خود را پیر خانہ

پیر شیر عالم صاحب

پنجاب هتم آباد اجداد ما کارپیری و مریدی کرده اند و من خود در طلب پیر کامل در اکثر بلاد
پنجاب و هندوستان گردیده ام بزرگان معروف و مشهور دیده ام مگر هیچ تسکین
خاطر من نشد تا آنکه در اینجا حاضر حضور والا شده ام و امیدوار توجه کامل و فیض تمام
هستم پس من بطریق مشوره عرض داشتم که جناب من اگر در این زمانه شیخ شبلی و
بایزید بسطامی میخواهند آن خود طلب محال است و بیرون از دایره قدرت آن چیز
که در قدرت ما نباشد طلب کردن آن بر ما فرض نیست و این سبب حرمان پاکامی
از مقصود میگردد اگر بیمار و درین زمانه طلب جالبینوس و بوعلی سینا کنند و از دیگران
علاج نکنند لابد از بیماری هلاک میشود بلکه اورا ضرورت است که از حکیمان حاضر وقت
علاج خود بجوید تا از هلاکت نجات یابد یا مثلاً کسی گرسنه بامیدنان و حلوه نان خشک
خورد از گرسنگی می میرد اگر شمارا علاج خود کردنی است و بمقصود خود رسیدنی چسرا
پیران و مثل نخ یافته نمی شوند در بر ملک و ولایت یافته می شوند برای مایان دستگیری
و رهنمایی او شان کافی است کار پیران ره نمودن است و راه رفتن کار مرید اگر بر راه
راست میرود بمنزل مقصود میرسد و الا فلا از اینجا است که گفته اند پیر اگر خس است
برای مرید بس است آری شرط فقط این است که صاحب استقامت باشد
و متبع شریعت و سنت نه مبتدع و خلاف طریقت که صحبت او زیه قائل است
و بیعت او سم بلابل و نعوذ بالله تعالی من ذلك

و این حکایت بهر آن نوشته ام تا دیگر اصحاب و طلبا را بر این خیال خام و
سودای بے سود و سردار و دایر و سادس و خطرات از کار بازماند سبب هدایت و استصواب
او گردد و بکلمه مالایدرک لا یتربک کلمه کار و کوشش بکند.

مولوی حاجی غلام علی گویانگ ساکن قریه خود از نواحی بدین ضلع حیدرآباد
با وجود علم و فضیلت ظاهری در سلوک طریقت تحصیل کمالات باطنی سرگرم و ساعی

مولوی حاجی غلام علی گویانگ

بودند در اوائل مرید و صاحب پیر محمد سعید صاحب لواری والہ و بعد از ان بخدمت حضرت قبلہ گاہی رجوع کردند و در حل لطائف و مقامات سلوک کمال رسیدند روزی از او شان پرسیدم کہ مولانا بشائخ نقشبندیہ مواضع ذکر اور حوالی سینہ زیر پستان راست یا بالائی آن برائے لطیفہ روحی و سری و غیرہ مقرر کردہ ہستند مگر این جاییہا فطرۃ شعور و ادراک ندارند بخلاف قلب کہ محل حس و حرکت است پس طالب چہ طور بداند کہ این لطیفہ در اینجا پختہ شدہ و ذکر دوران جاری شدہ است مولانا یکدم دستہا برداشتہ ہر دو ابروی خود محکم گرفتہ گفت کہ مرا ازین ہر دو ابروی خود وقت مراقبہ ذکر جاری میشود شما چہ طور میگوئید کہ این جایی با حس و حرکت ندارند اگرچہ جواب مولانا از عالم دیگر بود مگر من خاموش شدم۔ مولانا عمر دراز یافتند تقریباً بہشتاد سال رسیدہ باشند بعد از علت حضرت قبلہ گاہی ہم دو سال زندہ بودند تا کہ در ربیع الاول ۱۳۶۸ انتقال نمودند و در ایام مرض الموت ذکر نفی و اثبات براو چنان غلبہ کردہ بود کہ طاقت تحمل آن نہ داشتند با وجود ضعف و پیری و بیماری شہاد و وقت شدت سرمایہ قرار شدہ از بسترہ برخاستہ بیرون می رفتند و بذکر می پرداختند عزیزانش در پس اورفتہ بزور گرفتہ می آوردند و درین زمانہ وجود این چنین اشخاص متبرکہ نایاب است۔ از اولادش مولوی حاجی محمد سعید شخصی صالح صاحب علم و فضیلت است و بطریقہ زکوان مستقیم وفقہ سبحانہ و تعالی وابقاہ۔

اللہم افتح لنا بالخیر و اخرجنا بالخیر و اجعل عاقبتہ امورنا بالخیر و ربنا اتنا فی الدنیا حسنۃ و فی الآخرۃ حسنۃ و قنا عذاب النار و صلی اللہ تعالی علی سیدنا و مولانا محمد والہ و اصحابہ اجمعین۔ مخفی نمائید کہ این اوراق دو سال قبل ازین تسویہ کردہ شدہ بود و گرازیہ و قرائع و نقلات نامان فرصت شاعت آن نشد تا کہ درین سال شمسہ حوالہ کانہ نموده انتظام طباعت آن کردہ شد۔ و اخذ عورتان الحمد للہ رب العالمین۔

تاریخ وفات حضرت الشیخان کلام کرامت نظام حضرت نور المشائخ کا بلی نطلہ العالی

اسے دریغا کہ رخت قطب نمان
احسن الخلق اکمل الایمان
گل گلزار احمد و فاروق
سر و سردار زمرہ عسرفان
سالک مسلک سلوک و ہدی
عارف و کامل و ذوی الایقان
سہ صد و شصت و پنج بعد از الف
سال وصل و وصال اورا دان
حضرت حق بجنت الفردوس
بدیش جابجق فخر زمان!

مرثیہ از جناب حضرت شیخ ابوسعید صاحب محبت می امپومی دَام سَعْدَةُ وَزید مجدہ

لمثلک فی القصور العالیات
خلود دائم بعد السمات
اتدری ابن موقعہا المیت؟
بخلد فی الریاض الزاہرات
اتدری مستحقوہا؟ فمنہم؟
اولئک من وقوا بالمکرمات
ہناک محمد حسن تلاقا
فشاء اسمہ لہ فی الکائنات
انالتہ المعارف والہعالی
بقطب السند من لقب الذوات
فلا یفنی اجتہادک ای حین
طلاب العلازم من الحیاة
علوت منازل الارشاد تقوی
سموت ذرعی المکارم والصفات
صبرت علی الخطوب وکت عونا
لاہل العسر جوداً بالہبات
ومن خلقت بعدل من قریب
یوای فی الامور الواجبات
ولوان المنیۃ فی اختیار
لاخرناک عنا فی الوفاة
فلیتک بعدنا اذ نحن عمیا
فلا ندری الصیام من الصلاۃ
فمن هو من یؤدی ما علیہ
ومن هو من یکافح کل ات
نقد شاعت طریقته بسند
شیوعاً کاملاً کل الجهات
یقیناً نہ فرد فرید
بانباء المجد فی مکات

رفیع القدر عند اللہ حتماً باصناف السجایا السامیات
وما من سراح لی یرجو ثواباً من الاعمال الا الصالحات
فانت لهما من الرحمن دوماً وانت المستحق لذی الصلوات
قطعه تاریخ از جناب محمد ابراهیم صاحب مجدی کابلی تخلص بخلیل
حضرت نامی سند شیخ محمد حسن فرد مجد و نسب، زبده اہل زمن
جامع علم و عمل مرجع و البستگان سال ورودش بود در صدف این انجمن
آن صدف جان پاک و ان گزیناناک حیف کہ شد زیر خاک آہ کہ ماند از سخن
سال فاش لغیب یافت خلیل این سرش مصد علو مقام کرد بجنبت وطن!
۱۳۶۵

قطعه تاریخ از جناب صاحب جزا محمد سلیم جان صاحب مجدی

بیدار قبلہ ما مرجع و ماوای خلق خاصہ حق نائب حضرت محمد مصطفیٰ
یوم اشین بود و تاریخ دوم مادرجب در زمین آسود گنج فیض و عرفان و ہدا
روح پاکش چون تنہائی وصال حق نمود از حریم قدس اہل عرش را آمدند انداز
باب رحمت و اکنید اہلاً و سہلاً مرحبا بفضلہ آورید این دوست ما را نزد ما
۱۳۶۵

تختی نماند

کہ شعرائے عصر بسا قصائد و مرثی بتبازی و فارسی منظوم کرده اند
و جذبات قلبی بر صفات قطاس نثار نموده اند مگر ما جہتہ اختصار
در اینجا بر ہمیں قدر اکتفا کردیم
در خانہ اگر گس است یک حرف بس است۔



اظہار تشکر و عاکوفی

روزی در کراچی با صاحب مطبع عباسی در بارہ
کتابت و طباعت این کتاب گفت و شنید و مشورہ
میکردیم کہ مخلصی خاص حضرت قبلہ گاہی خان بہادر
عبد القادر خاں سابق وزیر اعظم ہونا گدہ تشریف آوروہ
در مجلس مشاورت شریک شدند و از طبع این کتاب خیلی

خوشنود

راغب

ما خود

پ